

شماره چهارم
دوره جدید
مهرماه ۱۳۹۳
۵۰۰۰ تومان

سرامد

s a r a m a d

ماهنامه خبری-علمی/آموزشی، تحلیلی
بنیاد ملی نخبگان

■ پرونده‌ای برای سرزمین مادری

بار دیگر وطنی که دوستش داریم

با آثار و گفتاری از:

دکتر رضا منصوری

صادق آینه‌وند

پرویز کلاتتری

مصطفی رحماندوست

محمد شیخ زین الدین

فریدون مجلسی

مهدی زارع

مهدی صفاری‌نیا

محمد فاضلی

مهدی تقوی

محمد امین قانع‌راد

و ...





جوایز بنیاد ملی نخبگان به نخبگان و استعداد‌های برتر

بنیاد ملی نخبگان که باهدف شناسایی، حمایت و هدایت از نخبگان و استعداد‌های برتر تشکیل شده است، تسهیلات مختلفی را در قالب جوایزی به این گروه‌ها اعطا می‌کند:

جایزه هنری شهید آوینی

بنیاد ملی نخبگان هر ساله تعدادی از برگزیدگان مشمول ویژگی‌های نخبه هنری و مستعد برتر هنری را در گروه‌های هشت‌گانه هنری شامل هنرهای تجسمی، نمایشی، سینمایی، موسیقی، سنتی، صنایع دستی، معماری، شهرسازی و چند رسانه‌ای شناسایی می‌کند.

این جایزه از سال ۹۱ به هنرمندان برجسته کشور اعطا می‌شود و تاکنون در قالب دو در سال‌های ۹۱ و ۹۲ در مجموع ۱۷ نفر موفق به کسب آن شده‌اند.

نخبگان هنری از میان افراد حائز شرایط ذیل شامل حائزان درجه یک هنری از شورای ارزشیابی نویسندگان و شاعران کشور، حائزان مهر اصالت یونسکو، برگزیده فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی انتخاب می‌شود.

همچنین استعداد‌های برتر هنری هم از میان برگزیدگان رویدادهای معتبر هنری انتخاب می‌شوند که فهرست این رویداد همه ساله با تایید بنیاد اعلام می‌شود.





حسَن مَطْلَع

بدان ای پسر و آگاه باش
پس اگر چنان که گفتم طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش
و علم دوست و دنیا دشمن. و بردبار و خفیف روح و دیرخواب و
زود خیز و حریص به کتابت و درس و متواضع و ناملول از کار.
و متفحص سیر و متجسس اسرار و عالم دوست و با حرمت و
اندر آموختن حریص و بی شرم و حق شناس استاد خود، اندخته
تو باید که کتاب و قلم و قلمدان و محبره و کارد قلم تراش و
مانند این چیزها باشد و جز ازین دیگر دل تو به چیزی نباشد.
کم سخن و دوراندیش باش و به تقلید راضی مشو که هر طالب
علمی که بدین صفت بود، زود یگانه روزگار گردد.

قابوس نامه

عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار

- ۳ حسن مطلع
- ۶ دوری از افراط و تفریط / پرویز کرمی
- ۸ این گوی و این میدان / مهدی صفاری‌نیا
- ۱۰ پای درخت دانش نمی‌شود طلا ریخت / محمد یوسف‌نیا
- ۱۲ مریم، رامین و حسین / رضا منصوری
- ۱۸ بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بود / سیدعلی میرفتاح
- ۲۱ تشریف‌فرمایی جناب مهر / ماجده محمدی
- ۲۲ بدهکار یا طلبکار؟ مسئله این است / سیدرضا علوی
- ۲۵ نخبگان و سرزمین مادری / مهدی زارع
- ۲۶ نخبگان و خاطرات مشترک تاریخی / فریدون مجلسی
- ۲۸ یارب تو نگره‌بان دل اهل وطن باش / حامد یعقوبی
- ۳۱ گفت‌وگو با پرویز کلانتری / مریم آموسا
- ۳۷ میوه ایرانی، بی‌همتا در جهان / سیدحسین گلدان‌ساز
- ۴۰ باردیگر وطنی که دوستش داریم / مرتضی گلپور
- ۴۵ وطن و نخبگان فرهنگ / عماد توحیدی
- ۴۶ اخبار داخلی
- ۵۲ گفت‌وگو با صادق آیینوند / سیدعلی میرفتاح
- ۶۰ روزی که به جهان کلمات آدمم / محبوبه حقیقی
- ۶۲ گفت‌وگو با مصطفی رحماندوست / انسیه مهدی‌بیک
- ۶۶ تراژدی آب / مریم ارباب‌زاده
- ۷۰ گفت‌وگو با محمد شیخ‌زین‌الدین / سپیده سرمدی
- ۷۸ اخراجی‌های دوره بیست و یک مدرسه علوی / محمد مرزبان‌راد
- ۸۰ جنگ جهانی دوم و رویاهای یک ژاپنی وطن‌پرست / صوفیا نصراللهی
- ۸۶ پیشگام در اندیشه تغییر / پویا علی‌پناه
- ۸۸ اینجا از جوانان جسور استقبال می‌شود / فائزه کرمی
- ۹۰ با زباله خانه‌مان را روشن کنیم / مریم حیدری
- ۹۲ نیوکپر / محمدحسین احمدی سلمانی، رحیم هاشم‌پور
- ۹۴ چشم‌ها را باید شست، زبان‌ها را هم / علی رنجی‌پور
- ۹۶ وقتی کلیفورد کانر از نیمه پنهان علم حرف می‌زند / مریم گودرزی
- ۱۰۱ حل مشکلی چند از ریاضی به خلوت شاعر / علی اصغر بشیری
- ۱۰۴ پدر علم شیمی از ری می‌آید / معصومه ترکانی
- ۱۰۸ آن زمان‌ها عجیب بلوا بود / نسیم عرب امیری
- ۱۱۰ نخبگان وام‌دار! / مهدی استاداحمد
- ۱۱۲ آرامش در وضعیت عقاب / مستانه تابش
- ۱۱۸ ببخشید! عجله دارم / المیرا حسینی
- ۱۲۰ مگر کشتی‌هایتان غرق شده؟ / امیر رازی
- ۱۲۲ رفوزگی در کلاس درس زندگی / مرجان حیدری
- ۱۲۴ اخبار خارجی
- ۱۳۰ بعضی چیزها تعطیلی بردار نیست / سیدحسین متولیان



سرامد

saramad
مادهامه خبری علمی آموزشی
تحلیلی بنیاد ملی نخبگان
شماره چهارم / دوره جدید
۵۰۰۰ تومان



صاحب امتیاز: بنیاد ملی نخبگان
مدیرمسئول: دکتر سورنا ستاری
سردبیر: پرویز گرمی

با تشکر از:
دکتر سعید سهراب پور
دکتر محمد صاحبکار خراسانی
مهندس حمیدرضا امیری نیا، دکتر یدالله اردوخانی

همکاران: محبوبه حقیقی
حامد یعقوبی، علی رنجی پور
مجید جدیدی، شهاب میرفتاح
رضا عزیزی، اصغر نوربخش
مهدی رضانی
امیرحسین کاظمی

ویراستار: شیدا محمدطاهر
طراح گرافیک: بهمن طالبی نژاد

خوبان آزادی / بین نواب و رودکی
جنب کوچه طاهر نیا / پلاک ۲۰۹
بنیاد ملی نخبگان
تلفن سردبیری: ۸۸۶۰۸۶۴۵
فکس سردبیری: ۸۸۶۱۲۴۰۳
تلفن و فکس تحریریه: ۸۸۹۲۵۷۴۰
Email: Saramad@bmn.ir

آرا طرح شده در مقالات،
الزاما دیدگاه «سرامد» نیست
نشریه در حکم و اصلاح مطالب آزاد است

از همه خوانندگان محترم، صاحبان
استعدادهای برتر، نخبگان علمی و هنری
دعوت به همکاری می شود. لطفا نظریات،
انتقادات، پیشنهادات و یادداشت ها و
مقالات خود را به آدرس ایمیل نشریه
ارسال فرمایید تا نسبت به چاپ و نشر
و انعکاس آنها اقدام کنیم.



میوه ایرانی، بی همتا در جهان
۳۷



گفت و گو با مصطفی رحماندوست
۶۲



ترازوی آب
۶۶

جنگ جهانی دوم و رویاهای
یک ژاپنی وطن پرست
۸۰



در ضرورت نقد منصفانه

دوری از افراط و تفریط

پرویز کرمی



تبلیغات و پروپاگاندا، خوب و ضروری‌اند. برای اینکه انگیزه کار و تلاش داشته باشیم لازم است کارهای خوب، صحیح و مثبت‌مان را در بوق و کرنا کنیم و بابت موفقیت‌های‌مان -ولو موفقیت‌های نسبی‌مان- جشن بگیریم و از همدیگر تشکر کنیم و زحماتمان را ارج بنهیم. برای اینکه شوق و ذوق کار و فعالیت‌مان روزافزون شود باید سیاست‌های تشویقی را رنگ و لعاب بدهیم و خودمان و همکارانمان را در محیطی مملو از شادابی و نشاط به کار دعوت کنیم.

آنچه آتش کار و همت را سرد می‌کند و جلوی تولید علم و علم‌آموزی را می‌گیرد، رخنه یاس و سیاه‌نمایی و کشتن انگیزه‌های کار و فعالیت است.

یک جهت اینکه رهبر فرزانه انقلاب، نویسندگان و اهالی رسانه را از سیاه‌نمایی پرهیز دادند همین است که القای فضای تیره و تار و ترویج ناامیدی، بازار کار و تلاش را از رونق می‌اندازد و نشاط و شادابی را از نیروی کارآمد -بخصوص جوانان- می‌گیرد و سستی و تنبلی و ناامیدی را مثل یک بیماری مسری به جان همه می‌اندازد.

اگر کشوری پیشرفته می‌خواهیم قبل از هر چیز باید درهای ناامیدی و تلخ‌اندیشی و منفی‌بافی را ببندیم و مراقبت کنیم که بی‌حالی و کسالت از هیچ روزنی داخل در فضای کار و زندگی و علم و عمل نشوند... در واقع وظیفه اصلی رسانه‌ها به‌خصوص رسانه ملی همین است که با تبلیغات و جشن و تشویق، جلوی کسادی کار و تلاش را بگیرند و از سیاه‌نمایی و منفی‌بافی بپرهیزند.

اما این خطر هم وجود دارد که به دام توهم و تصورات مثبت ذهنی بیفتیم. همواره این خطر وجود دارد که به بهانه پرهیز از یاس

و سیاه‌نمایی، چشم بر عالم واقع ببندیم و ضعف‌ها و کاستی‌ها را نبینیم و با افراط در شادابی و نشاط گرفتار تفریط در ندیدن وضع موجود شویم. فرمایش پیامبر گرامی اسلام(ص) است که -اللهم ارنی الاشیاء كما هی- که معنی واقعی اعتدال هم همین است که امور را نه تیره‌تر از آنچه هستند نمایش دهیم و نه روشن‌تر از آنچه می‌توانند باشند ببینیم. خوش‌خیالی

نیز به همان اندازه تاریک‌بینی بد است و برای تداوم زندگی ضرر دارد. ما باید همه چیز را همانطور که هستند ببینیم و نگذاریم که تبلیغات به حجابی بدل شود که واقعیات جامعه را بپوشاند.

گرم نگه‌داشتن بازار نقد این حسن را دارد که ما را از یک‌سویه بینی و یک‌طرفه به قاضی رفتن بازمی‌دارد و کمک‌مان می‌کند تا صداهای دیگر

را بشنویم و بدانیم که در دور و برمان چه

می‌گذرد. مهم‌ترین حسن نقد همین است که ما را نسبت به آنچه هستیم آگاه می‌کند و در رسیدن به آنچه باید باشیم یاری‌مان می‌دهد. بی‌جهت نبوده‌است که مهم‌ترین وظیفه رسانه‌ها را نقادی برشمرده‌اند. البته جای گفت‌وگو ندارد که منظور نقد منصفانه و دلسوزانه و صادقانه است که بی‌حب و بغض باشد و نیتی جز همان ترویج شادابی و نشاط نداشته باشد. از این حیث وظیفه سرآمد انعکاس چنین نقدهایی است. ■

مهم‌ترین حسن نقد همین است که ما را نسبت به آنچه هستیم آگاه می‌کند و در رسیدن به آنچه باید باشیم یاری‌مان می‌دهد. بی‌جهت نبوده‌است که مهم‌ترین وظیفه رسانه‌ها را نقادی برشمرده‌اند

درباره startup weekend و افق‌های پیش رو

این گوی و این میدان

مه‌دی صفاری نیا

(رئیس پارک فناوری پردیس معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری)

به ایده‌هایی می‌رسیم که به کار بازار بیاید. در حقیقت این دوره‌ها یک پل میان بر بین نوآوری و بازار فروش است. ایده پردازی که در startup weekend حاضر می‌شوند، معمولاً از قبل آشنایی زیادی با بازار کار خود ندارند. در واقع، آنها در اینجا دور هم جمع می‌شوند تا بازارشان را بشناسند. پس نباید انتظار داشته باشیم که حاصل استارت‌آپ‌ها، از فردا وارد مرحله اجرایی شود. همانطور که نام‌اش پیداست، یک نقطه شروع و در حقیقت پله اول است و روند تجاری سازی یک فناوری، نیاز به زمان و طی کردن مراحل مختلف دارد که به اندازه خود، زمان‌بر است یک اتفاق مهم در این رویدادها، تشکیل تیم هاست. تیم‌ها از ایده‌ها مهم‌تر هستند و اگر تیم خوبی باشند می‌توانند یک ایده را به سر منزل مقصود برسانند. همانطور که می‌دانید یکی از مهمترین دغدغه‌های دولت، ایجاد شغل برای فارغ‌التحصیلان است. یک فارغ‌التحصیل دانشگاه، یک استعداد برتر، یک نخبه، می‌تواند کارمند و حقوق بگیر دولت باشد. در چنین شرایطی، حرکت و جریان خاصی در عرصه علم و فناوری کشور رخ نمی‌دهد. اما زمانی که او تصمیم می‌گیرد روی پای خودش باشد و به قول معروف رییس خودش باشد، آن وقت اتفاق‌های تازه آهسته آهسته نمایان می‌شوند. در این شرایط است که یک کشور پیشرفت خواهد کرد. تسهیلاتی که شرکت‌های دانش بنیان از طریق صندوق‌های نوآوری و شکوفایی و حمایت از پژوهشگران دریافت می‌کنند نمونه‌ای از تلاش‌های مجموعه معاونت علمی فناوری ریاست

براساس تحقیقاتی که درباره شکست و عدم موفقیت شرکت‌هایی که در حوزه فناوری فعالیت می‌کنند صورت گرفت، متوجه شدیم که یکی از علت‌های عمده آن، کار کردن جزیره‌ای این شرکت‌هاست؛ این‌که با هم ارتباطی ندارند و شناخت خوبی هم از فضای اطراف کار خود به دست نمی‌آورند. نکته مهم دیگر این بود که این شرکت‌ها راه تجاری سازی را بلد نیستند و جایی هم وجود ندارد که این را به آنها یاد بدهد. این دو موضوع سبب می‌شد که بسیاری از جوانانی که می‌خواستند یک کار فناورانه انجام بدهند، به نتیجه نمی‌رسیدند. بنابراین startup weekend می‌توانست در این شرایط به این جوانان جویای موفقیت برای پرورش ایده‌هایشان و همچنین تشکیل تیم و یارگیری، کمک کند. استارت‌آپ و یکند به رویدادی می‌گویند که به صورت Experimental Education یعنی آموزشی - تجربی برگزار می‌شود. یک سری شرکت‌کننده‌های پراکنیزه‌مثل برنامه‌نویس‌ها، مدیران تجاری، بازاربای‌ها و طراحان گرافیک دور هم جمع می‌شوند و به مدت ۵۴ ساعت ایده‌هایشان را با هم به اشتراک می‌گذارند. در این زمان، چند گروه تشکیل می‌شود و هر گروه یک ایده را اجرا می‌کند تا به یک نتیجه مطلوب برسند. معمولاً این دوره‌ها، در سه روز متوالی برگزار می‌شود و از آنجا که در روزهای منتهی به تعطیلات آخر هفته این اتفاق می‌افتد، اسمش را گذاشته اند startup weekend. رسیدن به یک ایده، به صورت مستقل هیچ فایده‌ای ندارد. در startup weekend ما



توسعه استارت‌آپ و یکنندها در ایران بود که از اول تیرماه ۹۳ کلید زده شد. این برنامه دو بخش دارد. یکی تقویت اکوسیستم استارت‌آپ‌ها است و دیگری هم شتاب‌دهی به استارت‌آپ‌ها در ایران. در بخش تقویت اکوسیستم استارت‌آپ‌ها، برگزاری ۱۰۰ برنامه startup weekend طی ۳ سال پیش‌بینی شده و قصد داریم جمعاً به ۱۰ هزار نفر دانشجوی طی این مدت، روش‌های کارآفرینی و کسب و کار را آموزش بدهیم. در بخش دوم هم قرار است طی ۳ سال، ۱۰۰ استارت‌آپ موفق ناب ایرانی با حمایت این مرکز تشکیل شود.

تا به حال شش رویداد startup weekend در تهران (۲ بار)، زنجان، مشهد، ارومیه و شیراز برگزار شده است که اتفاقاً دانشجویان، فارغ التحصیلان و متخصصان زیادی در این رویدادها حضور پیدا کرده‌اند و به ما این پیام را داده‌اند که جامعه دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانی عزم‌ش را جزم کرده است که مسیر تازه‌ای در عرصه علم و فناوری کشور می‌خواهد طی کند.

اما موفقیت این ماجرا، بستگی به نسل جوان تحصیل کرده ما دارد. ما راه را نشان داده‌ایم و تا آنجایی که در توان‌مان بوده و خواهد بود، کمک می‌کنیم. استعدادهای برتر و نخبگان ما، نشان داده‌اند که هر گاه فضا برای خلاقیت و نوآوری فراهم بوده، خوش درخشیده‌اند. متأسفانه یا خوشبختانه بخش قابل توجهی از این درخشش، در خارج از مرزهای ما نمایان شد و طبیعی است که آن طرف شرایط مهیاتر بود. اما حالا ما می‌خواهیم شرایط را در داخل برای آنان مهیا کنیم. این گوی و این میدان. فکر می‌کنم این قشر، پذیرفته است که اقتصاد نفتی و منابع زیرزمینی دردی از ما دوا نمی‌کند و فکر و عمل آنهاست که کشورشان را می‌سازد. شاید شروع طی کردن چنین مسیری، کمی سخت باشد اما نتیجه‌اش به مراتب شیرین‌تر و افتخارآمیزتر از فعالیت در دور از وطن خواهد بود. ■

جمهوری برای دستیابی به این هدف است. از سوی دیگر ما ابتدا فکر می‌کردیم دغدغه اصلی حاضران در startup weekendها همین مساله حمایت مالی خواهد بود. اما برای‌مان جالب بود که دغدغه حمایت مالی در شرکت کنندگان، در درجه دوم قرار داشت. دغدغه اول شان یافتن نیروهای متخصص، شریک کاری و تشکیل گروه برای انجام کار بود. این موضوع، نشان‌دهنده آن است که فارغ التحصیلان ما، تصمیم جدی شان را گرفته‌اند که یک کارآفرین واقعی باشند و تجاری سازی را هم خیلی خوب درک کرده‌اند. واقعیت هم این است که استارت‌آپ و یکنندها برای رسیدن به نتیجه، نیازمند سرمایه اولیه زیادی نیستند، بلکه با کمک فناوری‌های نو، توسعه می‌یابند.

اما این موضوع هم همه هدف startup weekendها نیست. جدا از بحث شغل، افراد حاضر در این رویداد یاد می‌گیرند که چگونه درست فکر کنند کار گروهی کنند و ایده‌هایشان را به عرصه عمل نزدیک کنند. در ضمن اهمیت ارتباطات را برای جذب سرمایه و نیروی متخصص به خوبی درک خواهند کرد. چه چیزی برای یک فارغ التحصیل از این بهتر است؟ وقتی بلد باشد درباره چه چیزی فکر کند و ایده بدهد، وقتی بداند که طرف حساب‌اش چه کسی است و وقتی بفهمد که چگونه باید ایده‌اش را عملی کند، آیا باز هم نگران داشتن شغل خواهد بود؟ چنین آدمی، هر وقت اراده کند می‌تواند یک رییس باشد و در شغل مورد علاقه‌اش، کسب درآمد کند. کسانی که نتوانند یک تیم خوب تشکیل بدهند و تیم‌شان را هم حفظ کنند، در نهایت، تیم‌شان به سودآوری خواهد رسید. در این رویدادها مربیان (mentors) هم حضور دارند که مشاوره‌های فنی و کسب و کار می‌دهند. استفاده صحیح از تجربه و دانش این مربیان نیز عامل بزرگی محسوب می‌شود.

معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، در ابتدا یک مرکز را با عنوان «مرکز شتاب‌دهی نوآوری» زیر نظر پارک فناوری پردیس راه‌اندازی کرد. هدف از تشکیل این مرکز، اجرای برنامه



پای درخت دانش نمی شود طلا ریخت

محمد یوسفنیا

زراعی، تراکتور و امکانات مدرن تهیه کنند، وضع کشاورزی مملکت از این رو به آن رو می شود و همه چیز ظرف یکی دو سال به حد ایده آل می رسد و ما می توانیم در صنعت کشاورزی با کشورهای بزرگ رقابت کنیم، ولی - اگرچه نباید ضرورت استفاده از تجهیزات تکنولوژیک را در کشاورزی انکار کرد- در عمل مشخص شد کشاورزی لزوماً از امکانات مدرن رونق نمی یابد و سر و سامان نمی گیرد. به قول حافظ:

**صد نکته غیر حسن ببايد که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود**

دو: لابد شنیده اید و خوانده اید که ناصر خسرو قبادیانی قرن ها پیش گفته بود: «درخت تو گر بار دانش بگیرد / به زیر آوری چرخ نیلوفری را» و حتماً تصدیق می کنید که ناصر خسرو توصیه ای حکیمانه به هم وطنانش کرده است. حتی نمونه عمل به چنین توصیه ای را می توانید در غرب مشاهده کنید. اگر اروپا و آمریکا امروز قدرت و هیمنه ای دارند، نه به دلیل نیروهای نظامی شان است و نه به واسطه موی بلوند و چشمان رنگی شان؛ بعد از رنسانس درختی در غرب رشد کرد که ریشه در زمین «دانایی دوستی» داشت و حالا فرنگی ها میوه علم و تکنولوژی را از این درخت می چینند. ولی

یک: «پول خوبه، ولی همه چیز نیست. خیلی کارها رو نمی شه با پول انجام داد و گرنه همه پول دارها الان توی خوشبختی غرق بودند.» قبول دارم که این جمله کلیشه ای و تکراری ترین جمله دنیا است که سالی به دوازده ماه توی همه فیلم ها و سریال های ایرانی مثل یک حکم بی چون و چرای طلایی از دهان کاراکترهای مختلف بیرون می آید. اما واقعیت این است که این جمله و جمله هایی از این دست که مقبولیتی عام یافته اند، حقیقتی را در خود پنهان دارند که به راحتی نمی شود از کنارشان گذشت. دوست ندارم از سر شکم سیری حرف بزنم، یا دیگران را به فقر و فاقه دعوت کنم، حتی می دانم مردم غالباً اعتقاد دارند پول حلال همه مشکلات است و از کسی که شکمش سیر نیست، نباید توقع کارهای بزرگ داشت. حرف شاعران قدیم و جدید کشورم را هم در این باره درست می پذیرم و معترفم آسمان کشتی ارباب هنر می شکند و فقر نیز در بیشتر مواقع احتضار فضیلت است، اما با همه این ها نباید فراموش کرد اهل علم و دانش بیشتر از این که به پول و پله نیاز داشته باشند، محتاج ایجاد فضایی هستند که بتوانند در آن فضا استعداد های علمی شان را به ظهور برسانند. یک زمانی فکر می کردند اگر برای کشاورزان و مزارع



ادامه می‌دادند،

آیا باز هم چنین
ارج و قربی داشتند یا اصلا
به موفقیت‌های فعلی دست می‌یافتند؟
این همان چیزی است که تحت عنوان زمین
مستعد برای رشد درخت دانش، از آن یاد
کردیم. علم را به درخت نخل تشبیه کردیم،
اما به پرنده نیز می‌توان آن را تشبیه دانست؛
پرنده‌ای که اگر مکان اقامت را مناسب
نبیند، می‌گریزد و می‌رود.

سه: خوب است به عنوان حس ختام
این یادداشت، فرازهایی از سخنرانی رهبر
معظم انقلاب در جمع نخبگان جوان را
شاهد بیاوریم، جایی که ایشان بر ضرورت
وجود «فضای تنفس علمی» تاکید
می‌کنند: «حمایت از نخبه، در درجه اول باید
به معنای ایجاد فرصت پژوهش و تحصیل و
پیشرفت باشد. البته من به هیچ وجه مخالف
حمایت‌های مالی و مادی و این‌ها نیستم،
بلکه لازم است آن کارها انجام بگیرد؛ لیکن
مهم‌تر از آن این است که نخبه احساس کند
فضای تنفس علمی دارد. آن چیزی که مکرر
به ما منتقل می‌شود، این است که نخبگان
و برجستگان مایلند یک میدان وسیعی باشد
که بتوانند به اقتضای نخبگی و استعداد برتر،
در آن بتازند؛ این را باید فراهم کرد.» ■

حقیقت این است
که درخت دانش - آن طور که
ناصر خسرو می‌گوید - در هر زمینی
رشد نمی‌کند و حاصل به بار نمی‌آورد.
شاید درست این است که بگوییم درخت
دانش چیزی شبیه به نخل است که اگر آن
را از خاک جنوب برداریم و در زمین‌های
حاصل خیز و سرسبز شمال بکاریمش، بار
نمی‌دهد و رفته رفته رو به ضعف و سستی
می‌گذارد. ولو این که تشبیه شخصیت‌های
آن فیلم کارتونی، پای درخت طلا و جواهر
بریزیم. شما را نمی‌دانم، ولی من از زبان
در و همسایه و فک و فامیل زیاد شنیده‌ام
که در توجیه ناکامی‌های خود از روزگار
گلابیه می‌کنند و صریحا می‌گویند: «هر
کاری از دستمان بر می‌آید انجام دادیم،
ولی متأسفانه شرایط مهیا نبود.» این حرف
ممکن است از زبان مردم کوچه و بازار محلی
از اعراب نداشت‌ه باشد، ولی اگر دانشمند و
عالمی این را بگوید، باید به فکر فرو رفت
و درباره‌اش اندیشید. می‌گویند خیلی از
دانشمندان ناسا یا مراکز علمی معتبر دنیا
ایرانی هستند؛ مردان و زنانی که فرنگی‌ها
روی سر آن‌ها قسم می‌خورند، ولی پرسش
این است که اگر این دانشمندان داخل کشور
زندگی می‌کردند و به فعالیت‌های علمی‌شان

چرا فرزندانمان تحمل ما را ندارند؟

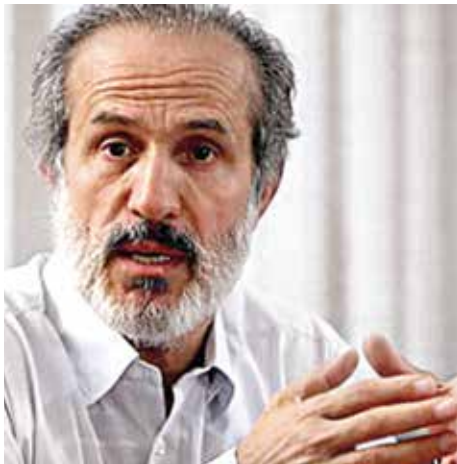
مریم، رامین و حسین

رضا منصوری

شهریورماه ۱۳۹۳



مریم میرزاخانی اولین زن در دنیا است که جایزه‌ی فیلدز را در ریاضی برد؛ او ایرانی است! رییس جمهور ما و معاون علمی رییس جمهور ما به او تبریک گفتند. رامین گلستانیان جایزه‌ی هول وک را از انجمن فیزیک فرانسه و انگلیس برد و به او باز هم ایرانیان تبریک گفتند، اگر نه رییس جمهور! حسین رجایی هم در همین روزها به عنوان مدیر کلکسیون پروانه‌ها و آزمایشگاه تحقیقاتی سیستماتیک مولکولی در اشتوت گارت آلمان^۱



استخدام شد، سمتی که بسیار بعید می‌نمود به یک خارجی سپرده شود! ایران متوجه نشد! البته به جز استادش آقای دکتر حسین آخانی که گریست، گریست در تنهایی و عزت خودش و در نا توانی در استخدام این جوان کم نظیر در دانشگاه تهران؛ و لابد همان‌هایی در دانشگاه تهران که نگذاشتند استخدام شود و نگذاشتند حسین به ایران برگردد خوشحال شدند! بله نفسی راحت کشیدند که او دیگر مزاحمشان نخواهد شد؛ دیگر حسینی در کنارشان نخواهد بود که از آن‌ها بهتر و فعال‌تر باشد و نکند چهره‌ی ماندگارشان از حضورش مکدر شود! این پدیده را خوب می‌شناسیم. همکاران هم نسل من در تبریز روش «سندرم‌ماخ» را به همین منظور ابداع کرده بودند که اگر «حسین»-موردی

اشاره: برادران افغان هر وقت با یک نقد صریح و دل‌سوز و تند مواجه می‌شوند می‌گویند: «از تلخ پروا نیست». این یک جمله کلیدی است و احتمالاً نسبتی هم با این کلام مشهور معصوم (ع) دارد که «قل الحق ان كان مراً». بزرگان و عرفای ما هم طی بیش از هزار سال تعلیم‌مان داده‌اند که از راست نرنجیم و جدل با سخن حق نکنیم. دکتر منصوری معروف حضور خوانندگان سر آمد هستند و به خصوص آنها که این استاد بزرگوار را شاگردی کرده‌اند می‌دانند که ایشان با معامله و ملاحظه میانه‌ای ندارند و با همه چیز و همه کس منتقدانه مواجه می‌شوند و از تلخ هم اگر نسبتی با حقیقت داشته باشد پروا ندارند. قبل از اینکه با نوشته دکتر منصوری موافقت یا مخالفت کنیم، شایسته است که درنگ کنیم و نسبت به وضعیت علمی و فناوری کشور پرسش‌های جدی و بنیادی طرح کنیم. «سر آمد» از ابتدای انتشارش -همان‌گونه که بارها در سرمقاله‌ها یاد آور شده‌ایم- در پی طرح مساله و دعوت به درنگ و تأمل بوده است. باب این بحث مهمی که دکتر منصوری آن را سرانداختند باز است و همه اساتید و اهل فن را با هر رویکرد و نگاهی دعوت می‌کنیم تا آن را دنبال کنند. چیزی که مهم است یک اتفاق نظر خیر خواهانه و برادرانه است تا ما را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب رهنمون کند، ان شاء الله.



از دستمان در رفت و استخدام شد چگونه شخصیت پویایش را خرد کنیم تا مثل خودمان شود بدون ابتکار و مطیع «پدران»! این روش هنوز در دانشگاه‌های ما رایج است! برای بنیاد نخبان هم این موارد حاشیه‌ای است مزاحم که مسئولان را از روال عادی اداری منحرف می‌کند! هیچ کدام از این افراد و نوع آن‌ها در مقولهٔ نخبگی چنین سازمان‌هایی نمی‌گنجند. مگر با خود آخانی که ۱۴ سال پیش از آلمان به ایران بازگشت جز این رفتار شد؟

برگردم سراغ این سه پدیده. پس اسم‌ها را از این پس صرفاً برای بیان یک پدیده به کار می‌برم و شخص‌ها یا شخصیت آن‌ها در این نوشته منظورم نیست؛ این افراد به بلوغی بسیار فراتر از این بحث‌ها رسیده‌اند تا درگیر سطح نازل رفتار ما، بحث ما، ویا تیریک‌های وطنی ما بشوند! و اما پدیده‌ی خانم میرزاخانی و وجه تمایز آن با رامین گلستانیان و حسین رجایی. این هر سه در زمینه‌ی علوم پایه فعال‌اند: ریاضی و فیزیک و زیست‌شناسی. هر سه در ایران کارشناسی‌شان را گرفته‌اند. میرزاخانی و رجایی پس از کارشناسی به خارج رفتند و گلستانیان پس از آن رفت که دکتری خود را در دانشگاه علوم پایهٔ زنجان گرفت و چند سال همان‌جا هیئت علمی بود تا این که دیگر تحمل نکرد و جلای وطن کرد! موردهای زمینهٔ ریاضی و فیزیک برای تحلیل به هم

علم ایران احتیاج به تحولی تازه دارد، تحول علمی که از اوائل انقلاب آغاز شد اکنون به حالتی مانا درآمده و آثار رکود و حتی فساد در آن نمایان شده است. برای ما در اوائل انقلاب بیش از هر چیز شروع توسعهٔ علمی مهم بود و امیدوار بودیم «آتشی روشن شود» که الو بگیرد

نزدیک‌تراند.

از ابتدای انقلاب هنگامی که گروهی در رشتهٔ فیزیک و نیز ریاضی گرد هم آمدند و به بحث پیرامون توسعهٔ علمی ایران پرداختند، در یک برداشت کلی با حذف اختلاف در جزئیات، دو مکتب فکری برای توسعهٔ علمی ایران سر برآورد: اهل ریاضی متمایل به این شدند که جوانان ایرانی را برای ادامه‌ی تحصیل در خارج آماده کنند. ما اهل فیزیک اما به این سمت رفتیم که امکانات را در ایران مهیا کنیم. این دو مشرب فکری توسعهٔ علمی ایران در این سی و پنج سال با شدت و ضعف پیگیری شده است. پر بیراه نیست پدیده‌ی میرزاخانی را به مشرب فکری اهل ریاضی‌مان نسبت دهیم و پدیده‌ی گلستانیان را به مشرب فکری اهل فیزیک. پس بسته به این که چگونه انتظار از هر مشربی را تعریف کنیم می‌توانیم از موفقیت یا شکست هر مشرب صحبت کنیم. اما آنچه قطعاً پرداختن به آن اهمیت دارد شرایط کنونی و مشربی فکری متناسب با شرایط کنونی است. شرایط علمی کشور در سی و پنج سال پیش حتی برای نسل میرزاخانی و گلستانیان قابل تصور نیست چه رسد به نسل کنونی دانشجویی ما. اگر کسانی از نسل گلستانیان، مانند کریمی پور که ایران ماند و مصداق پدیده‌ی گلستانیان نشد، این روزها مطرح می‌کنند که شاید لازم باشد در برنامهٔ دکتری علوم در ایران بازنگری شود یا حتی لازم باشد این برنامه حذف شود و به مشرب فکری اوائل انقلاب اهل ریاضی توجه شود خوب است به منافع ملی و نه منافع فردی توجه کنند. سیاست‌های علمی‌یک کشور باید بر مبنای منافع ملی تنظیم شود. منفعت فرد شاید ایجاب کند که شخص به مشرب فکری اهل ریاضی بپیوندد و به راه میرزاخانی برود اما اگر منفعت ملی در میان باشد مطمئن نیستیم این منافع با این مشرب به دست آید!

صحبت من در این جا از منافع ملی است به منظور دستیابی به سیاست‌هایی برای رشد علمی کشور نه شخصاً یا ایرانیان مستقل از محل رشد یا اقامتشان!

آن چه تاکنون با مشرب فکری اهل فیزیک موفق به انجامش نشده‌ایم، و نه اینکه به آن بی‌توجه بوده‌ایم، پویا کردن زندگی علمی پسا دکتری در ایران است. به علاوه پس از حدود ۲۵ سال تجربه دوره دکتری در علوم پایه و حضور نسل جدیدی از استاد‌های تحصیل کرده داخل به نظر می‌رسد موتور مدنی حرکت توسعه علمی مستقل از دولت‌ها خاموش است یا در سایه حرکت‌های دولتی قرار گرفته است. حرکت‌های اول انقلاب حرکتی بود مدنی، از پایین، و مستقل از دولت. در اکثر موارد تاسیس‌های جدید بعد از انقلاب اعم از تشکلهای علمی یا مراکز دانشگاهی و پژوهشی ابتکاری مدنی و نه دولتی در کار بوده است. و هر جا ابتکار دولتی بوده، مانند دانشگاه تربیت مدرس، موفقیت بسیار محدود بوده است. طبیعی است ۲۵ سال برای اثرگذاری موتور گروه‌های مدنی کافی است و به لحاظ مدیریتی پویایی توسعه علمی در علوم پایه اینک احتیاج به فکر جدید و نسل جدید دارد. اما، به نظر می‌رسد نسل جدید متوجه اهمیت حرکت‌های مدنی با فکر جدید و تحلیل شرایط جدید نیست و به توسعه دولتی برای علم دل بسته است.

من هنوز فکر می‌کنم نظام دولتی ما به دلایل تاریخی گول‌تر از آن است که بتواند میدعه سازمان‌های جدید یا حرکت‌های جدید تاثیرگذار در علم بشود، گر چه به نسبت ۳۰ سال پیش آماده‌تر شده است. اکنون دست کم در توسعه علوم پایه، که برای رشد بنیادی علوم و فناوری کشور حیاتی است، باید به ایده‌های جدید رو آورد؛ شرایط و آسیب‌های امروز به هیچ وجه با اوائل دهه ۶۰ قابل مقایسه نیست. علم ایران احتیاج به تحولی تازه دارد، تحول علمی که از اوائل انقلاب آغاز

شد اکنون به حالتی مانا درآمده و آثار رکود و حتی فساد در آن نمایان شده است. برای ما در اوائل انقلاب بیش از هر چیز شروع توسعه علمی مهم بود و امیدوار بودیم -آتش روشن شود- که الو بگیرد اما ظاهراً عقب ماندگی و خواب هشتصد ساله ما مسلمانان و ایرانیان عمیق‌تر از این است که با ایده‌های یک تسلسل به سر انجام برسد. از قضا، عنوان کتاب من -ایران ۱۴۲۷- از روی همین شناخت تعیین شد که ما دست کم نیم قرن احتیاج داریم تا از سد عقب‌ماندگی عبور کنیم؛ و از تاریخ انتشار آن کتاب تازه ۱۵ سال گذشته است! مانایی

و رکود ایده که از آن صحبت کردم نشان این است که به نسلی جدید با ایده‌هایی متناسب با زمان کنونی احتیاج است تا به تحول ادامه دهد. این تحول لازم است تا زمانی ادامه یابد که سازمان‌های دولتی ما هوشمند و چالاک در پذیرش تفکر توسعه شوند و ما هنوز تا این حالت فاصله‌ی بسیار داریم. همین فقر تفکر تحول و آینده‌نگری بود که نتوانست گلستانیان

حرکت‌های اول انقلاب حرکتی بود مدنی، از پایین، و مستقل از دولت. در اکثر موارد تاسیس‌های جدید بعد از انقلاب اعم از تشکلهای علمی یا مراکز دانشگاهی و پژوهشی ابتکاری مدنی و نه دولتی در کار بوده است

را در ایران نگهدارد. بخش دولتی ما هم نه ظرفیت شروع تحولی جدید را دارد و نه توان آن را. هنوز ایران احتیاج دارد به افراد و گروه‌هایی با چشم‌اندازی وسیع و جامع، مبتکر، آینده‌نگر، با قوه تحلیل، با همت، و جریان‌ساز، دست کم برای دو نسل بعد از ما، دو سی سال دیگر!

بسیار دیده‌ام کسانی علاقه‌مند به توسعه‌ی ایران که پس از کوششی ده‌ها بیست ساله با ندیدن تحقق ایده‌هاشان افسرده شده‌اند،



به طنز یا لطیفه‌گویی روی آورده‌اند، یا به درویشی و قطع امید از آینده‌ی کشور. به نظر می‌رسد ما در کشورهای اسلامی بسیار آسان‌اندیش یا کم صبر هستیم. طبیعت و ماهیت فرهنگی ما با کره و برزیل و هند و چین متفاوت است. به یاد دارم اوائل دهه پنجاه/ هفتاد را هنگامی که با مرحوم عبد السلام آشنا شدم و به دعوت او به مرکز بین‌المللی‌اش رفتم. انسانی پر توان و پر ایده، چالاک در علم و در سیاست علم و در هر دو کم نظیر. عزمش را جزم کرده بود برای توسعه علمی کشورهای

اسلامی و جهان سوم. در اواسط دهه هفتاد؛ یعنی حدود ۲۵ سال پس از اولین آشنایی من با او و شاید یک سال قبل از فوتش در منزلش با او صحبت می‌کردم. می‌گفت دیگر امیدی به توسعه علمی

کشورهای اسلامی ندارد و تنها امیدش به ایران است! چند ماه قبل از فوتش به قدری افسرده بود و قیافه‌ی او در من تاثیرگذار^۲ که همیشه با شنیدن حرف ایرانیانی که ناامید شده‌اند به یاد آن قیافه‌ی افسرده و رقت‌برانگیز مردی می‌افتم که یک عمر با امید برای کشورهای

ما حرکت می‌کرد. این برای من عبرتی بود که به یاد سبک زندگی ملخ‌ها بیفتم! ملخ‌ها عمرشان بسیار کوتاه‌تر از این است که بتوانند بر فراز اقیانوس شنا کنند. اما گفته می‌شود که این کار را می‌کنند. چگونه؟ از میان جمعیت پروازکن بخشی به هنگام

خستگی و آمادگی برای مرگ خود را به آب می‌اندازند. بقیه‌ی ملخ‌ها بر روی جنازه‌ی آن‌ها استراحت می‌کنند تا پرواز بعدی. این مرگ و استراحت‌ها و لابد تولید نسل آن قدر ادامه می‌یابد تا جمعیتی از آن‌ها به آن طرف اقیانوس می‌رسد! ما نیز چاره‌ی جز پذیرش این روش نداریم. هیچ شکی ندارم کسانی از ما که تصور می‌کردند یا می‌کنند که در یک بازه‌ی ۱۰ یا ۲۰ ساله می‌توان ایران را مدرن و توسعه‌یافته کرد هم در اشتباهند، هم به سلامت خود لطمه می‌زنند، و هم برای توسعه‌ی ایران مضرند چون راه کارهایی نشدنی توصیه می‌کنند! باید بپذیریم، که بر خلاف گفته‌ی ناصرالدین شاه، کار ایران شدنی است، اما نه در ۵ سال، آن‌گونه که شاه خیال می‌کرد، یا روسای جمهور ما خیال می‌کردند، یا بعضی همکاران دانشگاهی ما تصور می‌کردند و می‌کنند! ما هنوز باید برای سالم‌سازی رفتارمان، برای تحول فرهنگی و ساختارهای ذهنمان بسیار وقت بگذاریم و بسیار تلاش کنیم تا ساختارهای اداری و حکومتی ما هوشمند شود.^۳

حالا می‌توانم به تحلیل مصداق پدیده حسین رجایی بپردازم. پدیده رجایی در جغرافیای علم ایران بسیار قدیمی است. روش سنندراخ در همین ارتباط ابداع شده است. در همان اوائل انقلاب مصداق دیگری از این پدیده رجایی را به یاد دارم که درخواست استخدام از دانشگاه محل تدریسش کرده بود. او را محترمانه و با لطایف‌الحیلی رد کردند و سال‌ها بعد که شهرت جهانی پیدا کرد و به ایران دعوت شد همان اساتید به میهمان کردن او مفتخر بودند چون دیگر زهرش گرفته شده بود و در معرض استخدام در دانشکده‌شان نبود! او فیزیک‌دان بود و این زیست‌شناس. شک نکنیم همین دانشکده‌یی که رجایی را استخدام نکرد و تقاضای او را رد کرد بزودی به او افتخار می‌کند، البته هنگامی

هنوز هم فکر می‌کنم ساختارهای موجود علمی ما توان همراهی با هیچ حرکتی را ندارند و هر حرکتی که بخواهد موفق باشد باید از سوی فرد یا افراد باشد نه ساختارها. حرکت باید مردمی باشد چون هوشمندی از مردم است و نه از ساختارهای دولتی

که دیگر خطر استخدامش منتفی شده باشد. از این حیث با مورد میرزاخانی و دانشگاه شریف تفاوتی نیست. همین چند سال پیش بود که واعظی، مصداق دیگری از پدیده‌ی رجایی به دانشگاه شریف آمد. دانشکده او را پذیرفت اما دانشگاه پس زد. از این حیث دانشکده فیزیک تحول یافته تر به نظر می‌رسد تا دانشکده زیست‌شناسی اما نظام‌با مدیریت هر دو دانشگاه گول است و تحول نیافته و درکی از اهمیت استخدام کسانی مانند رجایی یا واعظی^۴ یا میرزاخانی را ندارند! این‌ها نمونه‌هایی است از ساختارهای گول ما در ایران. شاید توانسته باشیم در بعضی گروه‌ها یا دانشکده‌ها نظامی کمابیش هوشمند ایجاد کرده باشیم، اما توجه داشته باشیم که این نمونه‌ها هنوز بسیار اندک‌اند و به علاوه هوشمندی هنوز به سطح دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها نرسیده است چه رسد به سطح وزارت و دولت که از آن بسیار فاصله داریم!

آیا عبد السلام به وجود روش «سندرم‌ماخ» آگاه بود؟ مطمئن نیستیم، اما مطمئن هستیم که اگر هم بود به آن بی‌توجه بود یا آن را در محاسباتش وارد نمی‌کرد!

این ایران است و این وضعیتی که باید برای تغییر آن ایده داشت، تحلیل کرد، و عمل کرد. نمی‌توان آن را به دست دولت سپرد اما هنوز می‌توان حرکت کرد و دولت را به دنبال کشید، همان طور که ما در ۳۰ سال پیش کردیم و شدا هنوز هم فکر می‌کنم ساختارهای موجود علمی ما توان همراهی با هیچ حرکتی را ندارند و هر حرکتی که بخواهد موفق باشد باید از سوی فرد یا افراد باشد نه ساختارها. منظور من از این که نمی‌توان انتظار تحول از دولت‌ها داشت این نیست که باید با دولت مقابله کرد، به عکس! حرکت باید مردمی باشد چون هوشمندی از مردم است و نه از ساختارهای دولتی! اما باید و می‌توان دولت را همراه کرد و برای

بعضی حرکت‌های توسعه‌ی متقاعد کرد و به دنبال کشید. از اختلاف سلیقه‌های سیاسی هم نباید هراسید بلکه باید استقبال کرد و آن را نشانه‌ی پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی دانست. باید به دولت مردان با همدلی نشان داد که دانشگاه برای حکومت خطرناک نیست، بلکه دانشگاه محل پیدایش راه‌حل‌های مشکلات کشور است و محل خلق ایده‌های جدید برای توسعه‌ی کشور. متأسفانه کم نیستند سیاستمداران و مدیران علمی و سیاسی کشور که هنوز دانشگاه را برای ایده‌های خود خطرناک می‌دانند و در صد تغییر آن در جهت حفظ و جذب دانشگاهیانی مطیع و منطبق با تصورات خود هستند. غافل از این که این روش به معنی تعطیل تفکر و در نتیجه سوق دادن کشور به سمت بردگی قدرت‌های بزرگ است. از سابقه‌ی تاریخی تاسیس نظامیه‌ها و تعطیل تفکر در جوامع اسلامی پس از دوران طلایی اسلام و سپس سقوط و انحطاط کشورها اسلامی عبرت بگیریم!

بدیهی است ما دانشگاهیانی هم باید پیچیدگی امور اجتماعی را درک کنیم و به فرمول‌های کتب درسی اکتفا نکنیم. علم و مفاهیم علمی هم با کتاب به وجود نیامده است! این همدلی در اوائل انقلاب بسیار به ما کمک کرد و هنوز خواهد کرد و راهی جز این هم وجود ندارد. یادمان هم نرود که هنوز فرزندان بسیار از نوع مریم و رامین و حسین مانده است از دست بدهیم تا هوشمندی ساختاری را در کشور به کرسی بنشانیم. هر چه همدلی بیشتر تعداد فرزندان از دست داده‌ی این کشور کمتر! ■

1- <http://www.khabaronline.ir/detail/372004/weblog/akhani>

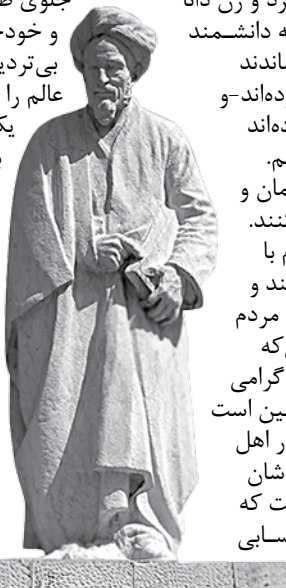
۲- رک عکس مرحوم عبد السلام در همین نوشته!
۳- رک کتاب خودم با عنوان «چهار سال در وزارت عتف»
۴- دو سال از نپذیرفتن واعظی جوان ۲۱ ساله در Nature چاپ شده: دانشگاه شریف نگذشته که مقاله‌ی او و هم‌کارانش در مجله‌ی <http://www.nature.com/nature/journal/v511/n7510/full/nature13534.html>
مدیران علمی ما چه پاسخی به ملت دارند؟

دوم/ گرت عقل و رای است و تدبیر و هوش / به عزت کنی پند سعدی به گوش

بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بود

سیدعلی میرفتاح

هر کس اندکی تاریخ خوانده باشد، می داند که ملوک کم ظلم و ستم نکرده اند. به قول سعدی «تو هر آن ستم که خواهی بکنی که پادشایی»؛ از روی همین مصرع می شود فهمید که پادشاهی و ظلم قرین یکدیگر بوده اند و کسی هم نبوده - بلکه جرئت نمی کرده- تا از پادشاهان بازخواست کند یا جلوی ظلمشان بایستد. پادشاهان، ظالم و خودخواه و خون ریز و نامرد بوده اند، بی تردید اما هر چه بوده اند، قدر علم و عالم را می دانسته اند و حواسشان بوده که یک دانشمند چه اعتباری می تواند برای دم و دستگاه حکمرانی شان بیاورد. شوخی نیست که مثلا سر ابن سینا پادشاهان با هم درگیر می شدند و کلی هزینه می دادند تا این نخبه علم و معرفت را تصاحب کنند. مردم عادی وقتی می دیدند که ملوک و وزیران ملوک چه عزت و احترامی به ابن سینا و بیرونی می گذارند، طبیعی بود که حساب کار دستشان بیاید و عالم را محترم بدارند. اگر چه تا بوده چنین بوده که جز آه اهل فضل به کیوان نرسد و زمانه زمام امور



دانیایی، فضیلت است و آن کس که می داند با آن کس که نمی داند- به تصریح قرآن مجید- برابر نیست. در واقع آن چه تمدن اسلامی را در قرون میانی به تمدن عالمانه بدل می کند، همین تاکید بر دانیایی و محترم شمردن دانیایی است. به الان نگاه نکنید که با یک خروار دانش، یک سیر پنیر هم مقابل نمی دهند، در قدیم برای مرد و زن دانا ارزش قائل بودند و هر کجا که دانشمند می دیدند، بر صدرش می نشاندند و بزرگش می شمردند. فرموده اند- و بس دقیق و حکیمانه فرموده اند که- الناس علی دین ملوکهم. یعنی مردم بر سیرت حاکمان و پادشاهان خود سلوک می کنند. ملوک با اخلاق و دانا، مردم با اخلاق و دانا پرورش می دهند و ملوک سفاک بی خرد ظالم، مردم نادان و ابله و ستم کاره. این که در قدیم مردم، اهل علم را گرامی می داشتند، یک دلیلش همین است که مقدم بر آن ها ملوک قدر اهل علم را می دانستند و گرامی شان می داشتند. عرض این نیست که ملوک خیلی خوب و آدم حسابی و عادل بودند. نه؛

را به مردم نادان بسپارد که فضل و دانش گناهی مسلم و محرز بوده است. بگذرید از نام‌آورانی قلیل که از هم‌صحبتی با ملوک به مدارج اعلیٰ رسیدند و کیا و بیایی پیدا کردند، ما بقی دانایان همواره از دست فقر و فاقه و دردمندی خلاصی نیافتند. یادمان باشد که هم‌صحبتی با ملوک هم همچو کار ساده‌ای نبوده و تعبیر کرده‌اند که عین هم‌پایاله شدن با اژدهای هفت سر بوده است. اگر حالشان خوب و کیفشان کوک بوده، بی‌جهت هم‌وزن آدم طلا می‌دادند و اگر از دنده چپ برخاسته بودند و به هر دلیلی بر مدار برج زهر مار چرخیده بودند، سر هیچ و پوچ زبان از قفای شاعر و عالم و مستوفی و تلخک و ندیم درمی‌آوردند. همین رفتار سلطان محمود را اگر فهرست کنند، به‌طور تیپیکال الگوی رفتاری ملوک درمی‌آید. سر همین رفتار هردمبیل و مزاج ددمی ارباب قدرت بوده که شیخ سعدی رفیق حسابدار کتاب‌خوانش را از پیوستن به دستگاه حاکمه منع می‌کند: «...عمل پادشاهی ای برادر دو طرف دارد، امید و بیم. یعنی امید نان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید متعرض این بیم شدن» ضمن این‌که سرریز گرفتاری‌های مملکت‌داری، آرامش و آسایش اهل علم را برهم می‌زند و دنیا و آخرت آدمی را تباه می‌کند. بر همین مبناست که «معزولی به نزد خردمندان بهتر که مشغولی.»

حرف پراکنده زیاد زد، اما جوهر عرضم این است که با وجود همه این ملاحظات، پادشاهان قدیم حتی اگر خود سوادى در سر نداشتند و سودایی جز تقویت لشکر و حفظ تخت و تاج و تصاحب زر و سیم و تمایل به کشورگشایی و از این قبیل در دل نداشتند، معذک قدر علم و عالم را می‌دانستند و مکانیسم حیرت‌انگیزی داشتند که نه فقط در کشور تحت امرشان، بلکه در پهنه گیتی دانشمندان و فرهیختگان و اهل

معرفت را شناسایی می‌کردند و وقت و انرژی می‌گذاشتند تا اهل علم و معرفت را به دربار خود نزدیک کنند.

برای ما که به فرار مغزها - جمله‌ام را اصلاح می‌کنم؛ فرار نه؛ مهاجرت. سر کلمات که دعوا نداریم. برای ما که به مهاجرت زود و تند و سریع و زیاد درس خوانده‌ها و با سوادها - عادت کرده‌ایم و برایمان یک جور روال عادى شده است و به‌خصوص برای ما که از هم‌کلاسی و همسایه و هم‌شهری و هم‌وطن خود بی‌خبریم و جز از طریق رسانه‌ها کسی را نمی‌شناسیم، باورش - بلکه فهمش -

سخت است که بپذیریم در قدیم حتی اگر در ده کوره‌ای یک نفر پیدا می‌شد که سرش به تش می‌آرزید، سریع‌السير سراغش می‌رفتند و به کارش می‌گرفتند. امروز این همه انفجار اطلاعات اتفاق افتاده، این همه رسانه‌های فراگیر، پست و بالای دنیا را فرا گرفته‌اند، معذک کسی از میزان علم و معرفت دیگری خبر ندارد، اما فی‌المثل وقتی شیخ محمود شبستری در شبستر بود - گلشن راز نوشته - معروف حضور اهل علم و حاکمان بود.

باید روی رفتارهای خرد و عادى مان دقت کنیم و جلوی ظلم را از همین جاها بگیریم. ظلم بر زیردست از آنجایی شروع می‌شود که شما خود را از آبدارچی اداره‌تان برتر ببینارید و فکر کنید آدم مهم‌تری هستید و شاخ شمشادى تشریف دارید

وبلاگ و بنگاه خبرپراکنی، شبستر که سهل است، ما از تبریز و مشهد و اصفهان هم خبر نداریم. در دنیای اسلام قدیم مناسبات به نحوی بود که سعدی در شیراز جوهر شعرش خشک نشده در کاشغر و ایغور آن شعر را می‌خواندند و نقد می‌کردند. همین زمخشری که اهل خوارزم است - آن هم نه خود خوارزم که در دهاتی به اسم زمخشر - مناسبات طوری است که توسط

را به محضر این سخن‌دان نامی ببرم و ناچارم
 قیلش توضیحانی درباره سنت‌های علم‌آموزی
 قدیم بدهم و به سنت حسنه «گنوسیزم»
 اشاره کنم... چون مجالم تنگ است، بحث
 درباره گنوسیزم را به شماره بعد موکول
 می‌کنم. اما برای این‌که در این قسمت
 دستمان از سعدی خالی نماند، حکایتی
 را به مثابه حسن ختام این نوشته برایتان
 بازخوانی می‌کنم: «آورده‌اند که نوشین‌روان
 عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند
 و نمک نبود. غلامی به روستا رفت تا نمک
 آرد. نوشیروان گفت نمک به قیمت بستان تا
 رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند از این
 قدر چه خلل آید. گفت بنیاد ظلم در جهان
 اول اندکی بوده است، هر که آمد برو مزیدی
 کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

زند لشکر یانش هزار مرغ بر سیخ»

احتیاجی به توضیح نیست، فقط همین قدر

تاکید کنم که باید روی رفتارهای خرد و

عادی‌مان دقت کنیم و جلوی ظلم را از

همین جاها بگیریم. ظلم بر زیردست از

آن‌جایی شروع می‌شود که شما خود را

از آبدارچی اداره‌تان برتر ببینارید و فکر

کنید آدم مهم‌تری هستید و شاخ شمشادی

تشریف دارید که ابر و باد و مه و خورشید و

فلک در کارند تا شما پشت میزتان بنشینید

و امضا کنید و ایرادی ندارد اگر در شلوغی

کار جواب سلام زیردستان را فراموش کنید

یا در اوج فشار کاری و عصبی حق دارید که

سر بقیه داد بزنید و... نمرود از بچگی که

نمرود نبود و باد عجب و خودبزرگ‌بینی از

اول خلقت که در دماغش تعبیه نشده بود.

اولش اندکی بود که متاسفانه، رفته رفته آن

نور تجلی دود شد/ آن یتیم بی‌گنه نمرود

شد...

باقی بقایاتان. ■



حاکم مکه مورد شناسایی قرار می‌گیرد و مأمور
 نوشتن تفسیر کشف می‌شود. یک پله از این
 بالاتر بروم و عرض کنم که نه فقط بیرونی از
 ریاضیات و مثلثات هندی‌ها با خبر بود، بلکه
 هندی‌ها هم از تحقیقات و مطالعات بیرونی خبر
 داشتند و مشتاقانه در بحبوحه جنگ خلوتی
 ساختند تا زانوی تلمذ به زمین بسایند و ریاضی
 یونانی-ایرانی بیاموزند. البته این علم‌آموزی
 هندیان ریشه در روابط علمی پیش از دوره
 اسلامی و در بطن تاسیس دانشگاه جندی شاپور
 دارد که اگر واقعا بتوانیم مناسبات علمی و اداری
 آن نهاد حیرت‌انگیز را شناسایی کنیم، شاید
 بتوانیم بعضی سنت‌های علمی و تحصیلی را احیا
 کنیم.

بنای من در نوشتن این یادداشت‌های
 دنباله‌دار شنیدن پندهای حکیمانه سعدی
 و شاگردی این بزرگ‌ترین آموزگار زندگی
 است، اما نمی‌توانم بی‌مقدمه، خودم و شما

تشریف‌فرمایی جناب مهر

ماجده محمدی

ندارند برای تابستان خود برنامه بریزند. نعمت بزرگی که تا همین چند سال پیش در اختیار خود نوجوانان بود. تلاش بی‌ظنیر ما، برای تصمیم گرفتن به جای بچه‌هایمان، ستودنی است. تلاشی که نمای بیرونی‌اش نگرانی برای آینده فرزندانمان است و نمای درونی‌اش یادآور قصه دوستی خاله خرسه! در گذشته با کم کردن سهم تابستان‌ها، می‌شد گفت که فرزندان ما از ۷ تا ۱۷ سالگی، ۹ سال کامل برای آموزش دیدن و پرورده شدن در اختیار مدارس‌اند. با افزایش کلاس‌های اجباری تابستانی تمام این ۱۲ سال به‌طور کامل در اختیار آن‌ها قرار گرفته است و ما در حالی به این فرایند تن داده‌ایم که از ماحصل عملکرد همان ۹ سال هم راضی نبوده‌ایم. ۹ سال دانش آموز بودن به بسیاری از فرزندان ما هویت ایرانی - اسلامی نداده است. تمام این ۹ سال کمترین تأثیری در پایه‌ریزی زیربنای عشق به خداوند، دوستی با اهل بیت، محبت به وطن و احترام به محیط زیست و حقوق سایر مردم نداشته است. در بهترین حالت، مدرسی را نمونه می‌نامیم که در آن‌ها رتبه‌های برتر کنکور و المپیاد، بیشتر باشند، اما همین مدارس در یاد دادن روحیه صبر و تحمل ناملایمات، مواجه شدن با شکست‌ها و حتی رفتار مناسب بعد از کسب موفقیت‌ها، هیچ چیزی به دانش‌آموزان نمی‌گویند. گاهی آن‌چه به نظر می‌رسد، این است که ما داریم وظیفه تعلیم و تربیت را به هم پاس می‌دهیم. پاس‌کاری بی‌هدف و برنامه‌ریزی‌نشده‌ای که تنها فایده‌اش، افتادن توپ به دست تیم حریف است و خوب می‌دانیم و با چشم خود داریم می‌بینیم که حریف، گل‌های سرزمین ما را به‌سادگی از خاکمان درمی‌آورد و در جای دیگری به بار می‌نشانند. شاید مهرماه، دیگر سلطان بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها نباشد. اما هم‌چنان زمان خوبی است برای این‌که به ساختار و اهداف آموزشی‌مان بیندیشیم و فکری به حال خودمان و فرزندانمان کنیم. سخت است، اما می‌شود با استقامت و تلاش، فلک را سقف بشکافیم و... ■

ماه مهر، دیگر عطر و بوی سابقش را از دست داده است. آن حکمرانی بلامنازعی که تا همین چند سال پیش داشت، از بین رفته. این‌که تا می‌گفتی مهر، بوی مدرسه می‌آمد، مدرسه‌ها بعد از سه ماه رکود و تعطیلی دوباره جان می‌گرفتند، روپوش‌های مدرسه، از ته کمد بیرون کشیده می‌شدند و در کنار کیف و دفتر و کتاب نو، یک گوشه‌ای از اتاق می‌نخستند تا جناب مهر از راه برسد... نمی‌دانم در خانه‌هایتان دانش‌آموز دارید یا نه؟ اگر هم نداشته باشید، احتمالش زیاد است که ساعت ۱۲:۳۰ یا ۱۴:۳۰ یک روز گرم تابستانی از مقابل دبیرستانی رد شده باشید و تجمع دانش‌آموزان شما را به شک انداخته باشد که «مگر چه ماهی از سال است؟!» در سال‌های اخیر رقابت فزاینده مدارس در برگزاری کلاس‌های تابستانی، به صورت واگیرداری از مقطع دبیرستان به راهنمایی و از برخی مدارس ویژه به تمامی مدارس معمولی سرایت کرده است. درحالی‌که اکثر محیط‌های دانشگاهی هم‌چنان به خواب عمیق تابستانی فرو می‌روند، مدارس، با پر کردن اوقات فراغت دانش‌آموزان گوی سبقت را از هم می‌ریابند. آموزش و پرورش از این پروسه حمایت می‌کند و می‌کوشد مدارس غیرفعال را با اجبار به ارائه گزارش فعالیت‌های تابستانی به حرکت در بیاورد. خانواده‌های شاغل نفس راحتی می‌کشند و خاطرشان بابت گذران اوقات فرزندانشان در تابستان جمع می‌شود. کادر مدارس با کمی سختی این پروژه را پیش می‌برند تا ضعف دانش‌آموزان در برخی دروس تخصصی به حداقل برسد، یا مقدمات شرکت در المپیادها و مسابقات علمی و پژوهشی را فراهم کنند، یا آن‌چه از سرفصل‌های غیردرسی را که در طول سال نمی‌توانسته‌اند در برنامه درسی آن‌ها بگنجانند، حالا به انجام برسانند. این میان چهره «دانش‌آموزان» تنها چیز مهمی است که کمتر دیده می‌شود. به‌ویژه در مدرسی که تابستان بچه‌ها را از فیزیک و ریاضی و زبان پرکرده‌اند و حد اعلایش در دبیرستان‌ها... دختران و پسران ۱۶-۱۷ ساله‌ای که حق

درباره وطنی که از آن زیاد حرف می‌زنیم اما...

بدهکار یا طلبکار؟ مسئله این است

سیدرضا علوی

اشک می‌ریزد و خاک و وطن را به چشمش سرمه می‌کند و دائم مرثیه می‌سراید. اما وقتی حساب دو دوتا، چهارتا به میان بیاید می‌بینیم دریغ از یک سنت که خرج این احساساتش کند. توی بیشتر شبکه‌های ماهواره از این قبیل نمایش‌ها می‌بینیم و می‌خندیم و برای گردانندگانش مضمون کوک می‌کنیم. داخل مملکت هم از این سانتی‌مانتال‌ها کم نداریم. سانتی‌مانتال‌ها در کمال حسن‌ظن به کار می‌برم، وگرنه دین و وطن هر دو از مقوله‌هایی هستند که بعضی‌ها با آن دکان باز می‌کنند و با کلاشی و ریاکاری و سوءاستفاده از عواطف مردم کاسبی راه می‌اندازند. همان طوری که وطن برای بعضی‌ها دکان دو نبش شده و وسیله ارتزاقشان را فراهم آورده، دین و شریعت هم دستاویز گروهی نان به نرخ روز خور خبیث شارلاتان شده است. قصه مال امروز و دیروز نیست و تا بوده چنین بوده که همواره از گوهرهای ناب، نمونه‌های تقلبی‌اش را بسازند و سر خلق کلاه بگذارند. درد دل جان پاکي مثل خواجه حافظ شیرازی هم در مواجهه با دکان‌داران ریاکار همین بوده که «گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری، کین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند.» شوربختانه قصه آن‌ها که «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» سر دراز دارد و من بعد نیز بشریت از دست این‌ها خلاصی ندارد و در مواقع مختلف بر سر علم و دین و وطن گرفتار دروغ‌گوها و کلاش‌ها و مردوندها می‌شود. چاره‌ای نیست. هر جا که گوهر گرانبهایی باشد، نمونه تقلبی‌اش هم هست.

قبل از هر چیز ما باید به یک سوال جدی و اساسی پاسخ واضح و روشن بدهیم: «ما بدهکار کشورمان هستیم یا از او طلبی روشن و قطعی داریم؟» با مجامله و تعارف نباید به این سوال جواب بدهیم. جواب‌های تبلیغاتی و احساساتی هم دردی ازمان دوا نمی‌کنند و راهی پیش پایمان نمی‌گذارند. متأسفانه خیلی مرسوم و متداول شده است که در حرف خودمان را خاک پای ملت بنامیم و با تعارفات شدید و غلیظ هزار جان گرمی‌مان را فدای خاک‌وخل کوچه، پس کوچه‌های شهرمان کنیم و اشک بریزیم، در عمل اما برای وطن و هم‌وطنمان کاری نکنیم و خیری نرسانیم. بدترین اتفاق همین است که مفاهیم ارزشمندی مثل میهن و مملکت و وطن، مبتذل شوند و زیر دست و پا بریزند و از فرط تکرار و مصرف بی‌رویه، بار عاطفی‌شان را از دست بدهند. جمله معروفی از اسکاروایلد نقل می‌کنند که مناسب حال و روز بعضی از ماست در نسبت با وطن عزیزمان: «سانتی‌مانتال کسی است که نمی‌خواهد بهای احساساتش را بپردازد.» از این نظر خیلی از ما به وطن که می‌رسیم، سانتی‌مانتال می‌شویم و از پرداخت بهای واقعی احساسات و تعارفات و شعارهایمان فرار می‌کنیم. حرف، مالیات ندارد، خرجی هم ندارد، خیلی جاها کار ما را هم راه می‌اندازد. مثلاً کسی که توی لس‌آنجلس نشسته و سبک زندگی آمریکایی را انتخاب کرده، بنا بر پارهای ملاحظات خود را شیفته و شیدای ایران نشان می‌دهد و برای دوری‌اش از یزد و رشت و مشهد و شیراز و خمیر

—بلکه نمی توانست— دوستش بدارد؟ یک وقت من در مانده از همه جا رانده و مانده بی کار و بی پول و بی خانمان زبان به شکایت از وطنم باز می کنم، که اگر چه حق ندارم، اما کسی ملامتم هم نمی کند و دهانم را نمی بندد، یک وقت احمدشاه است که در ناز و نعمت به دنیا آمده و بالغ نشده، به مقام شامخ شاهی نائل آمده. دیگر وطن در حق یک شهروند چه باید بکند که راضی اش کند؟ آیا خوشی زیر دل احمدشاه زده بود؟ آیا زن پرمدعای قاجاری او را بیش از این ها متوقع کرده

الماس و طلا چون کم و گرانبها و نایاب هستند، تقلبی شان را می سازند و گرنه کسی سراغ ساختن حلبی فیک نمی رود که فعلا بگذریم. بحث من در این یادداشت رو کردن دست متقلبین و کلاش ها نیست، بلکه عرض متوجه خیل عظیمی است که نه کلاش اند و نه کلاهبردار، و قصدشان هم این نیست که از دین و وطن کیسه بدوزند و کاسبی راه بیندازند. من می خواهم درباره سانتی منتالیزم حرف بزنم که متاسفانه من نویسنده و شمای خواننده هم گاهی از آن خلاصی نداریم.

علاقه به هر چیزی مسئولیت می آورد و برای فرد علاقه مند تعهد ایجاد می کند. این یک امر بدیهی است که شما نمی توانید بی قبول مسئولیت و تعهد به چیزی یا کسی مهر بورزید. من نمی توانم گل سرخ باغچه ام را دوست داشته باشم و تماشایش کنم و در وصفش شعر بگویم، اما مسئولیتش را به عهده نگیرم و مراقبتش نکنم. این تعهد و وفاداری و مسئولیت در عشق و علاقه آدم ها به یکدیگر خودش را بهتر نشان می دهد، و اتفاقاً از همین ارتباط و علاقه آدم هاست که می فهمیم مسئولیت و تعهد دو طرفه است و از طرفین توقع می رود که نسبت به یکدیگر بهای احساساتشان را بپردازند. من به وطنم علاقه دارم و همین علاقه من را متعهد می کند که روز حادثه پا به میدان بگذارم و از آب و خاکش دفاع کنم و برای سربلندی نامش از هیچ تلاشی فرونگذارم، اما آیا این وطن

عزیز و دوست داشتنی و اهورایی هم نسبت به من تعهدی و دینی دارد؟ احمدشاه جوان از ایران بدش می آمد و به صراحت می گفت که رفتگری در فرانسه را به شاهی در ایران ترجیح می دهد. عاقبت هم بهای این احساس انزجارش را پرداخت و گریخت و اگر چه رفتگری نکرد، اما دیگ وطن را رها کرد تا کله استبداد قزاقی در آن بجوشد. توقع احمدشاه از وطنش چه بود که نمی خواست



بود؟ او از سرزمینش چه توقع داشت که هنوز دو قورت و نیمش باقی مانده بود؟ احمدشاه، کیس خوبی برای طرح پرسش های بنیادی نیست. آثار و نشانه های افسردگی در این نوجوان متورم نمایان است. او به طور نرمال و عین بچه آدم پرورش پیدا نکرده و بالنده نشده و افسردگی از سر و رویش می بارد. اما دو پله از او پایین تر هزاران خان زاده و شاهزاده و متمتع و



عاقبت پیشه داریم که آن‌ها هم همین نسبت را با وطنشان دارند و اگر چه به صراحت آخرین شاه قاجاریه تمنای زندگی در اروپا و آمریکا را اعلام عمومی نمی‌کنند، اما تعلق‌ی هم به وطنشان - تعلق‌ی که در این سرزمین پاگیرشان کند- ندارند. به قول حافظ «نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد». واقعبیت این است که معمولاً آن قدری که فرودستان جامعه برای وطنشان کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، نازپرورده‌های تنعم کاری نمی‌کنند و فقط از مواهب مملکت بهره می‌برند. شهدای جنگ‌های چالدران و روس و عراق را فهرست کنید تا ببینید تعداد کشاورزان و کارگران و فقیران و بی‌خانمان‌ها به هیچ‌وجه با تعداد کاتوزیان‌زاده‌ها و سرهنگ‌زاده‌ها و بازاری‌زاده‌ها متناسب نیست. وطن باید چه کار کند تا برای آدم تعهد ایجاد کند؟ من منکر غیرت و حمیت عباس میرزا و افسران و سرهنگان نیستم، اما واقعبیت این است که وقتی عرق ملی را تقسیم می‌کرده‌اند، آن قدری که بچه اسپرها و بچه تیمی‌ها و حاشیه‌نشین‌ها و ندارها سهم برده‌اند، بچه پول‌دارها سهم نبرده‌اند. وطن با خیلی از ما مهربان نبوده و برایمان مایه نگذاشته، اما ظاهراً برای این بچه‌هایی که در سطح شهر «پورش» و «بی‌امو» و «بنز» سوار می‌شوند و در ناز و نعمت غرق‌اند و هیچ حسرتی به دلشان نیست، مایه زیادی گذاشته و همه رقم عزیزشان داشته. ولی اگر محک تجربه آید به میان، ندید یقین دارم که سیه‌روی شود هر که در او غش باشد... عرق ملی در فوتبال و والیبال و جشنواره‌های سینمایی هم گاهی خودش را نشان می‌دهد و جوانی هم که صورت و مو و بدن خود را به رنگ پرچم درمی‌آورد، یقیناً بهره‌ای از این عرق دارد. اما این مراتب نازل میهن دوستی زمانی می‌تواند ارزشمند و قابل اعتنا باشد که به دفاع از وطن و دلسوزی برای وطن و هزینه کردن برای وطن درآمیزد. منظورم این نیست که همه باید منتظر جنگ بمانیم و در کوران حادثه و پشت خاکریز مردانگی و میهن‌دوستی‌مان را به اثبات برسانیم. اصلاً اثبات و انکاری در کار نیست.

هر کدام ما در تنهایی‌مان با وجدانی مواجیم که بازخواستمان می‌کند که برای وطن چه کرده‌ایم و چه هزینه‌ای داده‌ایم؟ قرار نیست منتظر مغول و یونانی‌ها و افلکی‌ها و یانکی‌ها بمانیم تا در برابر توپ و خمپاره‌شان سینه سپر کنیم، بلکه در دانشگاه و در اداره و در شهر و در خانه هم فرصت برای تجلی وطن‌دوستی فراهم است. کسی که توی خیابان آشغال می‌ریزد، معنی‌اش این است که کشورش را دوست ندارد. کسی که توی این کم‌آبی، آب را هدر می‌دهد، یعنی که هیچ عرق ملی ندارد که بجنبد. کسی که توی اداره رشوه می‌گیرد و بر فساد می‌افزاید، یعنی که صدراب‌ر احمدشاه از میهنش متنفر است. کسی که به هم‌وطنانش بی‌حرمتی می‌کند و در ملأ عام بددهنی می‌کند و حرف زشت می‌زند، یعنی که معنی وطن را نمی‌فهمد. کسی که تا تقی به توفی می‌خورد، بشمار سه از وطنش می‌گریزد، یعنی که هیچ تعهدی به میهنش ندارد. کسی که توی ایران کاسبی می‌کند و بعد توی دبی و ترکیه و آلمان و کانادا هزینه می‌کند، یعنی خیلی هم از وطن فروشی‌گریزان نیست. کسی که با اخلاق بدش و با گفتار بدترش، ایران را بدنام می‌کند و چهره جهانی این کشور اهورایی را مخدوش می‌سازد، یعنی که اصلاً گوربابای وطن و وطن‌دوستی. کسی که به همسایه فقیر و کارمند زیردستش بی‌اعتناست و هیچ مسئولیتی نسبت به هم‌وطنانش نمی‌پذیرد، یعنی که دلی از سنگ خاره دارد و خودخواه است و هیچ درکی از تعهد ندارد. کسی که وقتی به هر دلیلی از ایران رفت، دلش هم کنده شد، دیگر دلش نمی‌خواهد عزم وطن کند، بلکه یاد وطن کند، یعنی که درکی از موطن آباء و اجدادی ندارد... و بالاخره این که کسی که در تاراندن نسل جدید از مملکتشان بیشترین سهم را دارد، یعنی که صد رحمت به بیگانه. خدا از وجود همین بیگانه‌های آشنا، عرصه آزمون‌گسترده تا ما نشان دهیم که سانتی‌مانتال نیستیم و حاضریم بهای احساساتمان را بپردازیم، اگر چه بهایش جان عزیز باشد. ■

نخبگان و سرزمین مادری

دکتر مهدی زارع

باشند. کشوری مانند کشور ما در این زمینه با چالش مواجه است.

● آیا وطن دوستی با چالش و آسیب جدی هم مواجه است؟ پاسخ آن بله است! چراکه افراط‌گرایی در زمینه وطن دوستی می‌تواند به فاشیسم و نژادپرستی بینجامد. آن‌جا که اولویت میهن خود به سایر کشورها به آن‌جا بینجامد که اصول بنیادین اخلاقی و انسانی نادیده گرفته شود، پدیده‌هایی مانند هیتلر و صدام نیز امکان بروز می‌یابند که در دفاع از وطن خود - و به بهانه مجد و عظمت میهن خویش - دست به جنایت و جنگ افروزی و حمله به همسایگان خود زدند و میلیون‌ها انسان را به کام مرگ کشاندند.

● این‌که جوانان ما اولویت را به زندگی در وطن خود بدهند و با ماندن در کشور، پدیده فرار مغزها و مهاجرت نخبگان کند یا متوقف و در صورت امکان روند آن معکوس شود، علاوه بر برنامه‌های سریع و کوتاه‌مدت نیاز جدی به یک باور بر اهمیت این مسئله و بر مبنای این باور به اجرای برنامه‌های دامن‌دار و طولانی‌مدت در کشور دارد.

این مسئله مهاجرت نخبگان و هزینه‌ای که این مهاجرت به کشور تحمیل می‌کند به باور نگارنده باید به‌عنوان بزرگ‌ترین چالش در سطح ملی برای گردانندگان کشور مطرح باشد. متأسفانه در بسیاری از موارد چنین نیست. نخبگان علاوه بر منافع نیاز به حقوق و امکانات کافی، امنیت روانی و حس احترام نیز دارند. اگر نخبگان حس احترام و موثر بودن در میهن خویش داشته باشند، در آن صورت بسیاری از آن‌ها زندگی و کار در کشور خویش را بر مهاجرت ترجیح می‌دهند. آمارهای منتشر شده در حدود ۱۰ سال اخیر نشان می‌دهد که هم‌چنان وضع کشور ما در این زمینه خوب نبوده است و هم‌چنان در سال‌های بعد نیز این موضوع به‌عنوان چالش جدی در ایران وجود خواهد داشت. ■

چرا وطن محبوب شهروندان یک کشور است؟ چرا برای بعضی چندان مسئله حساسی نیست؟ چرا بعضی از مردم حتی بعد از بیش از ۳۰ سال اقامت در کشوری دیگر، وقتی به کشور اولیه برمی‌گردند، هم‌چنان از حب وطن و عدم تعلق کامل به وطن دوم سخن می‌گویند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که به نظر پیچیده و چند وجهی‌اند و پاسخ به آن‌ها نیازمند بررسی‌های دقیق جامعه‌شناختی و روان‌شناختی است. از سوی دیگر این موضوع به افراد و انسان‌های مختلف مربوط است، چراکه به تعداد انسان‌ها ممکن است برای این پرسش‌ها پاسخ وجود داشته باشد.

نگارنده در حد وسع کم خود و گنجایش این یادداشت، که قرار است کوتاه باشد، از دید خود به اهمیت این واژه (وطن) می‌پردازد:

● احساس تعلق و وابستگی عاطفی به زادگاه و محل بزرگ شدن تقریباً بیش‌و‌کم در تمام مردم در همه جای دنیا هست. درجه و شدت و ضعف آن بستگی به افراد و شرایط متفاوت دارد، ولی اصل موضوع برقرار است. حس تعلق به وطن به حافظه و خاطره افراد و نحوه رشد آن‌ها در طی سال‌های زندگی وابسته است. این حس تعلق به خاطره فرد از زبان و فرهنگ و محیط زندگی در کشور خود مربوط است. اگرچه این احساس تعلق همواره با چالش‌های دیگری (از جمله اولویت امنیت، نیک‌بختی و سعادت در هر جا که ممکن باشد و...) مواجه است.

● علاقه به وطن را چگونه در شهروندان یک کشور می‌توان تقویت کرد؟ آموزش و برنامه‌های پرورش و تعلیم و تربیت شهروندان و فرزندان یک کشور از خانواده تا مدرسه و دانشگاه در این زمینه نقش بنیادی دارد. فرزندان یک کشور را می‌توان و باید چنان تربیت کرد تا بر پایه‌های اخلاقی و انسانی کشور خود را دوست بدانند، برایش اولویت قائل باشند و در این مورد دیدی کاسب‌کارانه نداشته

وطن و خاطرات مشترک تاریخی

فریدون مجلسی

از پیروزی و شکست، از عقلانیت و خرافات نهفته است. زبان یکی از ابزارهای یاری‌دهنده به خاطرات مشترک است، اما اصل نیست. دین نیز چنین است. در برگزاری شادمانه نوروز دنبال منطق و استدلال عقلی نگردید، در هفت سین به دنبال معانی نمادین نباشید، بلکه به برگزاری شادمانه نوروز، به چیدن آن سفره و به آیین‌های زیبای آن بیندیشید که خاطره مشترک بزرگی است که ملت‌ساز و وطن‌ساز است. از طرفی شعر فارسی سهم بزرگی در تدوین و ترویج بخشی از خاطره مشترک بر عهده دارد. مثلاً ابن بطوطه درباره شعر سعدی روایتی از قایق‌رانی در غرب چین ذکر می‌کند که شعر صاحب گلستان و بوستان را زمزمه می‌کرد، در مکانی که هنوز در آن دور دست به فارسی سخن می‌گویند و در آن خاطرات شریک هستند. و سعدی خود خاطرات مشترکش را از زبان فردوسی پاکزاد بازمی‌گوید «که رحمت بر آن تربت پاک باد!» هم چنین چه حق‌شناسی و آفرینی برتر از آفرینی است که از زبان شاگردی چون انوری برآید که: «آفرین بر روان فردوسی / آن همایون‌نژاد فرخنده / آن نه استاد بود و ما شاگرد / آن خداوند بود و ما بنده». و به حق باید گفت که در ایران ما فردوسی در آفرینش خاطرات مشترک چه سهم بزرگی داشته است. افسانه‌ها و داستان‌ها و تاریخ‌هایی سینه به سینه و از نقال به نقال و از کتاب به کتاب به ما رسیده و ما را ما کرده است! از گوشه‌ها و دستگاه‌های موسیقایی، از باربد و نکیسا تا کنون که در ژرفای احساسات و تارهای

وطن چیست که این همه درباره‌اش، درباره دوست داشتنش، درباره مادر بودنش، درباره احساس دین نسبت به آن و درباره آرزوهای خوب و خوب‌تر بودن و خوب‌ترین بودنش گفته‌ایم و سراییده‌ایم و می‌سراییم؟ آیا تعریف واحدی دارد، آیا غریزی است، ذاتی است یا اکتسابی است؟ آیا چنان‌که غربیان می‌گویند، امر تازه‌ای مربوط به پدیداری ناسیونالیسم و ترکیب دولت-ملت در دو سه قرن اخیر و در عصر تجدد است؟ یا هم‌چون کشش غریزی ماهیان و پرندگان مهاجر، در نهاد ژنتیک ما نهفته است که پیران را هنگام مرگ به خاک زادبومشان بازمی‌گرداند؟ راز بوی جوی مولیانش در چیست؟ که حتی وقتی مولانا می‌گوید: «این وطن مصر و عراق و شام نیست»، دارد وطن واقعی را قیاس می‌گیرد و آن را تعریف و تفکیک می‌کند، و میان وطن ذهنی و عارفانه مورد نظر خود با وطن‌های عینی و واقعی پیرامونی‌اش تفاوت می‌گذارد. می‌خواهد آن وطن مجرد را نیز هم‌چون وطن راستین عزیز بدارد. تعاریف از دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی و نژادی و فرهنگی و جامعه‌شناسی و غیر آن متفاوت و گوناگون است. اما کلاً وجود ارتباطی میان انسان است و سرزمین. من در میان آن تعاریف به تعریفی ساده می‌اندیشم که وطن را «سرزمینی با ساکنانی دارای خاطرات مشترک» تعریف می‌کند. در خاطرات مشترک هزاران نکته تاریخی و فرهنگی از سیاه و سفید، از نیک و بد، از سرد و گرم، از شیرین و تلخ، از موزون و ناموزون،



عصبی ما اثر می‌گذارد، تا لایه‌های روستایی و شهری که هماهنگ با تکان‌های رفت و برگشتشان بن‌مایه موسیقی فولکلوریک ما را تشکیل می‌دهند و ما را در وجدی خاطره‌انگیز و رویایی شریک می‌سازند، همه خاطرات مشترک جمعی ما هستند که آن را میراث وطن می‌نامیم. مقصود از این مقدمه این بود که بهترین ابزار حفظ وطن کمک به توسعه فرهنگی هر چه بیشتر و افزودن بر

خاطرات مشترک است. در زمانی که جهانی شدن - که خاطرات جهانی مشترک را تولید می‌کند و به اشتراک می‌گذارد - دیگر در پشت سر ما قرار دارد و دهکده جهانی جایی است که در آن زندگی می‌کنیم - با توجه به این که آن اشتراک جهانی را باید از دید مثبت و موجب تسهیل تعامل با دیگران و توسعه صلح و دوستی بدانیم - باید بدانیم خاطرات مشترک جهانی که هزاران ابزار رسانه‌ای آن را تقویت می‌کند، مانعی برای خاطرات مشترک بومی تلقی نمی‌شود و حتی می‌تواند بر آن بیفزاید. اما اگر خاطرات مشترک بومی خود را پاس نداریم و بر آن نیفزاییم و از آن بکاهیم، وطن و بقا و استواری آن را که بر تاروپود آن مشترکات استوار است، متزلزل کرده‌ایم. هویت ما بر ریشه‌هایش در پیشینه مشترک فرهنگی و تمدنی ما استوار است و نفوذ آن در پیرامون ما ایرانی فرهنگی پدید آورده است که بر استحکام این هویت بر پایه احساس هم‌گونگی و اشتراک می‌افزاید. اما بقای آن نیاز به درک این هویت فرهنگی و تقویت آن دارد. نیاز به احساس مسئولیت سیاسی دارد، چراکه در غیر

این صورت هرگونه جدایی فرقه‌ای و قومی و رفتاری به آن آسیب می‌رساند. هرگونه تحمیل سلیقه‌های شیوه زندگی آن آرامش جافتاده در اشتراک تاریخی را مختل می‌کند. آن پیوندها را می‌گسلد و قدرت جاذبه وطن را در اثر رفتارهای دافعه‌انگیز به گریز تبدیل می‌کند. درست است که با آن خاطرات مشترک و عشق ناشی از آن «رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست/ می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست»، اما دور ماندن طولانی فراموشی می‌آورد، خاطرات مشترک رنگ می‌بازد و آن رشته عشق را نیز می‌گسلاند. نمی‌توان منکر آزادی افراد در هجرت و گزینش مکان زندگی خود شد، زیرا این کار می‌تواند به وسیله‌ای برای توسعه پایگاه‌های فرهنگی و اقتصادی هم تبدیل شود، به شرط آن که حرمت و آزادی ارتباط محفوظ بماند. به شرط آن که احساس جداسازی و رهاکردگی در میان نباشد و به شرط آن که سعدی بزرگ ما را با اندیشه‌ای رنجیده بر آن ندارد که:

**سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است عزیز
توان مرد به خواری که من این‌جا زادم!** ■

درباره قصیده لزنیه
مرحوم ملک الشعراء بهار

یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش

حامد یعقوبی



مرحوم ملک‌الشعرای بهار در سال ۱۳۲۷ وقتی برای معالجه به لزن سوییس رفته بود، در مریضخانه مسلولان شعری به یاد وطن سرود که بعدها به قصیده لزنیه مشهور شد. نمی‌دانم قصیده آقای بهار را خوانده‌اید یا نه؛ من همین اواخر در تورق دیوان ایشان با این شعر شکوهمند و شریف آشنا شدم و دیدم برخلاف نک و ناله‌های رایج مهاجران احساساتی که در سواحل زیبای فرنگ می‌نشینند و برای قورمه سبزی و دیزی سرزمین مادری مرثیه‌سرایی می‌کنند و در نوستالژی‌بازی دست فرانسوی‌ها را از پشت می‌بندند، شعر مرحوم ملک‌الشعرا از قوت و صلابتی برخوردار است که چیزی از قصیده دماوند کم ندارد. بگذارید همین جا این را اضافه کنم که مرحوم بهار با آن قد کشیده و صورت استخوانی و کت و شلوار شق و رق، همیشه در ذهن من «ما به ازای» انسانی قالب قصیده بوده است. قصیده کشیده و تراشیده است؛ لایذ خوب می‌دانید که از تعداد بیت‌های زیادی هم ساخته می‌شود. مثلاً اگر همین شعر لزنیه را ملاحظه کنید، می‌بینید پنجاه و شش هفت بیت دارد و هر بیتش با عرض شانه‌های یک آدم لاغراندام برابری می‌کند. غزل و مثنوی و دوبیتی و رباعی هم قالب‌های زیبا و شگفت‌انگیزی هستند، اما اصلش این است که اشرافیت قصیده را ندارند.

در وضع ظاهری قصیده - صرف نظر از محتوای آن - ویژگی منحصر به فردی وجود دارد که مقتضای آن استفاده از کلمات سخته و پخته است؛ واقعیت این است که توی کت آدم نمی‌رود یک آدم یک لاقبای ضعیف‌النفس بتواند در قصیده پهلوانی کند و شعرهای حیرت‌انگیز بسراید. با این توجیه است که عرض می‌کنم دیدن عکس‌های مرحوم بهار من را یاد قصیده می‌اندازد، طوری که حتی اگر نقاشی بلد بودم و می‌خواستم برای قصیده یک کالبد انسانی بکشم، قطعاً ایشان را برای

این کار انتخاب می‌کردم. داشتیم می‌گفتم، در شعر بهار نشانی از سستی و رخوت و عجز و لایه دیده نمی‌شود، آن‌هم در شرایطی که ایشان مریض احوال بوده و احتمالاً روی تخت بیمارستان روزهای سختی را سپری می‌کرده است. ما در عمرمان شاعر کم ندیدیم و به همین دلیل کم و بیش با روحيات آن‌ها آشنايييم و مي‌دانيم در مواقع ناتواني و تنهائي چه غزل‌هاي پر سوز و گذار جان‌خراشي مي‌نويسند، ولي حقيقت اين است که قصیده لزنیه در استحکام ساختاری به قصاید سفت و محکم شاعران سبک خراسانی پهلو می‌زند.

بهار در قصیده لزنیه که در واقع آخرین وطنیه او نیز هست، از روزگار تیره و تار شکوه می‌کند و یاد روزهای پرشکوه وطن را عزیز می‌دارد. جالب این جاست که در این یادکرد برخلاف بسیاری از ناسیونالیست‌های افراطی وطنی که با اعتقادات مردم این سرزمین میانه‌ای ندارند، ایران و اسلام را از هم جدا نمی‌داند و در کنار فتوحات سربازان ایرانی از اصلاحات اجتماعی اسلام هم به نیکی یاد می‌کند. اما موضوعی که باعث شد این یادداشت نوشته شود، لحن حماسی بهار در این شعر است. من نمی‌دانم در آن بیمارستان رفتار پرستارها و پزشکان با جناب ملک‌الشعرا چگونه بوده و چطور با ایشان تا می‌کرده‌اند، نمی‌دانم آیا آن‌ها می‌دانستند با شاعری بزرگ طرف هستند یا نه، نمی‌دانم ایشان غم غربت را چگونه تاب می‌آورده یا در خلوت خود چه کتابی مطالعه می‌کرده است، حتی نمی‌دانم آیا مجبور بوده از آن لباس‌های نامرغوب بیمارستانی استفاده کند یا در آن وضعیت هم پرستیز همیشگی خود را حفظ می‌کرده است، اما می‌دانم وقتی می‌خواستند قصیده‌ای برای ایران بسازد، به عمد از زبان و کلماتی استفاده کرده که مناسب شأن و جایگاه زادگاهش باشد؛ آن‌هم در وضعیتی که به



تصریح همین
قصیده، ایران
را پریشان و
ناخوش احوال
و ضعیف
می‌دیده است.
ممکن است
بگویید بهار
سیاستمداران
و سیاستمداران
برای رفتارهای
چند روز

کند قبر او را
توی یکی از این
شهرها بکنند
و جنازه‌اش را
آن‌جا به خاک
بسپارند؟
راستش را
بخواهید من
نمی‌توانم به
کسانی که دارند
آن طرف آب
زندگی می‌کنند

بعدشان هم حساب و کتاب و دو دو تا چهار
تا دارند و چون ایشان می‌دانسته بعدها
دیگران این شعر را خواهند خواند، طبق
یک استراتژی دقیق چنین شعری سروده
است. بله بهار سیاستمدار بوده، ولی هیچ
شاعری نمی‌تواند با خطکش حسن و قبح
کار سیاسی شعر بگوید. حتی محمدعلی
فروغی که حکایت‌های زیادی از آب زیر کاه
بودنش گفته‌اند و قدرت لابی‌گری‌اش را این
طرف و آن طرف شاهد مثال آورده‌اند، در
تصحیح دیوان سعدی با آن فروغی همیشگی
سیاستمدار زیرک فرق دارد. موضوع این
است که بهار به ایران عشق می‌ورزیده و آن
را عزیز و قابل احترام و سربلند می‌خواسته
است، برای همین وقتی داشته برای تاریخ
سپری‌شده این مملکت مرثیه می‌سروده،
کار مرثیه را به جایی نرسانده که از آن
بوی حقارت و زبونی بلند شود. نمی‌دانم،
شاید ویژگی این سرزمین همین است.
کم نبوده‌اند فرنگی‌هایی که چند صباحی
در ایران زندگی کرده‌اند، درس خوانده‌اند،
پروژه تحقیقاتی به عهده گرفته‌اند و بعد
طوری دل‌بسته این کشور شده‌اند که حتی
وصیت کرده‌اند بعد از مرگ توی خاک ایران
دفنشان کنند. آیا کسی دیگر را سراغ دارید
که مثلا توی برلین و نیویورک و پاریس و
رم زندگی کرده باشد و موقع مرگ اصرار

و شرمشان می‌آید خود را ایرانی بنامند، حق
بدهم. من که سهل است، تاریخ این سرزمین
به آن‌ها این حق را نمی‌دهد.
ایران که فلان کشور حاشیه خلیج
فارس نیست تا از سابقه ناچیز و فرهنگ
اقتباسی‌اش خجالت بکشیم. ما داریم توی
کشوری زندگی می‌کنیم که اگر حکما و
شاعران و دانشمندانش نبودند، تاریخ تفکر
و فرهنگ بشری چیزهای زیادی را از دست
می‌داد. برای همین حتی اگر به درستی
بخواهیم از روحیه منفعلانه «من آنم که
رستم بود پهلوان» دوری کنیم و به امروزمان
ببندیشیم، باز هم چیزهایی هست که
می‌توانیم به اتکای آن‌ها سرمان را توی دنیا
بالا بگیریم و از وطن و فرهنگ و تفکرمان
دفاع کنیم.
من را ببخشید که روده‌درازی را از حد
گذراندم؛ دوست دارم این یادداشت را با چند
بیت از قصیده لزینه تمام کنم و از رفقای
«سرآمد» بخواهم به یاد مرحوم آقای بهار
فاتحه‌ای بخوانند:
گفتار بهار است وطن را غذای روح
مام از لب کودک نکند منع، لبن را
این‌گونه سخن گفتن، حد همه‌کس نیست
داند شمن، آراستن روی وثن را
یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش
کامید بدیشان بود ایران کهن را ■

گفت‌وگو با پرویز کلانتری

چراغ من در این خانه می‌سوزد

مریم آموسا



او در تمام این سال‌ها ترجیح داده در ایران خودش بماند، قصه بنویسد، نقاشی کند و به فعالیت‌های هنری‌اش ادامه دهد. او حتی پولی را که آن سوی آب درمی‌آورد، این‌جا خرج می‌کند و اگر از ما بپرسید، می‌گوییم این یکی از ویژگی‌های غیرقابل انکار وطن‌دوستی است. علی‌ای حال این‌که آقای کلانتری ۸۳ ساله از جمله هنرمندان مدرن نوگرای ایرانی است که چهره‌ای جهانی دارد، زیرا تابلویی از او با نام «شهرایرانی» زینت‌بخش دیوارهای سازمان ملل است. خوب است به این هم اشاره کنیم که مدتی پیش اثر دیگری از او به صورت تمبر از سوی سازمان یونسکو منتشر شد. لابد می‌دانید که کلانتری با بهره‌گیری از گاه‌گل در نقاشی‌هایش، شیوه تازه‌ای را در حوزه هنرهای تجسمی ایران پایه گذاشته؛ او این روش را زمانی کشف کرد که دانشجویانش را برای نقاشی به ارگ بم برد. خلاصه این‌که کلانتری این روزها هم‌چنان نقاشی می‌کشد، قصه می‌نویسد و تصویرسازی می‌کند و قرار است امسال نیز چندین عنوان از داستان‌هایش درباره ایران از سوی ناشری بین‌المللی و به زبان انگلیسی منتشر شود.



گفت‌وگو با پرویز کلانتری لذت‌بخش است. او خانه زیبایی دارد، خوب حرف می‌زند و نسبت به ادای هر کلمه‌ای یک حس عاطفی قوی دارد. دیدن این حس در صحبت‌های مردی که معتقد است زبان فارسی بزرگ‌ترین سرمایه زندگی‌اش بوده، چیز عجیبی نیست. وقتی تصمیم گرفتیم پرونده وطن را آماده کنیم، مطمئن بودیم پرویز کلانتری می‌تواند حرف‌های خوبی برای گفتن داشته باشد. شما هم اگر این گفت‌وگو را بخوانید، حرف ما را تصدیق می‌کنید. ماجرا این است که آقای کلانتری در جهان چهره ناشناخته‌ای نیست. آثارش خوب فروش می‌روند و اصلش این است که آن سوی آب خیلی‌ها منتظر این هستند که کلانتری برای همیشه چمدانش را ببندد و از کشورش مهاجرت کند، ولی

■ در کودکی چه تصویری از وطن داشتید؟

در کودکی تصور من از وطن، مختص به خانه و محله‌ای بود که در آن زندگی می‌کردیم. وقتی از خانه‌ای به خانه دیگری اسباب‌کشی می‌کردیم، تا مدت‌ها گوشه‌گیر و پکر می‌شدم. شاید حرفی که می‌زنم، به سوال شما ربط دقیقی پیدا نکند. یک ویدیوآرت از یک هنرمند ایرانی حدود ۲۰ سال پیش در موزه «دل پرادو» که یکی از معتبرترین موزه‌های جهان است، به نمایش درآمد. برای هر هنرمندی این امکان فراهم نمی‌شود که آثارش را در این موزه به نمایش بگذارد. این ویدیوآرت از دو بخش تشکیل می‌شد که بخشی از آن روی یک دیوار و بخش دیگر آن روی دیوار روبه‌رو به نمایش درآمد. در این ویدیوآرت کوچک پس‌کوجه‌های تهران، فرش ایرانی، مردم و هر چیزی که می‌تواند شما را به یاد ایران بیندازد، به نمایش درآمد. در واقع با این ویدیوآرت، هنرمند ارتباط عاطفی خودش را با سرزمین مادری‌اش به نمایش گذاشت. او روی این پرده، وطنی را که در آن زاده شده بود، به نمایش گذاشت و روی دیوار دیگر نیز تصاویری از آمریکا و تمام مظاهر آمریکایی به تصویر کشید. اگر مخاطب هر کجای بین این دو دیوار می‌ایستاد، در واقع بخشی از این ویدیوآرت را از دست می‌داد. در واقع هنرمند با ساخت این ویدیوآرت خواست به افرادی اشاره کند که بین دو جهان گرفتار شده‌اند و نمی‌توانند تصمیم بگیرند که کدام خانه وطن آن‌هاست. این ویدیوآرت من را به دوران کودکی‌ام برد؛ دورانی که پس از هر اسباب‌کشی نمی‌توانستم تصمیم بگیرم که کدام خانه و محله، وطن اصلی من است.

برای نسل من کوچک به‌عنوان بخشی از وطن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و بخش عمده وقت هم‌نسلان من در دوران کودکی در کوچک گذشته است. در دوران ما بخشی از وقتمان در کوچک و محله به شیطنت می‌گذشت و بخش دیگری از وقتمان را با نقل‌های مادر بزرگ و پدر بزرگ خوش می‌کردیم. مادر بزرگم در دوران کودکی نقل‌های بسیاری برایم می‌گفت؛ یکی

از همین نقل‌ها درباره بازارچه «معیر» بود. او تعریف می‌کرد که معیر الممالک که در کوچک بازارچه زندگی می‌کرد، دختر ناصرالدین شاه را برای پسرش خواستگاری می‌کند و قرار می‌شود مراسم جشن عروسی برپا کنند. چون معیر الممالک در بازارچه «فیل‌خانه» هم داشته، عروس و داماد را سوار بر فیل از کاخ گلستان تا بازارچه معیر می‌آورند. پشت سر عروس و داماد پیش‌قراولان و بعد مردم بازارچه روان می‌شوند و در طول مسیر بر سر عروس و داماد نقل می‌باشند. این اتفاق با این‌که از نظر تاریخی از ما دور نیست، اما به نوعی یادآور «هزارویک شب» است و این نقل‌ها بخش عمده‌ای از تصور من را در باره وطنم در کودکی شکل دادند.

■ با خاطره‌ای که از مادر بزرگتان تعریف کردید، گویی قصه‌های ایشان باعث شده شما نویسنده شوید.

به نظرم این حرف درستی است؛ چون همه ما با رجوع به خاطرات گذشته‌مان دست به قلم می‌شویم.

■ در این بین کلمه وطن شما را به یاد چه چیزی می‌اندازد؟

وقتی اسم وطن می‌آید، نخستین چیزی که به خاطر می‌آید، دوران کودکی و روزهای خوش مدرسه است و لحظه‌ای است که سر صف صبحگاه می‌ایستادیم و با هم یک‌صدا سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر» را می‌خواندیم. آن زمان با معلم سرودمان، اجرای این سرود را تمرین کرده بودیم و هر روز سر صف معلممان و یولن می‌نواخت و ما این سرود را یک‌صدا می‌خواندیم. هر وقت این سرود را می‌شنوم، اشک از چشم‌هایم جاری می‌شود.

■ پس در واقع زبان مادری شما را به یاد این سرزمین می‌اندازد.

دقیقا همین‌طور است. همیشه وطن با زبان فارسی و کلام برای من تداعی می‌شود. هر بار که برای دیدن فرزندانم به لس‌آنجلس می‌روم، وقتی در خیابان ناگهان مادر و فرزندش را می‌بینم که به زبان فارسی حرف می‌زنند، دلم



ارتباط عاطفی من با ایران آن قدر عمیق است که دلم نمی‌خواهد وطنم را برای همیشه ترک کنم. شاید شاملو قشنگ‌ترین حرف را در این خصوص زده باشد: «چراغ من در این خانه می‌سوزد.»

■ چرا؟ مگر وطن به شما چه چیزی داده است؟

من همه چیزم را از وطنم دارم. همواره رابطه مستقیمی بین فرد و وطنش وجود دارد. اگر ادبیات را بشناسی و دریایی که حافظ و فردوسی در شعرشان چه گفته‌اند، همین برایت بس است و علاقه‌ات به وطنت هزار برابر می‌شود و آن وقت است که متوجه می‌شوی وطن به تو چه میراث گران‌بهایی بخشیده است و تو وظیفه داری قدر و منزلتش را بدانی. اگر وطنم به من تنها زبان فارسی را داده باشد، جهان و زندگی‌ام را ساخته است و من به خاطر این هدیه تا زمانی که جان در بدن دارم، قدردان آن هستم.

■ شما به‌عنوان پرویز کلانتری چه چیزی به وطنتان داده‌اید و چقدر توانسته‌اید به داشته‌های وطنتان اضافه کنید؟

این‌جا شما با دو تا آدم روبه‌رو هستید؛ پرویز کلانتری شاعر و پرویز کلانتری نویسنده. سال‌ها پیش به کشور سوییس رفته بودم و مهمان دوستم دکتر مدبر بودم که در سازمان بهداشت جهانی کار می‌کرد. او در ژنو به من گفت وسایل نقاشی‌ات را بردار و برو کنار دریاچه لمان بنشین و نقاشی کن. به کنار دریاچه رفتم، واقعا زیبایی‌اش من را شگفت‌زده کرد. زیبایی دریاچه لمان روح آدم را تسخیر می‌کند. قایق‌ها با بادبان‌هایی که در باد به رقص درآمده بودند و تصویر دریاچه، کوه، جنگل و پرندگان که در حال پرواز بودند و صدایشان در باد گم می‌شد، برای هر بیننده‌ای حیرت‌انگیز است. یک دل سیر نگاه کردم و به خانه بازگشتم. وقتی برگشتم، دکتر مدبر به من گفت چرا چیزی نکشیدی پرویز؟ گفتم چیزی که من آن‌جا دیدم، چشم‌انداز زیبایی بود، مثل کارت پستالی که از سوی یک دوست هدیه گرفته‌ام. من با این‌که در کنار دریاچه لمان احساس خوبی

پر می‌کشد برای ایران و اشک از چشم‌هایم جاری می‌شود و بدنم یخ می‌کند. درواقع زبان مهم‌ترین عامل پیوند یک ملت با هم است. من وقتی آن‌جا هستم، این امید را دارم که حداقل تا چند ماه آینده به ایران بازمی‌گردم. بسیاری از هنرمندان واقعا برای بازگشت به وطن حسرت به دل ماندند. هر بار که به آمریکا می‌رفتم و هوشنگ سیحون را می‌دیدم، مشخص بود دلش پر می‌کشد برای ایران. اما خب این امکان برایش فراهم نبود...

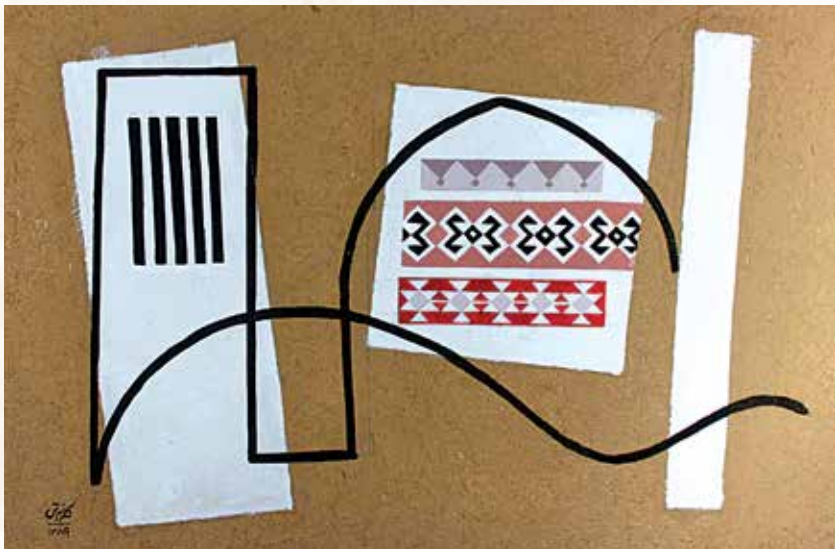
■ با توجه به این‌که شما بخشی از سال را در خارج از کشور زندگی می‌کنید، در این دوران بازگشت به وطن چقدر دغدغه شما می‌شود؟

مدتی که خارج از کشور اقامت دارم، بهترین لحظات را هم که سپری کنم، باز هم دلم برای وطن پر می‌کشد و حتی وصیت کرده‌ام اگر خارج از کشور مُردم، حتما جنازه‌ام را به ایران بازگردانند. دلم می‌خواهد در جایی که به دنیا آمده‌ام، خاک شوم.

■ آیا هیچ وقت وسوسه نشدید برای همیشه وطنتان را به مقصد کشور دیگری ترک کنید؟

هرگز. با این‌که من این امکان برایم فراهم است که در هر کشوری که بخواهم زندگی کنم، اما هرگز دوست ندارم ایران را به قصد ماندن در کشوری دیگر برای همیشه ترک کنم. شاید در ایران کم نباشند مسائل و مشکلاتی که گاه عرصه را بر من و امثال من تنگ می‌کنند، اما با این همه،

هرگز دوست ندارم ایران را به قصد ماندن در کشوری دیگر برای همیشه ترک کنم. شاید در ایران کم نباشند مسائل و مشکلاتی که گاه عرصه را بر من و امثال من تنگ می‌کنند، اما با این همه، ارتباط عاطفی من با ایران آن قدر عمیق است که دلم نمی‌خواهد وطنم را برای همیشه ترک کنم



برای شرکت در یک مجموعه تماس گرفت و دعوتم کرد یک روز مهمان برنامه‌اش باشم و به سوال‌هایش پاسخ بدهم. من به او گفتم هیچ علاقه‌ای ندارم که روی صندلی رو به دوربین بنشینم و به یک‌سری سوال کلیشه‌ای جواب بدهم. اگر حاضرید من در مقابل شما یک «هپنینگ» انجام می‌دهم و شما از آن فیلم تهیه کنید. گفت باید ببینم چه می‌شود. پس از چند روز تماس گرفت و گفت قبول، و من طرح اولیه‌ام را به او گفتم. ما در خانه ساعتی داشتیم که با صدای زنگ آن متولد شدم، با صدای زنگ آن از خواب بیدار می‌شدم و به مدرسه می‌رفتم و با ساعت خوش آن ازدواج کردم و تمام این سال‌ها این ساعت در خانه ما بوده است. اما با گذشت چند دهه این ساعت از کار افتاد. گفتم من می‌خواهم با این ساعت یک هپنینگ اجرا کنم و برای این کار نیاز به یک روپوش و گوشی دکتری و یک ساعت‌سازی دارم. چند روز بعد تماس گرفتند و قرار روز ضبط را گذاشتند. روز ضبط من تمام جزئیات را به ساعت‌ساز توضیح دادم و او را در شرایطی قرار دادم که او خود تصمیم بگیرد با این ساعتی که دیگر کار

داشتم، اما هیچ نوع ارتباط عاطفی با آن نداشتم و برای همین است که من چند دهه است که نقاش سرزمین‌های خاک‌آلوده و بیابان‌های وطنم هستم، چون یک پیوند عمیق عاطفی با آن‌ها احساس می‌کنم. در نقاشی و عکاسی مهم‌ترین عامل نور است. زمانی که در دانشکده هنرهای زیبا درس می‌خواندم، یک دانشجوی بلژیکی بود که آمده بود ایران نقاشی بخواند. ما با هم رفیق شده بودیم و برایم سوال پیش آمده بود که چرا برای تحصیل به ایران آمده و جای دیگری را انتخاب نکرده است؟ او به من گفت در نقاشی نور بسیار مهم است، در کشور من نور کم است، برای همین به ایران آمده‌ام. این عناصر هستند که کمک می‌کنند یک نقاش، نقاش بشود. راستش را بخواهید، اگر پیشینه فرهنگی و بافت کویری ایران و پیوند عاطفی که من با این سرزمین دارم نبود، هرگز نقاش نمی‌شدم. اصلاً به خاطر همین پیوند عاطفی است که می‌گویم این خانه خانه من است. یک هنرمند درواقع با آثاری که خلق می‌کند، به بار فرهنگی کشورش اضافه می‌کند. چند سال پیش یک برنامه‌ساز تلویزیونی با من



حراج‌ها و نمایشگاه‌های منطقه می‌شود، آیا در اروپا و آمریکا نیز آثار شما به‌عنوان یک نقاش ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد؟

باید بگویم که مخاطب اصلی آثار من ایرانی‌ها هستند؛ هرچند که خارجی‌ها هم بارها از من نقاشی خریدند، چون نقاشی‌های من به نوعی بازتاب‌دهنده هویت ایرانی‌هاست. ایرانی‌هایی که در گوشه گوشه جهان هستند، همواره به آثار من توجه کرده‌اند. در حال حاضر نیز بیشتر آثار من از سوی سه مجموعه‌دار خریداری می‌شود و بازار اصلی فروش آثار من ایران است.

اگر هنرمندی این شانس را داشته باشد که یک مجموعه‌دار روی آثارش سرمایه‌گذاری کند، بهتر می‌تواند به فعالیت هنری‌اش ادامه بدهد.

■ به نظر شما آثاری که در مقاطعی از تاریخ توسط هنرمندان نقاش با موضوع جنگی که کشورشان با آن درگیر بوده خلق شده‌اند، چقدر توانسته‌اند در تهییج افکار عمومی

نسبت به سرنوشت و وطن‌شان تاثیرگذار باشد؟

به نظر من هنر یکی از بهترین راه‌هایی است که با آن می‌توان روی ذهن‌ها تاثیر گذاشت و نگاه‌ها را متوجه آن موضوع کرد. سال‌ها پیش از سوی دفتر برنامه اسکان بشر سازمان ملل متحد از من دعوت شد که با موضوع جنگ اثری خلق کنم.

من نیز روی شیشه تصویر یک عروس و داماد عراقی را نقاشی کردم که ناگهان بمب بر سرشان فرود می‌آید. سپس آن را با چکش شکستم و بعد شکسته‌های آن را روی بوم چسباندیم. در این برنامه هنرمندان ضدجنگ از سایر کشورها هم حضور داشتند و آن‌ها نیز هر یک اثری را با موضوع جنگ خلق کرده بودند. از این مجموعه استقبال خوبی شد. همه ما هنرمندان وظیفه داریم که با خلق اثر نگاه جهان را نسبت به جنگ تغییر بدهیم و اجازه ندهیم جنگ هویت و وطن یک ملت را از آن‌ها دریغ کند؛ اتفاقی که متأسفانه در گوشه گوشه جهان، به‌ویژه خاورمیانه، شاهدش هستیم و باعث شده برخی از ملت‌ها بی‌وطن شوند. ■

نمی‌کند، چه کند. او گوشی را روی قلب ساعت گذاشت و گفت این ساعت مبتلا به سرطان شده است و کاری‌اش نمی‌شود کرد. بعد در مقابل دوربین چکش را برداشت و روی ساعت کوبید و اجزای ساعت از هم پاشیده شد. من ساعت را برداشتم و به همراه گروه فیلم‌برداری به آتلیهام بازگشتم و پس از کفن کردن، آن را گل‌اندود کردم و بعد با آن یک اثر هنری ساختم و آن را جاودانه کردم. این ساعت در نمایشگاهی در لندن به نمایش گذاشته شد و پس از بازگشتش به ایران توسط موزه هنرهای معاصر خریداری شد. به این شکل این ساعت برای همیشه جاودانه شد. کار هنرمند همین است که بار معنایی جدیدی به وطنش اضافه کند.

■ از میان نقاشان ایرانی کدام یک بیش از همه به مقوله وطن در آثارش توجه کرده است؟ وطنی که در آن زیسته و بالنده شده؟

برخورد هر هنرمند با جهان پیرامونش در اثر متفاوتی است که خلق می‌کند. بالاخره هر هنرمندی به شکلی با مقوله وطن در آثارش روبرو است. گاهی ممکن است با یک لکه رنگ آبی فیروزه‌ای وطنش را بسازد و گاه با کشیدن بناها یا فضاها باستانی. نقاش باید با سوزهای که برای نقاشی انتخاب می‌کند، ارتباط عاطفی داشته باشد. مثلاً من وقتی به روستایی می‌روم که در آن همه مقابل در ورودی خانه یک «اسفنداوز» آویخته‌اند، برایم جذاب است و آن را در اثرم عیناً می‌آورم. اما این دلیل نمی‌شود که من هم مثل روستایی‌ها فکر کنم که اگر این اسفند را در خانه‌ات نصب کنی، تراخم نمی‌گیری. برخورد من در عین این‌که با این اسفند بومی است، بار معنایی دیگری به اثرم اضافه کرده است. این اسفند بخشی از هویت زندگی روستاییان است. هر منطقه و مکان هویت خاص خودش را دارد و برخورد یک هنرمند با این هویت فرق می‌کند.

■ با توجه به استقبالی که از آثار شما در

میوه ایرانی، بی‌همتا در جهان

سید حسین گل‌دانش‌ساز

عضو هیئت علمی گروه گیاه‌پزشکی دانشگاه تهران / دبیر کانون هماهنگی دانش و صنعت انار معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری



دوتا پا نگرفتند و خشکیدند، اما سومی جوانه زد و میوه داد. انارها در آستانه رسیده شدن اما بر شاخه‌های درخت کم و کمتر می‌شدند، تا آن‌جا که پادشاه سه پسرش را نگهبان شبانه‌روزی آن درخت کرد و مجازات سختی برای رباینده انار در نظر گرفت. غافل از این‌که دستی که هر شب به ربودن میوه‌های بهشتی می‌آید، دیوی است پلید که در قعر زمین و در دل ظلمات خانه دارد. سرانجام پسر کوچک شاه با رشادت و از جان گذشتگی به جنگ دیو پلید رفت و انارهای سرزمینش را نجات داد و پاداشی بزرگ از پدر گرفت او پادشاه سرزمین میوه بهشتی شد.» این قصه را احتمالاً شما هم از پدران‌تان شنیده‌اید که آن‌ها هم از پدران‌شان شنیده‌اند... یعنی انار، یادگاری مقدس است و میراث گذشتگان که باید پاسش بداریم و نگهبانش باشیم و نگذاریم دور و نزدیک عالم شهرتش را از ما بگیرند و به نام خود کنند.

«پادشاهی بود که صاحب باغی افسانه‌ای بود. روزی پادشاه کشور همسایه میهمان باغ او شد که از دیدن میوه‌های رنگارنگ حیرت کرد... اما برای این‌که در برابر همتایش کم نیاید در میان آن همه میوه سراغ انار را گرفت. شاه قصه ما - طفلک - انار را نمی‌شناخت. به شوق شناخت و تصاحب این میوه بهشتی به میهمانی میهمانش رفت و در قصر شاه همسایه بسیار انار دید و انار خورد و شیفته انار شد و سه نهال را که هدیه میزبان‌ش بود، به سوغات به باغش آورد و در آن کاشت. از آن سه نهال



انار در دنیا یک محصول ویژه به شمار می‌آید و انار ایران در دنیا به دو دلیل، رتبه اول را دارد. اول این‌که بیشترین میزان تولید، با تقریباً ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار تن انار در سال در دنیا متعلق به ماست. هرچند که رقیب‌های سرسختی داریم. هم هندی‌ها میزان تولیدشان نزدیک به ماست و هم چینی‌ها وارد بازار شده‌اند و ادعای رقابت با ما را دارند و در سال‌های اخیر، با افزایش سطح زیر کشت انار، تولیدشان را افزایش داده‌اند.

دومین دلیل، خصوصیت اصلی، کم‌نظیر یا بی‌نظیر انار ایران است. ما در هیچ کجای کشور انار را سم‌پاشی نمی‌کنیم و محصول بدون سم، برای سلامت جامعه اهمیت بسیاری دارد. هرچای دیگر دنیا که انار تولید می‌شود، همراه با سم‌پاشی است و دنیا به این ویژگی انار ایران توجه خاص دارد و آن را می‌پسندد.

نتایج تحقیقات علمی نشان داده است که آنتی‌اکسیدان‌های موجود در این میوه برای درمان و پیش‌گیری برخی بیماری‌ها، و به‌خصوص برخی سرطان‌ها، بسیار موثر است. مقالات پژوهشی بسیاری ثابت کرده‌اند که انار و آب انار برای درمان کم‌خونی، سرطان سینه و سرطان پروستات مفید است.

این قبیل یافته‌های علمی موجب شده که برخی کشورها در سال‌های اخیر برای کشت‌وکار انار برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کنند. در این میان کشور ما که تولیدکننده اصلی این میوه است، باید تدابیر خاصی بیندیشد تا جایگاه کمی و کیفی خود را در دنیا حفظ کند. کانون انار وظیفه دارد به گونه‌ای بین بخش خصوصی و بخش دولتی هماهنگی و ارتباط برقرار کند تا با کاهش مشکلات موجود، کمیت و کیفیت انار کشور ارتقا پیدا کند. بخش خصوصی شامل باغ‌داران، تولیدکننده‌ها، صادرکننده‌ها، کارخانه‌های فرآوری انار و بخش دولتی عمدتاً عبارت از دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و اجرایی

وزارت کشاورزی است. کانون تلاش می‌کند ارتباط بین این دو بخش را تقویت کند تا تولید، فرآوری، بازاریابی و صادرات انار، مبتنی بر اصول علمی و یافته‌های تحقیقاتی کاربردی باشد که بتوان به هدف اصلی که ارتقای جایگاه انار ایران در دنیا است، دست یافت. بخش صنعت و بخش خصوصی باید علم را از بخش دولتی، که دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی هستند، بگیرد و به کار بندد؛ به این صورت، تولید و کیفیت تولید را بالا ببرد، فرآوری را افزایش دهد و صادرات را بیشتر کند. و در نتیجه همه این‌ها زندگی مردم هم ارتقا پیدا می‌کند. در این راستا نخستین گام کانون هماهنگی دانش و صنعت انار تشکیل شورایی طبق آیین‌نامه معاونت علمی ریاست جمهوری بود. در این شورا ۱۷ عضو از قسمت‌های مختلف بخش خصوصی از جمله تولیدکننده، صادرکننده، افرادی که در کارخانه‌های فرآوری کار می‌کنند و از بخش‌های دولتی، شامل دانشگاهیان، محققان و... حضور دارند. از دیگر اقدامات کانون برگزاری یک سمینار منحصربه‌فرد در استان یزد است. این سمینار توسط کانون و با همکاری سازمان جهاد کشاورزی و برخی ارگان‌های دیگر برگزار شد که نتایج ارزشمندی به همراه داشت. طی برگزاری این سمینار مشخص شد در کشور ما به‌طور متوسط از هر هکتار ۱۰ تا

۱۲ تن انار برداشت می‌شود. ولی باغ‌داران نمونه و پیش‌رو، برخی ۴۰-۵۰ تن، حتی تا ۱۲۰ تن در هکتار برداشت دارند. یعنی بسیار بیش از حد متوسط، برداشت محصول دارند. ما از این افراد

خواستیم توضیح دهند که دلایل موفقیتشان چیست، تا دیگر باغ‌داران از تجربیات آن‌ها استفاده کنند. ما هم تجربیات آن‌ها را در حد امکان بین دیگر باغ‌داران ترویج و تشویق کنیم و از این راه بتوانیم تولید کشور را افزایش دهیم. درضمن ببینیم مشکلات سر راه آن‌ها چیست، تا برای حل آن‌ها به صورت مرحله‌ای و با اولویت‌بندی اقدام کنیم. در باغ و محصولات باغی به این صورت نیست که اگر امسال اقدامی صورت دادیم، سال بعد یا دو سال بعد فوراً از آن جواب بگیریم. ما مطمئنیم که این سمینار و تلاش‌های بعدی آن، بر تولید محصول اثر مثبت داشته است. اما باز خورد آن فوری نیست. ما دو سال متوالی، در تعداد قابل توجهی از استان‌های کشور، کارگاه آموزشی توسعه کنترل بیولوژیک در باغات انار برگزار کردیم. به این معنا که وقتی ما می‌گوییم به انار سم نزنید و سم هم زده نمی‌شود، باید روش‌های جایگزین کنترل را هم به آن‌ها بگوییم تا بتوانند آفات خود را کنترل کنند و خسارت کمتری ببینند. در کارگاه‌های آموزشی مفید دیگری که برای باغ‌داران انار در تعدادی از استان‌ها برگزار کردیم، در مورد دو عامل مهم که روی میزان و کیفیت محصول انار بسیار تأثیرگذار است، به آن‌ها آموزش دادیم. نخست بحث تغذیه گیاه بود که درخت انار را به چه صورت، با چه ترکیباتی، چه مواقعی از سال و به چه میزان تغذیه کنیم تا محصول بهتری



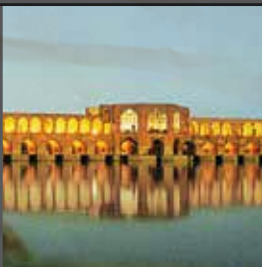
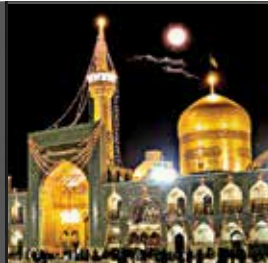
داشته باشیم. بخش دوم این کارگاه، بحث هرس درختان بود که چطور درخت را هرس کنیم که محصول بهتری به دست آوریم. کانون هماهنگی دانش و صنعت انار در آینده نخست باید بخش تولیدکننده انار را تقویت کند و درعین حال کیفیت تولید را هم ارتقا دهد. همچنین باید به باغ‌دارها کمک کنیم تا خسارتی که از آفات و بیماری‌ها می‌بینند، کاهش پیدا کند، چراکه متأسفانه باغ‌داران ما مدت‌هاست که سالانه بالغ بر ۲۵۰ میلیارد تومان خسارت می‌دهند. برای جلوگیری از آسیب‌پذیری باید محققان وزارت کشاورزی و اساتید دانشگاه‌ها روی روش‌های کنترل این آفت کار کنند تا در نهایت باغ‌داران، خسارت کمتری ببینند و محصول بهتری داشته باشیم. راه‌حل دوم که به‌طور غیرمستقیم به کاهش خسارت وارد شده به تولیدکنندگان منجر می‌شود، این است که باید در جهت فراوری انار از جمله آب انار، انار دانه، رب و غیره به‌شدت کار کنیم تا بتوانیم انار را فراوری و صادر کنیم، نه این‌که فقط متکی به صادرات میوه تازه باشیم. نکته سوم فراهم کردن راه‌کارهایی برای سهولت صادرات انار است. اگر در تولید انار صرفه اقتصادی وجود داشته باشد، باغ‌داران مشکلات را یا خودشان حل می‌کنند یا به متخصصان امر متوسل می‌شوند و با پی‌گیری مجدانه، مشکلات را حل می‌کنند. ولی اگر تولید برابر با ضرر باشد، همه تلاش‌ها بیهوده خواهد بود. این‌ها محورهایی است که ما به دنبال تحقق آن‌ها هستیم و تنها با هماهنگی بین بخش خصوصی و بخش دولتی و توجه خاص مسئولان و سیاست‌گذاران کشور امکان‌پذیر است. ■

گفت‌وگو با کارشناسان و صاحب‌نظران درباره نسبت ما و وطن

بار دیگر وطنی که دوستش داریم

مرتضی کلپور

پرونده مسرر زمین مادری



همه ما محصول تاریخ هستیم

دکتر محمد فاضلی

جامعه‌شناس و معاون پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری است. او در پاسخ به پرسش‌های ذکر شده، معتقد است وطن مفهومی است که



عمری را با آن طی کرده و از آن استفاده کرده‌ایم، اما شاید چندان به آن فکر نکرده‌ایم. او با بیان این که شاید از این مفهوم برداشت و تصور روشنی نداشته‌ایم، اما با آن زندگی کردیم، اضافه می‌کند: معتقدم وطن مجموعه‌ای از چند عنصر است. مجموعه‌ای از انسان‌ها که با سرنوشت مشترکی دارند، یعنی اگر شما زندگی بهتری داشته باشید، احساس غرور داشته باشید و در جهان آبروی بیشتر و منزلت بیشتری داشته باشید، معنایش این است که دیگران هم چنین احساسی دارند. فاضلی به سرنوشت مشترک هم‌وطنان اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: شما با هم‌وطنانتان اشتراکات بسیار و سرنوشت مشترک دارید. این یعنی هر پیروزی و شکستی به پای همه نوشته می‌شود و این‌جا کسی از آن دیگری جدا نیست.

به باور این جامعه‌شناس، کسانی که در مجموعه وطن زندگی می‌کنند، ریشه‌های تاریخی، انگاره‌های هویتی، حافظه تاریخی و حتی اسطوره‌ها و زبان مشترک دارند که به‌عنوان عناصر هویت آن‌ها را کنار هم قرار می‌دهد. آن‌ها البته شاید اهداف مشترکی نداشته باشند، اما حداقل‌هایی از انگیزه‌ها و آرمان‌های مشترک باعث می‌شود شما بیشترین هم‌دلی را با هم‌وطنانتان نسبت به هر مجموعه انسانی در سرزمینی دیگر، داشته باشید. فاضلی با بیان این که کسانی که در این وطن زندگی می‌کنند، در خاک، محیط زیست، شرایط زندگی و منابع مشترک هستند، می‌گوید: مهم‌تر از همه اشتراک در یک تاریخ

آدمیزاد برای هر چیزی می‌تواند جایگزین پیدا کند غیر از وطن. آدم بی وطن هر جا که برود، غم غربت مثل باری طاقت‌فرسا روی شانه‌هایش سنگینی خواهد کرد. شاید برای همین است که گفته‌اند: «بی وطن از تمام زمین بی نصیب است.» باباطاهر غم بار را بزرگ می‌دانست و معتقد بود در برابر عظمت آن غریبی و اسیری چیزی نیست و حتی می‌شود برایشان چاره‌ای پیدا کرد، اما واقعیت این است که غم بی‌وطنی و غربت تا زنده‌ای دست از سرت بر نمی‌دارد و عاقبت نیز پوست از کله‌ات می‌کند. خدا کسی را به غم غربت دچار نکند، خدا کسی را به درد بی‌وطنی دچار نسازد. روشن است که برای همه مردم دنیا وطن مفهوم قابل احترامی است، اما ایرانی‌ها نسبت دیگری با این مفهوم دارند. این نسبت برای امروز و دیروز نیست، همیشه خدا همین‌طور بوده است. کافی است به تاریخ همین صد سال اخیر رجوع کنید تا ببینید چه جان‌فشانی‌هایی که برای وطن نشده و چه خون‌هایی که به پای این درخت کهن افسانه‌ای ریخته نشده است. اکنون وقت آن است که از خود پرسیم نسبت ما فرزندان با این مادر پیر دوست‌داشتنی چیست؟



است؛ تاریخی که از گذشته دور وجود داشته، ما را شکل داده و به ما هویت بخشیده و ما را متمایز کرده است.

معاون پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، در ادامه وطن را منبع انگیزه دادن برای کار کردن می‌داند و اضافه می‌کند: این که اکنون اسم ما به زبان فارسی است و توانستیم درس بخوانیم و به این‌جا برسیم، مدیون همه کسانی است که در مجموعه‌ای به نام وطن زندگی می‌کنند.

فاضلی با بیان این که ما بر ساخته وطن خود هستیم، وطن را سرجمع زمان، مکان و تاریخ انسانی می‌داند و اضافه می‌کند: این مفاهیم سه‌گانه برای تعریف وطن بسیار مهم است. زمان بعد تاریخی را می‌سازد و مکان که سرزمین است، از این جهت مهم است که محصول حضور تاریخی کسانی است که در این سرزمین زندگی کرده‌اند. اگر بنایی وجود دارد و دستاوردی هست، دست‌رنج تلاش همه نسل‌های گذشته این سرزمین است.

چرا دغدغه وطن داریم؟

این جامعه‌شناس در پاسخ به این پرسش که چرا دغدغه وطن داریم، تاکید می‌کند: بخشی از این دغدغه برآمده از ماهیت اجتماعی زندگی است. سرنوشت، خوب و بد زندگی کردن یا با افتخار یا حقارت زیستن، همه بستگی به این دارد که مجموعه آدم‌های دیگری که کنار ما هستند و وطن را می‌سازند، چقدر با کارآمدی کنار هم قرار می‌گیرند. به باور او، وقتی تاریخ و هویت جامعه‌ای تضعیف می‌شود، ما هم تضعیف می‌شویم و زندگی زوال می‌یابد. فاضلی با این مقدمات نتیجه می‌گیرد مفهوم وطن نمایان‌گر آن است که هر کدام از ما در لحظه‌ای که هستیم، محصول تاریخ هستیم، محصول عمل آدم‌ها در زمان و مکانی در گذشته، و سرنوشت‌های ما به هم پیوند خورده است. فاضلی درباره وجه عاطفی مفهوم وطن نیز معتقد است: وجه عاطفی وطن با مقوله هویت

پیوند می‌خورد. ما برای زندگی کردن به انگیزه‌های عاطفی نیاز داریم که می‌توان در حسی به نام وطن آن را پیدا کرد. برای آن که جامعه تداوم یابد، نیاز به یک حس تداوم تاریخی داریم و واژه وطن بیان‌گر آن حس تداوم تاریخی است.

ما موجوداتی نیستیم که در یک لحظه به دنیا آمده باشیم، بلکه با مفهوم وطن همه تاریخ را به هم پیوند می‌زنیم. وقتی می‌گوییم وطن ما ایران، گرچه شاید بر ساخته تاریخ باشد، به جای این که یک موجود مقطعی شویم، به موجودی تاریخی بدل می‌شویم که در گذشته ریشه دارد و در آینده نیز تداوم می‌یابد. فاضلی سخنانش را این‌طور به پایان می‌برد: حضور فعال در این جریان بزرگ یعنی معنا بخشیدن به زندگی.

مناسبات خانوادگی در پهنه وسیع‌تر

دکتر محمدمامین قانع‌راد
استاد جامعه‌شناسی دانشگاه
تربیت مدرس است. او
می‌گوید که وقتی از وطن
سخن گفته می‌شود، حسی
نوستالژیک سراغش می‌آید؛
حسی که همراه با یک بار



عاطفی قوی است. و ادامه می‌دهد: وطن از یک سو به معنای محدوده سرزمینی است و از سوی دیگر مانند احساسی است که آدم به یک خانه بزرگ دارد. وقتی آدم واژه وطن را می‌شنود، یاد مناسبات خانوادگی می‌افتد که در پهنه وسیع‌تری می‌تواند تحقق پیدا کند. یعنی همان‌طور که فرد نسبت به خانه و خانواده خود حس عاطفی دارد، درباره وطن نیز چنین احساسی برایش به وجود می‌آید. قانع‌راد در پایان این‌طور نتیجه می‌گیرد: باید به فکر بازگشت مجدد به مفهوم وطن باشیم، زیرا با این که از نظر فیزیکی در وطن زندگی می‌کنیم، اما از نظر ذهنی در حال فاصله گرفتن از آن هستیم و این باعث نگرانی است.



لاهیجان را به نیویورک ترجیح می‌دهم

بود و دوستانی که استاد من بودند، همه احساس خاصی به وطن داشتند که آن را به من نیز منتقل کردند. در واقع این‌جا مثل خانه پدری ماست. تقوی در پاسخ به این سوال که چرا باوجود برخورداری از امکان «رفتن»، ماندن را برگزیده است، می‌گوید: این بستگی به روحیه افراد دارد؛ این‌که خانواده چطور شما را بزرگ کرده و گرایش‌های فکری شما چگونه است. من هر چه دارم، از وطن و ایران دارم. این سرزمین به من بورسیه تحصیلی داده تا درس بخوانم. من مثل ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها نیستم؛ من با حافظ و سعدی و مولانا بزرگ شدم.

«ایران» نخستین چیزی است که پس از کلمه «وطن» به ذهن این استاد دانشگاه می‌آید و می‌گوید: وطن برای من فقط یک کلمه است؛ ایران.

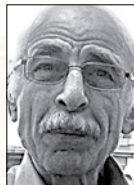
مردم وطن

وحید تاج خواننده آوازهای سنتی است که کنسرت‌های بسیاری را در کشورهای دیگر برگزار کرده است. وقتی از این هنرمند درباره وطن می‌پرسیم، با تأکید بر این‌که چیزی از سخنرانی نمی‌داند و



بیشتر با شعر و ادبیات سروکار دارد، به بیان یک شعر از هوشنگ ابتهاج اکتفا می‌کند و می‌گوید: همه مرغان هم‌آواز پراکنده شدند/ آه از این باد بلاخیز که زد بر چمنم/ چه غریبانه

دکتر مهدی تقوی، اقتصاددان و استاد دانشگاه علامه طباطبایی است. او پیش از انقلاب، با بورس دولتی راهی انگلستان شده و دکترای خود را از این کشور دریافت کرده است. برای این استاد دانشگاه،



مفهوم وطن بیشتر به یک خانه شبیه است؛ خانهای به مقیاس بزرگ. او می‌گوید: ۷۰ تا ۸۰ درصد دوستانی که با من در انگلستان درس خوانده‌اند، اکنون در خارج زندگی می‌کنند و آن‌جا ماندگار شده‌اند. من هم می‌توانستم در خارج یک شغل خوب بگیرم، اما نمی‌توانم از این خاک دل بکنم. چون هر جای کشور که می‌روم، احساس آرامش می‌کنم. اگر اکنون بلیت سفر دو روزه به نیویورک و هم‌زمان بلیت سفر یک روزه به لاهیجان را به من بدهند، من دومی را انتخاب می‌کنم. دکتر تقوی، دلیل این‌که برخلاف بسیاری از دوستان خود در ایران ماندگار شده را ناشی از دل‌بستگی به خاک ایران می‌داند و ادامه می‌دهد: در برخی از ما دل‌بستگی به خاک بیشتر است و در برخی کمتر. به هر نقطه ایران که بروم، در نظر من مثل این است که در بهترین هتل‌های جهان اقامت گزیده‌ام. من تا دوره لیسانس و فوق‌لیسانس در ایران درس خوانده‌ام. این‌که من، من شدم، زحمت دبیران دبیرستان و استادان من در دانشگاه‌ها

تو با یاد وطن می‌نالی / من چه گویم که غریب است دلم در وطنم.

در هر کجای جهان که اجرا داشته باشم، به‌عنوان یک ایرانی احساس سربلندی می‌کنم. وقتی ورزشکاران ما در جهان می‌درخشند و افتخاراتی را برای کشور کسب می‌کنند، به شرف می‌آییم و از این اتفاق خوبی که برای وطن ما رخ داده، خوشحال و مسرور می‌شویم. بر همین پایه در کنسرت‌های خود در سراسر دنیا، همیشه به ایرانی بودن خود افتخار کرده‌ام و همیشه هم قطعاتی را برای وطن اجرا کرده‌ام. در وهله اول دوست دارم در وطن خودم زندگی کنم و وابسته به این آب و خاک هستم و به این خاکی که در آن زندگی می‌کنم، عشق می‌ورزم. تاکنون هیچ‌وقت به فکر مهاجرت نبوده‌ام، حتی در سفرها نیز ترجیح می‌دهم زودتر به کشورم برگردم و واقعیت این است که حضور در کشورهای دیگر چندان برایم خوشایند نیست. نخستین چیزی که از وطن به ذهن این هنرمند می‌آید، مردم این سرزمین است. او می‌گوید: مردم بسیار خوبی داریم و با گفتن وطن، اول به یاد مردمی می‌افتم که در سختی‌ها، شادی‌ها و غم‌ها هنرمندان خود را دوست دارند. همیشه از وطن مردمانش به یادم می‌آید و احترامی که همیشه برای هنر و هنرمندان قائل هستند.

تقدس و البته افسوس

مسعود دانشمند، کارآفرین، عضو هیئت نمایندگی اتاق بازرگانی ایران و عضو اتاق بازرگانی ایران و امارات و ایران و عراق است. او مردی یک‌پارچه اقتصادی است. سفر به کشورهای دیگر و



بررسی اقتصادهای آن‌ها باعث شده که دانشمند حس دوگانگی نسبت به وطن داشته باشد؛ او از یک سو از تقدس و در مرحله بعد از افسوس خویش نسبت به وطن می‌گوید: وقتی واژه وطن را می‌شنوم یا می‌خوانم، نقشه

گره‌بان ایران در ذهن من نقش می‌بندد. یک نوع تقدس در وطن یا میهن هست. و در مرحله دیگر یک افسوس در کنارش، که چرا با وجود قابلیت‌هایی که داریم، جایگاه واقعی خود را هنوز به دست نیاورده‌ایم؟ دانشمند با طرح چند پرسش می‌گوید: چرا در دنیا از کشور ما به‌عنوان در حال توسعه یا عقب‌مانده یاد می‌شود؟ چرا نباید پیشرفته باشیم؟ چرا نباید وطن ما جایی باشد که همه دنیا آرزوی سفر به آن را داشته باشند؟ چرا باید اوضاعی داشته باشیم که پاسپورت ما در دنیا اعتبار نداشته باشد؟ همه این‌ها باعث می‌شود که بعد از تقدس، نوعی افسوس به ذهن من متبادر شود. این فعال اقتصادی درباره مقایسه ایران با کشورهای دیگر می‌گوید: وقتی به کشورهای پیشرفته سفر می‌کنم، افسوسم دوچندان می‌شود که قابلیت‌های آن‌ها چیست و قابلیت‌های ما چیست و چرا ما این‌جا هستیم. مثلاً درباره ژاپن؛ وقتی ما امیرکبیر را داشتیم، آن‌ها تازه کارشان را شروع کردند، اما ما به مهدعلیا و نخبه‌کشی رسیدیم و ژاپنی‌ها پیش رفتند. ما فریب حرف‌هایی را می‌خوریم که واقعیت ندارد. یعنی کشورهای استعمارگر و در صدر آن‌ها انگلستان، ما را به خودمان مشغول کردند و گفتند شما در دنیا بزرگید و عقل و استعداد شما شگرف است. اما ما را به همین حرف‌ها واگذار کردند و خودشان هرچه خواستند، بردند. اکنون توقع ما این است که مستولان فرهنگ و سیاست ما اول با خود و سپس با مردم روراست باشند. نسبت به این‌که کجا ایستاده‌ایم خودآگاهی پیدا کنیم و سپس برای پیشرفت برنامه بریزیم. به باور این فعال اقتصادی، در جامعه ما فلسفه و علوم انسانی مهجور است و اهل فلسفه و عالم به علوم انسانی زیاد نداریم، اما این فلاسفه و خبرگان علوم انسانی هستند که می‌توانند مسیر حرکت را تبیین کنند، و در مرحله بعد باید اقتصادی‌ها و سیاسی‌ها این راه را طی کنند. اما به قول معروف ما به همین گل مشغول شدیم. ■

وطن و نخبگان فرهنگ

عماد توحیدی
(آهنگ‌ساز)

این قاعده مستثنا هستند. ابزار اهالی فرهنگ، مواد اولیه موجود در سرزمین مادری است؛ به عبارتی دیگر یک طرف سکه، وابستگی شدید ایشان با ساختار اجتماعی و فرهنگی موطنشان است و سوی دیگر سکه، حضور مخاطبی که حرف اینان را ازج می‌نهد و در آغاز کار، تحسین‌گر و مشوقشان است. یک فعال فرهنگی، از جنس مولد و موثر آن، تعلقات بسیار جدی به زبان، آداب، رسوم، آیین‌ها، مناسک، باورها، آرزوها و آرمان‌های وطن خویش دارد. ولی از نظر من، اگر فلان نویسنده در خارج از سرزمین خود تمامی این تعلقات را فقط به زبان محدود کند و مابقی تعلقات خود را به ساختارهای فرهنگی سرزمین دیگر معطوف سازد، یا هنرمندی فارغ از ریشه‌های فرهنگی خود، راوی عناصر فرهنگی دیگری باشد، یقیناً وطن دیگری برگزیده است، هر چند، طرفداران نظرات جهان‌شمولی و دهکده جهانی و چه و چه و چه، اعتقادی جز این داشته باشند که البته در آن صورت، اساس بحث وطن هم خودبده خود منتفی است. و اما در نگاه اهل معنی، وطن همان جاست که انسان، مفتون و افسون عشق است؛ پای‌بند زمان و مکان نیست. فارغ از تعلقات است و پاکباز. به قول خاقانی:

من از دل آزمایی دست شستم

که او در زلف آن دلبر وطن ساخت

و دیگر گروه اهل درد و معنی که چنان در جبر روزگار خویش فشرده و در وطن خویش غریب‌اند که به قول ملا فوقی یزیدی:

بس که ناهمواری از خلق زمانه دیده‌اند

همچو سیمرغی وطن در قاف عزلت

داده‌اند.

**چنین بینم غریبی بر سر کوی تو می‌ترسم
که دامن‌گیر، خاک است آن مباد آن جا
وطن گیرد**

(ملا شانی تکلو)

جای باش مردم، جای اقامت، مقام و مسکن تعاریفی است کلاسیک که از وطن سراغ داریم. آورده‌اند که از مردی پرسیدند اهل کجایی؟ گفت به قول ابوحنیفه، اهل بصره‌ام و به قول ابویوسف، اهل کوفه و این پاسخ، به معنی آن است که آن مرد در بصره به دنیا آمده و در کوفه نشو و نما یافته. چه ابوحنیفه در وطن، محل تولد را معتبر دانسته و ابویوسف، محل نشو و نما را...

بسیاری از نخبگان کشورهای به اصطلاح توسعه‌نیافته و در حال توسعه، مراحل رشد و ترقی خود را در خارج از زادگاه خود و در مراکز معتبر علمی و دانشگاهی غربی می‌گذرانند و آن‌جاست که در غربت، نبوغ خود را آشکار ساخته و از سوی همان بیگانگان، بهترین امکانات آموزشی، مطالعاتی و تحقیقاتی را دریافت می‌کنند و آبرو و مکنّت و حشمت می‌یابند و به عالمی معرفی می‌شوند. فارغ از لفاظی‌های دهن‌پرکن میهن‌پرستانه، موطن ایشان همان جاست که استعدادشان کشف و شکوفا شده و اگر ته دل اینان را بجویی، خواهی دید که در قبض و بسط تعلق به سرزمین مادری، خود را سزاوار سرزمینی می‌دانند که در آن از نو زاده شده‌اند و اگر این هجرت نبود، آنان این نمی‌شدند و نبودند. اینان در بهترین احتمال، در زادگاه خود، منشأ خدماتی خواهند شد و دین خود را ادا می‌کنند و اما اغلب اهالی فرهنگ، از

به همکاری با معاونت علمی و فناوری رئیس جمهوری در این مورد توصیه کرد.

مرکز توسعه کسب و کار فناوری محدودیت مکانی پارک‌های فناوری را رفع می‌کند



۳ معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری، گفت: مرکز توسعه کسب و کار فناوری، خلایی که در پارکها به دلیل محدودیت مکانی وجود دارد را رفع می‌کند. سورنا ستاری، در مراسم افتتاح مرکز توسعه کسب و کار فناوری گفت: این مرکز با هدف حمایت از تجاری سازی طرح های نخبگان و شرکت‌های دانش‌بنیان در کلیه حوزه های تخصصی راه اندازی می‌شود. وی افزود: تسریع رشد واحدهای فناوری برای تبدیل به شرکت‌های دانش بنیان و ارائه مشاوره و خدمات مورد نیاز اعضا در راستای تبدیل ایده‌های نو به محصولات و تجاری سازی آنها از دیگر اهدافی است که با راه‌اندازی مرکز توسعه کسب و کار فناوری به دنبال آن هستیم. به گفته وی نظارت بر روند رشد واحدها و تحلیل مستمر دستاوردها با هدف افزایش کارایی مرکز، یکی دیگر از

تقویت شرکت‌های دانش‌بنیان از اولویت‌های دولت است



۲ دکتر روحانی در جلسه هیئت دولت، ضمن تاکید بر مطالعات بنیادی و حرکت در مرزهای دانش، تمرکز هر چه بیشتر بر زمینه‌های کاربردی را به‌ویژه در مورد مسائل و نیازهای روز کشور از قبیل آب، برق، انرژی‌های نو، فناوری نفت و گاز، محیط زیست، دارو و پزشکی، ضروری خواند. او هم‌چنین تقویت شرکت‌های دانش‌بنیان را از سیاست‌ها و اولویت‌های دولت برشمرد و حضور موفق کشور در رقابت جهانی را در گرو توسعه شرکت‌های دانش‌بنیان دانست و بر تجاری‌سازی و برندسازی و عبور از مقاله‌نویسی تاکید کرد. در این جلسه دکتر سورنا ستاری، معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری نیز گزارشی در خصوص سیاست‌های اقتصاد دانش‌بنیان به هیئت وزیران ارائه داد. رئیس جمهوری هم‌چنین به همکاری با کشورهای دیگر در شکل‌دهی و توسعه شهرک‌های علمی تاکید کرد و حمایت جدی دولت از شرکت‌های دانش‌بنیان را اعلام و همه دستگاه‌های اجرایی را



ایران؛ سرآمد کشورهای منطقه در تولید علم



۱ دکتر جعفر مهرداد، سرپرست پایگاه استنادی علوم جهان اسلامی (ISC) ، گفت: براساس اعلام پایگاه معتبر بین‌المللی SCOPUS، جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر از نظر تولید علم، کشور برتر منطقه است. بر اساس آخرین آمار مستخرج از SCOPUS در سال ۲۰۱۴ برابر با ۱۳۹۳/۵/۲۷ مقاله رتبه اول منطقه و ۱۵ جهان را در اختیار دارد. در ادامه کشورهای ترکیه، عربستان سعودی و مصر به ترتیب رتبه‌های ۱۹، ۳۴ و ۳۷ جهانی و دوم، چهارم و پنجم منطقه را به خود اختصاص داده‌اند. میزان تولیدات این کشورها به ترتیب ۲۲۳۱۱، ۱۰۳۶۳ و ۹۶۱۶، ۸۶۲۲ مقاله است.

موضوعاتی است که با راه اندازی این مرکز پیگیری می شود. دکتر ستاری همچنین گفت: نظارت بر فعالیت واحدهای فناوری در تحقق ایده محوری آنها و توسعه و بهبود عملکرد کارگزاران و کریدورهای خدمات فناوری، موضوعات دیگری است که در مرکز توسعه کسب و کار فناوری مورد توجه قرار خواهد گرفت. معاون علمی و فناوری رییس جمهوری، با اشاره به اینکه در این مرکز هیچ شرکتی مستقر نخواهد شد، گفت:

شرکت های دانش بنیان نیازی به استقرار در این مرکز ندارند و فقط با ثبت خود می توانند از حمایت های توسعه کسب و کار فناوری در حوزه ارائه و بررسی طرح ها و ایده ها، مشاوره تجاری سازی، تدوین نسخه تجاری سازی و بهبود مستمر و تسهیلات وام، لیزینگ، صدور ضمانت نامه، مشارکت و سرمایه گذاری خطرپذیر استفاده کنند.

دکتر ستاری همچنین بیان کرد: در مرکز توسعه کسب و کار فناوری محدودیتی برای عضویت متقاضیان از نظر تعداد وجود ندارد و خدمات تخصصی به همه متقاضیان در سراسر کشور ارائه می شود. همچنین از ظرفیت کارگزاران بخش های خصوصی و دولتی غیر متمرکز استفاده خواهد شد.

شرکت های متقاضی مرکز نباید در هیچ یک از پارک های فناوری مستقر باشند، سابقه شرکت یا طرح ارائه شده آنها

از ۵ سال بیش تر نباشد و در نهایت یک تیم تخصصی برای مدیریت و به نتیجه رساندن طرح خود داشته باشند. پارک فناوری پردیس معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، به منظور انسجام در بررسی طرح ها و ایده های فناور محققان و صنعتگران و ارائه خدمات تجاری سازی به طرح منتخب، «مرکز توسعه کسب و کار فناوری» را راه اندازی کرده است. این مرکز در خیابان ستارخان، خیابان حبیب اله، کوچه مظفری شماره ۸ واقع است.

افتتاح کریدور خدمات صادرات محصولات دانش بنیان



دکتر سورنا ستاری، معاونت علمی و فناوری رییس جمهوری، ضمن بازدید از کریدور تجاری سازی فناوری (موسسه خدمات فناوری تا بازار ایرانیان)، کریدور خدمات صادرات محصولات دانش بنیان را به صورت پایلوت افتتاح کرد. آیین نامه این کریدور ماه آینده نهایی می شود، تا خدمات خود را به صورت وسیع تر به شرکت های دانش بنیان ارائه کند. کریدور خدمات صادرات محصولات دانش بنیان با هدف

توسعه بازار صادراتی محصولات شرکت های دانش بنیان و شناسایی و ارزیابی شرکت های خدماتی فعال در این حوزه، خدماتی با کیفیت و اثربخش در جهت توسعه توان صادراتی شرکت ها ارائه می کند. در همین راستا، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری به منظور ایجاد و خلق ثروت برای جامعه از طریق صادرات محصولات با فناوری بالا، از خدمات این کریدور حمایت کرده و این امکان را فراهم آورده است تا صادرات شرکت ها از طریق این گونه خدمات سرعت یابد. شرکت های دانش بنیان، برای کسب اطلاعات بیشتر می توانند به وبسایت های tmisc.ir و tesc.ir مراجعه کنند.

طراحی مفهومی هواپیمای ۱۵۰ نفره



دکتر منوچهر منطقی، رئیس ستاد توسعه فناوری و صنایع دانش بنیان هوایی و هوانوردی معاونت علمی، گفت: هم اکنون طراحی مفهومی هواپیمای ۱۵۰ نفره با رعایت تمامی استانداردهای هوایی به پایان رسیده و پیکربندی و چیدمان آن مشخص شده است. از این رو به فاز

طراحی کلی آن وارد شده ایم. این توانمندی‌ها به همت صنایع دانش‌بنیان هوایی حاصل شده و هم‌اکنون برای دستیابی به موفقیت‌های بیشتر در این صنعت به دنبال یک پارچه‌سازی این صنایع هستیم. در معاونت علمی فناوری ریاست جمهوری، شبکه AVICO به منظور بهره‌گیری صنایع هوایی کشور از ادبیات و فناوری روز دنیا، راه‌اندازی می‌شود. این شبکه اولین شبکه هوایی در سطح ملی است که در دو بخش محصولات و ارائه خدمات فعالیت خواهد کرد. با راه‌اندازی این شبکه و تعمیم آن به شبکه‌های بین‌المللی، ایران می‌تواند به جمع بازیگران صنعت هوایی دنیا بپیوندد و توانمندی‌های خود را در زمینه طراحی، تولید و بازاریابی محصولات حوزه هوایی و هوانوردی به نمایش بگذارد. هم‌چنین کشور ما در زمینه سرمایه‌گذاری، طراحی و بازاریابی بالگرد سبک و بخش اورهال آمادگی خود را برای همکاری با دیگر کشورها اعلام می‌کند.

برگزاری دومین دوره مهارت‌افزایی خبرنگاران علم و فناوری



رئیس مرکز روابط عمومی و اطلاع‌رسانی معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری از برگزاری دومین دوره مهارت‌افزایی خبرنگاران گروه‌های علم و فناوری خبر داد. پرویز کرمی درباره دومین دوره مهارت‌افزایی خبرنگاران گروه‌های علمی و فناوری گفت: در راستای تحقق اهداف و مأموریت معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری در ترویج و تثبیت گفت‌وگو و فناوری در جامعه و نیز تحقق منویات رهبر فرزانه انقلاب مبنی بر معرفی دقیق و عالمانه دستاوردها و پیشرفت‌های علمی و فناورانه کشور، این دوره آموزشی برای ارتقا و توان‌افزایی خبرنگاران حوزه‌های علم و فناوری ۲۶ و ۲۷ شهریورماه برگزار شد. به گفته او افزایش توانمندی در عرصه «ژورنالیسم علمی» موضوع دیگری است که در این دوره، مورد تأکید قرار گرفت. کرمی با اشاره به تلاش برای تحقق اهداف کلان نقشه جامع علمی کشور در حوزه رسانه گفت: براساس بند شماره ۷ راهبرد ملی و اقدام‌های شماره ۹ و ۱۱ این نقشه که استفاده از ظرفیت رسانه‌ها برای پیشبرد اهداف نظام علم و فناوری در کشور را رهنمون می‌کند، دوره‌های مختلف آموزشی ارتقا و توان‌افزایی خبرنگاران حوزه علم و فناوری

توسط مرکز اطلاع‌رسانی معاونت علمی در دستور کار قرار گرفته است. در پایان دومین دوره مهارت‌افزایی خبرنگاران گروه‌های علمی و فناوری، گواهی‌نامه معتبر از سوی دانشکده خبر و این مرکز به شرکت‌کنندگان اعطا شد.

تولید مخمر برای نخستین بار در ایران



حمید فتحی نجفی، مدیرعامل شرکت سورن تک توس، مورد حمایت معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، از تولید دو نوع قرص مخمر برای نخستین بار در ایران خبر داد. این شرکت موفق شده است دو نوع محصول مخمر مورد استفاده در صنایع غذایی، دام و طیور و سرم‌سازی را با استفاده از فناوری‌های جدید تولید کند و آن را به مرحله تجاری‌سازی برساند. اکنون فقط ۱۵ کشور دنیا دارای فناوری تولید این مخمرها هستند که باید جمهوری اسلامی ایران را یکی از این کشورها به شمار آورد. نجفی با بیان این‌که تمام مواد اولیه مورد نیاز برای تولید این

قرص‌ها در داخل کشور تامین می‌شود و وابستگی به خارج برای تولید محصول نداریم، گفت: صنایع استان خراسان رضوی توانسته نیازهای شرکت را در تولید این محصول تامین و برآورده کند.

به گفته نجفی، نیاز کشور در بخش دامی، سالانه ۱۰۰ تن است که این شرکت قادر است سالانه ۶۰ تن آن را تامین کند، در بخش مکمل‌های غذایی این توانایی را داریم تا در صورت تامین سرمایه، بخش بزرگی از نیازهای کشور را تامین کنیم.

با حمایت معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، این شرکت موفق به اخذ تسهیلات ۲۰۰ میلیون تومانی از صندوق حمایت از پژوهش‌گران و فناوران شده است.

ایجاد مرکز ملی مدیریت ذخایر ژنتیکی



دکتر جواد مظفری، رئیس کارگروه ذخایر ژنتیکی و زیستی، گفت: پیش‌نویس اساس‌نامه ایجاد مرکز ملی مدیریت ذخایر ژنتیکی، تهیه و پس از بررسی‌های متعدد توسط معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارسال

شده است.

ماده آنتیکی، ماده محوری مورد نیاز تولید محصولات بیولوژیک شامل محصولات کشاورزی، غذایی، دارویی شیمیایی و نساجی است که اگر این ماده نباشد، تولید این نوع محصولات با مشکل روبه‌رو خواهد شد.

ایران پشتوانه خوبی برای بهره‌برداری از ذخایر ژنتیکی دارد و از این نظر شرایط بسیار مناسبی داریم، ولی متأسفانه از این ذخایر به خوبی استفاده نمی‌کنیم. امروزه در دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که ذخایر ژنتیکی از منابع طلا و نفت باارزش‌تر است و باید برنامه‌ای برای حفظ و کسب این نوع ذخایر داشته باشند.

دکتر جواد مظفری، با اشاره به تغییر اقلیم زمین، گفت: برای مقابله با خشک‌سالی و کم‌آبی در دنیا می‌توان از ذخایر ژنتیکی استفاده کرد. به این صورت که با این ذخایر محصولات کشاورزی تولید کنیم که مصرف آب کمتری داشته و در مناطق خشک هم به‌راحتی رشد کنند.

ایران از نظر منابع ژنتیکی کشوری غنی است، ولی در کنار آن نرخ فرسایش ژنتیکی بالایی نیز دارد. به همین دلیل اگر از این منابع به خوبی استفاده نکنیم یا بیش از حد از آن‌ها استفاده کنیم و در شرایط محیطی نامناسبی قرار گیرند، به‌راحتی این منابع را از دست خواهیم داد.

او در خصوص فعالیت دیگر این کارگروه گفت: کارگروه ذخایر ژنتیکی و زیستی به دنبال ایجاد بانک‌های ژن است که این شبکه خود رکن اصلی مرکز ملی مدیریت ذخایر ژنتیکی است و هدف از تشکیل این بانک، اتصال بانک‌های ژن موجود در کشور و انسجام بخشیدن به این ذخایر ملی است.

۳۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق تجدیدپذیر



مهندس یوسف آرمودلی، دبیر ستاد انرژی‌های نو معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، گفت: بیش از ۳۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق تجدیدپذیر توسط نیروگاه‌های موجود به غیر از نیروگاه‌های آبی بزرگ در شبکه تولید سالانه داریم که این میزان سالانه ۱۰۰ میلیون متر مکعب در مصرف گاز صرفه‌جویی می‌کند. بنابراین در برنامه پنجم توسعه کشور تصمیم گرفته شده پنج هزار مگاوات انرژی از طریق بخش خصوصی، نصب و راه‌اندازی شود.

کشور ما از منابع فسیلی باارزشی بهره‌مند است که در کنار آن منابع تجدیدپذیر خوبی نیز وجود دارد. مطالعاتی

که در زمینه پتانسیل انرژی بادی کشور انجام شده است، نشان می‌دهد امکان تولید ۴۰ هزار مگاوات انرژی با نصب نیروگاه‌های بادی در کشور وجود دارد.

هم‌چنین در بحث انرژی خورشیدی در تمام نقاط کشور امکان احداث نیروگاه خورشیدی از نوع فتوولتائیک و حرارتی وجود دارد. بنابراین از سال‌ها پیش تلاش بر این بود که با تامین بخشی از انرژی کشور با استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر تنوع را به سبب انرژی کشور وارد کنیم.

قابل توجهی نداشته‌ایم و در واقع در زمینه کشاورزی و صادرات این محصولات از حد انتظار، عقب‌تر هستیم.

مهم‌ترین اولویت این ستاد کسب سه درصد بازار زیست فناوری جهان است که تمام تلاش خود را کرده‌ایم تا با برنامه‌ریزی‌های درست و مناسب به این هدف برسیم. در حال حاضر نیم درصد از بازار جهانی در اختیار ماست که این نیم درصد با احتساب سهم بازار ایران محاسبه شده است. با این اوصاف تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله داریم.

کاهش خروج نخبگان از کشور



دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی از حمایت بنیاد ملی نخبگان از ۱۴ هزار نخبه در کشور و تولید ۱.۵ درصد از تولید علم جهان در ایران خبر داد.

دکتر محمدرضا مخبر دزفولی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، طی سخنانی گفت: رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) تدوین و تصویب «نقشه جامع علمی کشور»، «نقشه مهندسی فرهنگی» و «سند تحول

بنیادین آموزش و پرورش» را جزو وظایف اصلی شورای عالی انقلاب فرهنگی مقرر فرمودند و امروز با نهایت خرسندی و سپاس از درگاه خداوند متعال این فرمایشات ایشان جامه تحقق پوشیده است.

در موضوع نخبگان، تشکیل بنیاد ملی نخبگان و متعاقب آن تدوین و تصویب سند راهبردی کشور در امور نخبگان، یکی از دستاوردهای مهم شورای عالی انقلاب فرهنگی است که توانسته از خروج نخبگان از کشور بکاهد. هم‌اکنون ۱۴ هزار نخبه تحت حمایت‌های متنوع بنیاد ملی نخبگان قرار دارند.

حمایت ویژه از فعالیت‌های علمی و پژوهشی رویان در پانزدهمین جشنواره بین‌المللی تحقیقاتی رویان، معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری از مسئولان پژوهشگاه رویان خواست تا محصولات دانش‌بنیان خود را به مرحله تجاری‌سازی برسانند.

دکتر ستاری گفت: حمایت و پشتیبانی ما همیشه همراه پژوهشگاه رویان خواهد بود. پژوهشگاه رویان پتانسیل برند شدن در حوزه پزشکی کشور را دارد و در این راستا نه‌تنها رویان، بلکه سایر نهادهای دانش‌بنیان نیز باید محصولات خود را به حوزه تجاری‌سازی سوق دهند تا مردم بتوانند از دستاوردهای علمی بهره بیشتری ببرند. ما امیدواریم جایزه مرحوم دکتر سعید کاظمی آشتیانی، رئیس

داروها بیشترین میزان کالای صادراتی در حوزه زیست فناوری



♦ قانعی، دبیر ستاد توسعه زیست فناوری معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، گفت: داروها بیشترین میزان کالای صادراتی در حوزه محصولات زیست فناوری با ارزش افزوده بالا را تشکیل می‌دهند و در این حوزه پیشرفت‌های قابل پیشرفت‌ها در حوزه‌های مختلف زیست فناوری به وقوع پیوسته و در حوزه دارو شرایط بهتری داریم. ولی در حوزه صادرات محصولات کشاورزی پیشرفت

سابق موسسه رویان، نیز احیا و سال‌های پی‌درپی در این مراسم این جایزه اعطا شود. پانزدهمین جشنواره بین‌المللی تحقیقاتی رویان با حضور دکتر حمیدرضا طیبی رئیس جهاد دانشگاهی، دکتر حمید گورابی رئیس پژوهشگاه رویان و با ارائه آثار و پژوهش‌هایی از دانشمندان ۳۷ کشور جهان از جمله ایران، آمریکا، چین، ایتالیا، ژاپن، هند و انگلستان در سالن همایش‌های رازی برگزار شد.

امضای تفاهم‌نامه میان معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و صندوق ضمانت سرمایه‌گذاری تعاون



صندوق ضمانت سرمایه‌گذاری تعاون
COOPERATIVE INVESTMENT GUARANTEE FUND

۱۲ تفاهم‌نامه‌ای میان معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و صندوق ضمانت سرمایه‌گذاری تعاون برای تضمین اجرایی شدن تسهیلات به شرکت‌های دانش‌بنیان به امضای رسید. دکتر علیرضا دلیری، معاون توسعه و مدیریت منابع در معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، در این باره گفت: برای این که پرداخت تسهیلات به شرکت‌های

دانش‌بنیان با موانعی روبه‌رو بود، نیاز داشتیم که وضعیت ضمانت‌نامه این شرکت‌ها را مشخص کنیم. به همین منظور با سه صندوق ضمانت دولتی موجود در کشور، یعنی صندوق ضمانت صادرات، صندوق ضمانت صنایع کوچک و صندوق ضمانت تعاون تفاهم‌نامه‌ای امضا کردیم. صندوق ضمانت تعاون داده که تا سقف پنج میلیارد تومان ضمانت‌نامه برای این شرکت‌ها صادر کند و مبلغ ضمانت‌نامه‌های خود را که برای دیگر شرکت‌ها ۷۰ درصد است، برای شرکت‌های دانش‌بنیان تا ۸۰ درصد افزایش دهد.

در ادامه نیز مهندس مهدی حسین‌زاده، مدیرعامل صندوق ضمانت سرمایه‌گذاری تعاون، گفت: این صندوق ضمانت پرداخت تسهیلات به شرکت‌های دانش‌بنیان را از پنج میلیارد تومان به هفت میلیارد تومان افزایش خواهد داد.

طراحی و تولید موتور دیزل ۵۰۰ کیلووات



۱۳ سیدمصطفی میرسلیم، رئیس کانون هم‌هنگی دانش و صنعت فناوری موتور دیزل، گفت: توسعه امور فنی تخصصی مثل موتور دیزل سنگین به

صنعتی شدن واقعی هر کشور به این گونه صنایع وابسته است. این کار یک همکاری چند جانبه بین تولیدکنندگان دانش، محصول و بهره‌برداران مربوط می‌شود. در بخش موتور دیزل در کشور ما کارهای تولیدی صورت می‌گرفت و کارخانه‌هایی داشتیم که موتور دیزل تولید می‌کردند. اما این کار تحت جواز دیگران انجام می‌شد. خود ما به‌طور مستقل وارد صحنه طراحی و تولید نشده بودیم. تا این که در دهه ۸۰ به این فکر افتادیم که با توجه به ظرفیت خوبی که در کشور وجود دارد، موضوع طراحی داخلی، با مالکیت معنوی خودمان را بررسی کنیم.

امروزه ادعای ما این است که موتور دیزلی تولید می‌کنیم که تحت جواز کشورهای دیگر نیست و مالکیت معنوی آن متعلق به کشور خودمان است. اما این به این مفهوم نیست که تمام قطعات را خودمان تولید می‌کنیم. تولید مستقل همه چیز در کشور، توجیه اقتصادی ندارد.

در این کانون نیازهای کشور را در بخش راه‌آهن، صنایع دریایی، نیروگاهی و هر زمینه‌ای که نیاز به فناوری موتور دیزل داشت، بررسی کردیم. وزارت علوم هم اعلام نیاز کرده است که برای نیروگاه‌های کشور از این روش استفاده کند. با استفاده از این روش بازده انرژی ۳۰ درصدی به ۷۰ درصد خواهد رسید. ■

دکتر صادق آیینہ‌وند

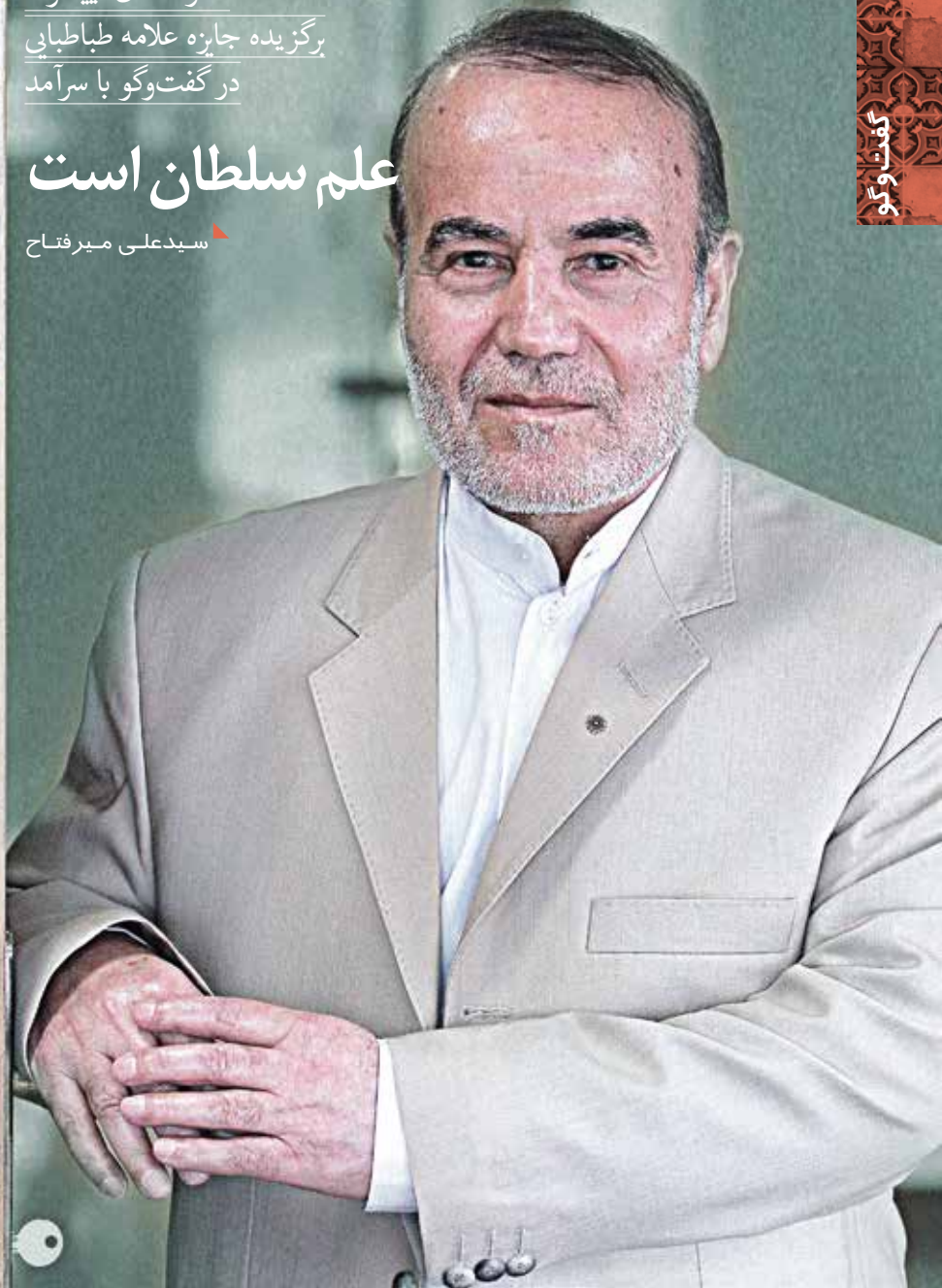
برگزیده جایزه علامه طباطبائی

در گفت‌وگو با سرآمد

علم سلطان است

سیدعلی میرفتاح

گفت‌وگو



هر کس سر کلاس دکتر آیینوند نشست باشد و محضر این دانشمند گرامی را درک کرده باشد و او را در محافل علمی ملاقات کرده باشد و دمی با او هم‌نشین باشد، گواهی می‌دهد که این تاریخ‌دان فاضل گرانمایه در زمره‌ی عالمانی است که به میزان علم و فضل، تقوا و تواضع و بزرگ‌منشی را نیز در کوله‌بار خود جمع می‌آورند و در هیچ موقع و موضعی از ادب و خلق خوش و نیک‌محضری غفلت نمی‌کنند. روزنامه‌نگاری چون من در مقام و مرتبه‌ی نیست که بخواهد فضیلت‌های اخلاقی این نخبه‌ی علوم انسانی را برشمارد. همین قدر بگویم که در علم تاریخ، به‌خصوص تاریخ اسلام، کمتر محقق‌ی در جهان به مرتبه استاد بزرگوار ما می‌رسد. اما آن‌چه با علم و درایت این مرد بزرگ متفق می‌شود، فروتنی و آرامش و طمأنینه‌ی ستودنی ایشان است که از ایشان چهره‌ای بی‌بدیل و بی‌نظیر ساخته است.

دکتر صادق آیینوند متولد ۱۳۳۰ ه.ش در یکی از روستاهای توپسرکان هستند که تحصیلات ابتدایی را در همان زادگاه و بعد در اسدآباد همدان گذرانده‌اند. ایشان دوره آموزش عالی را با ورود به دانشگاه تهران و تحصیل در رشته ادبیات عرب پی می‌گیرند و در کنار دانشگاه از محضر علمای حوزه نیز بهره‌مند می‌شوند. در ابتدای انقلاب اسلامی به‌عنوان رایزن فرهنگی عازم سوریه می‌شوند و هم‌زمان به تحصیل در مقطع دکتری ادبیات عرب در دانشگاه القدیس یوسف لبنان می‌پردازند. و پس از بازگشت به وطن، به پژوهش در زمینه‌ی تاریخ اسلام و تدریس سیره‌ی نبوی و تاریخ‌نگاری در دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس و الزهرا و قم مشغول می‌شوند. ایشان در سال ۷۳ به‌عنوان استاد نمونه برگزیده می‌شوند و تا کنون مسئولیت‌های پژوهشی و علمی متعددی در وزارت علوم را عهده‌دار بوده‌اند. با روی کار آمدن دولت یازدهم نیز ایشان ریاست پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را بر عهده گرفته‌اند. از ایشان تا کنون ۱۲۵ مقاله و ۴۰ کتاب به زیور طبع آراسته شده است.

از آن‌جایی که تخصص ایشان پژوهش در علوم انسانی بوده است، اولین سوالی که از ایشان پرسیدم، این بود که چرا با وجود همه پیشینه‌ی افتخار آمیز علمی نمی‌توانیم بر مشکلات علمی کشور، به‌خصوص اصلاح در نحوه‌ی تلقی از علم، فائق آییم؟

قصه‌اش طولانی است. این ماجرا در طول تمدن اسلامی هم وجود داشته و فقط منحصر به الان نیست. چیزی است که به روش‌ها و شیوه‌ها برمی‌گردد؛ در عصر امویان به شکلی، در عصر عباسیان به شکلی، در عصر خوارزمشاهیان و سامانیان و سلجوقیان، نیز این اوج و فرود علم بوده. نخبگان، دانشمندان، محققان و فلاسفه، در هر دوره‌ای از زاویه‌ی خاصی به علوم نگریسته‌اند. بعضی علوم انسانی را در مقابل علوم اسلامی قرار دادند. بعضی این‌ها را در موازات هم قرار دادند و تنشی ایجاد نکردند. این به نگاه‌ها بازمی‌گردد. اگر سیاست هم دخالت کند، که خوب دیگر حساس‌تر می‌شود. منظور این‌که نباید نگاه سیاسی به علم داشت. علم یک چیزی است که اصول و تعریف خودش را دارد و به شیوه‌ی خودش خدمت می‌کند. شمشیر دولب هم هست که هر جور می‌شود از آن استفاده کرد. مهم این است که ما چطور نگاه کنیم به علم؟ درگیری این تیمیه و این جوزیه با علما و فلاسفه مشخص است. درگیری بین ابو سلیمان منطقی سجستانی و دیگران مشخص است. نگاه‌ها خیلی با هم تفاوت دارد. امروز هم به نظر من ادامه همان نگاه‌هاست. مشکل البته خیلی پیچیده است. یک مسئله و مشکل تاریخی است. این در غرب هم هست. در جهان اسلام و غیر جهان اسلام هم وجود دارد. فقط خاص این‌جا نیست. داستان طولانی است که اگر بازش کنیم، خیلی باید حرف بزنیم. حرف هم زده شده است. ما هم صحبت‌های زیادی کرده‌ایم و الآن هم در این‌باره مشغول تحقیق و پژوهشیم.



■ چیزی که مورد بحث است، شأن علم و عالم بوده است. ما نسبت به تمدن اسلامی به نظر م عقب‌گرد داشته‌ایم. در تمدن اسلامی برای علم و عالم احترام زیاد قائل بوده‌اند.

اگر از دیدگاه اسلامی به علم نگاه کنید، بله، علم سلطان است. سلطان یعنی درحقیقت باید بر همه چیز سلطه داشته باشد. هیچ کس بر علم سلطه ندارد. این علم است که بر همه چیز سلطه دارد. علم چیزی است که به پیش می‌رود و حقیقت را بیان می‌کند. حالا تقسیم‌هایی هست که علم الهی چیست، علم غیر الهی چیست، علم نور است و... این‌ها بحث‌های دیگری است، ولی ذات علم سلطان است. سلطان و سلطنت و حاکمیت باید مال اهل علم باشد و خود عالم باید به‌عنوان نخبه یا متخصص و اهل فن آخرین حرف‌ها را بزند و حاکمان و دیگران باید از روی علم و بر مبنای علم حرکت کنند. مثلاً ابوریحان بیرونی نظری خلاف نظر محمود غزنوی گفت، او را از پنجره انداختند پایین انگشتش شکست. بعد زندانش هم کردند و گفتند دیگر خلاف نظر پادشاهان نباید چیزی بگویید. این یک گونه است و رفتار دیگری هم پادشاه خوارزمشاه دارد که به احترام ابوریحان بیرونی از اسب پیاده می‌شود و به استقبال می‌آید و می‌گوید: «العلم یعلوا و لا یعلی علیه.» هیچ چیز بالاتر از علم نیست و همه چیز باید خادم علم باشد. این همان دو نگاه است که عرض کردم. دو پادشاه دو نگاه داشتند. بنابراین می‌بینیم که در هر عصر حاکمیت‌ها نگاه‌های مختلف دارند. اگر نگاه سیاسی داشته باشیم، علم یک ابزاری می‌شود که هر کس می‌خواهد در اختیار خودش داشته باشد. به علم نمی‌شود فرمان داد، بلکه علم خودش جلو می‌رود. علم، علو طلب است. علم، پرنسیپ دارد، چهار چوب دارد، و به دست علماست. این جور اگر نگاه کنید، خوب علم یک چیز دیگر می‌شود. بحث شناسایی علم و عالم هم مطرح است. به نظر در قدیم ساز و کار حساب‌شده‌تر و دقیق‌تری داشتند تا عالم را از غیرعالم باز شناسند. و غیر از این ما یک جور شادابی و نشاط در حوزه‌های علم می‌دیدیم. رخوت کلمه خوبی نیست، اما برای

تقریب به ذهن عرض می‌کنم که انگار الان دچار ضعف و فتور و رخوت شده‌ایم.

اهل علم هم ممکن است مشکلاتی برایشان پدید بیاید. بحث حاکمیت سیاسی هم هست. در طول تاریخ حاکمیت‌های سیاسی به رشد علمی کمک کرده‌اند که آن علم را به نفع خود می‌دانسته‌اند. جالب است که حاکمیت‌ها همیشه نان علم را خوردند و اهل علم کار کردند و حاکمان بهره بردند. مثلاً همین سلطان محمود غزنوی وقتی خوارزم را گرفت و آن گوی معلق در هوا را دید، سریع دستور داد آن را تخریب کنند. احتمالاً از چنین دانشی ترسید. می‌توانست از دانشمندان همراهش بخواهد که راز این مغناطیس را توضیح بدهند، اما به بهانه مقابله با جادو زد مکانیزم این گوی مغناطیس را از بین برد. نیاز به دانشمندی داشت که راهنمایی‌اش کند. ولی همین دانشمند را از پنجره می‌انداخت بیرون و می‌گفت باید مطابق نظر من صحبت بکنی. منجم نباید نظر نجومی‌اش خلاف نظر پادشاه باشد. مشکل و تنش بین علم و قدرت وجود دارد. چون این حاکم است که قدرت دارد و پول دارد و امکانات را در انحصار دارد. همیشه این سیاست بوده است که سلطه داشته، در حالی که علم باید سلطه داشته باشد. در اسلام این جور است و تاکید شده است که علم باید سلطان باشد و سلطنت کند. به رای اسلام علم از همه چیز بالاتر است.

■ به جهت همین تلقی و تعریف از علم است که در اوایل دوره‌ی اسلامی، علم این همه رونق پیدا می‌کند؟

خوب کسی که می‌خواهد تمدن‌ساز باشد، ناچار است که مراعات اهل علم را بکند. اول باید جندی شاپور ساخته شود تا پیرامون آن تمدن شکل بگیرد. علم مرکز تمدن است. وقتی که مثلاً در خوارزم شرایطی فراهم آمد که دانشمندان آمدند و آن‌جا محل علم و رشد علم شد، آن وقت تمدن اسلامی هم پا گرفت. درحقیقت اگر بخواهیم تمدن‌ساز باشیم، باید

تولید علم کنیم. هر کار بخواهیم بکنیم، اول باید برویم تولید علم کنیم. باید برویم سراغ اهل علم و دست ایشان را باز بگذاریم. یادمان باشد که در علم هم باید به حداقل اکتفا کرد. دانشمندان همین که موحد باشند و مسلم باشند و رعایت شئونات بکنند، کافی است. نباید زیاد وارد جزئیات شد. از دانشمند که نمی‌توانیم مبلغ درست کنیم. همین که چهارچوب کلی را رعایت کند، کافی است. اگر به سراغ دانشمندان برویم و دست و ذهنشان را باز بگذاریم، آن وقت می‌توانیم تمدن بسازیم. باید دانشمندان را بیآوریم کنار هم تا تولید علم کنند و به تبع تولید تمدن ایجاد کنند. از کنار علم است که یک تمدن بزرگی به وجود می‌آید.

■ در گذشته این مهم بوده که دانشمند چه اعتقادی داشته باشد؟ آیا این اعتقاد در تولید علم تأثیر دارد؟

در تمدن اسلامی شما نگاه کنید. خاندان بخت یشوع و آل جرجیس مسیحی بودند، ولی بزرگ‌ترین دانشمندان علوم پزشکی در جهان اسلام بودند. چقدر هم در عصر طلایی تمدن عباسی از آن‌ها استفاده می‌کردند. بنابراین می‌شود با اهل علم کنار آمد. حتی اگر صددرصد مطابق نظر ما هم نباشد، باید از ایشان استفاده کرد. در مورد مذهب باید حداقلی به دانشمندان نگاه کرد. اگر دانشمند مبلغ دین می‌خواهیم، آن یک بحث دیگر است و باید برویم یک جای دیگر دنبالش بگردیم. دانشمند در وهله‌ی اول باید همان کار علمی‌اش را بکند. منتها شئونات جامعه را رعایت کند. قواعد جامعه را رعایت کند و حرمت و ارزش را نگه دارد.

■ مثل باقی آحاد جامعه.

بله. زیاد نباید توی پوستینش رفت و جزئیات را تفتیش و تفحص کرد. این‌که دانشمند نماز شب می‌خواند یا نمی‌خواند، به تولید علمش مربوط نمی‌شود. همین که نماز بخواند و تسلیم امر پروردگار باشد کافی است. یکی از مشکلات جدی جامعه این است که

مجال اهل علم ضیق است. از حیث کلی کسی به رای و نظر دانشمندان توجه ندارد. هم رسانه‌ها مقصرند هم سیاستمداران. در مورد مسائل جدی و مهم همه حرف می‌زنند و اظهار نظر می‌کنند، مگر متخصصان و عالمان نکته‌دان. همین امر به نظرم موجبات بی‌نشاطی و رخوت و رکود در فضای علمی و دانشگاهی را فراهم می‌آورد. بله، مشکل نشاط علمی داریم. که این هم به سیاست دولت‌ها برمی‌گردد. خیلی مهم است که یک دولت چطور می‌خواهد با دانشمندان برخورد کند. اگر ما یک سیاست روشنی داشته باشیم که از دانشمندان در جای درست استفاده کنیم و به

در طول تاریخ
حاکمیت‌های
سیاسی به رشد
علمی کمک
کرده‌اند که آن
علم را به نفع خود
می‌دانسته‌اند.
جالب است
که حاکمیت‌ها
همیشه نان
علم را خوردند
و اهل علم کار
کردند و حاکمان
بهره بردند

ایشان اجازه دهیم که سر جایشان بایستند و با خیال آسوده حرفشان را بزنند و روش‌هایشان را بگویند و راه‌حل‌هایشان را اعلام کنند، این مشکل تا حد زیادی حل می‌شود. اصلاً سیاست علمی را مقدم بر دولت علما و دانشمندان باید اعلام کنند. ما می‌گوییم می‌خواهیم به این‌جا برسیم، آن‌ها بیایند بگویند آیا با این شرایط و امکانات می‌توانیم برسیم یا نه. اعلام نظر هم باید آزاد باشد. برای هیچ دانشمندی نباید

گیر و گرفتاری بابت اظهار نظر به وجود بیاید. اگر یک دانشمندی می‌خواهد راجع به رشد صنعتی و توسعه و تحول و تمدن‌سازی بحث کند، باید به او اجازه داد تا با فراغ بال حرفش را بزند. این‌که مخرب نیست، او که نمی‌خواهد کشور را از بین ببرد، ولو این‌که نظرش هم با نظر ما مخالف باشد. این‌که اشکالی ندارد. ما چطور به حرف و دستور یک طیب، چون متخصص است گوش می‌کنیم؟ دانشمندان



فنی و متخصصان علوم انسانی و متخصص علوم پایه و هنر هم همین‌طورند، در حوزه‌های خودشان چنین اهلیتی دارند. علما هم عین اطبا باید همین جور سلطه داشته باشند. اگر حرفشان و اعلام نظرشان را نپذیریم و برایشان شرط و شروط بگذاریم، طبیعی است که آن شادابی و رونق علمی فراهم نمی‌شود.

■ فرض کنیم اهل سیاست به چیزی که می‌فرمایید اعتنا نکنند. به جای این که برای اهل سیاست و حاکمیت نسخه بپیچیم، بیاییم از این طرف به دانشگاهیان و اهل علم بگوییم که چطور از رخوت و رکود فاصله بگیرند و به محیط خود رونق و نشاط بدهند.

فرمایش شما قابل تامل است، اما این باور باید از بالا باشد؛ اگر بخواهیم تمدن‌سازی کنیم، باید از بالا اصلاح کنیم. دانشمندان که خودشان امکانات ندارند که بخواهند تمدن‌سازی کنند. آن‌ها نهایتاً می‌توانند تولید علم کنند، آن هم وقتی که شرایط فراهم باشد. امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند که علم وحشی است، باید به بندش در آورد. علم مثل پرنده‌ای است که اگر آشیانه برایش نسازید، فرار می‌کند. اگر شرایط و امکانات فراهم نشود، دانشمند می‌رود و مهاجرت می‌کند. این هشداری است به مسئولان و حاکمان و سیاست‌مداران. یعنی شما اگر شرایطی را فراهم نکنید که دانشمند کار خود را بکند، آن دانشمندی می‌گریزد. دانشمند که نمی‌آید بگوید از من کار بکشید. می‌رود یک جای دیگر برای خودش کار می‌کند. متاعش را برمی‌دارد و می‌رود یک نقطه دیگر و به دیگران عرضه می‌کند. این ما هستیم که باید به‌موقع و به‌جا از متاعش استفاده کنیم. پارک‌های علم و فناوری و شبکه‌های فناوری برای همین است. در دنیا هم پردیس‌هایی درست می‌کنند که بتوانند دانشمندان را شناسایی و جذب کنند. در دنیا رصد می‌کنند و دانشمندان را شناسایی می‌کنند و بعد برایشان امکانات فراهم می‌کنند

و از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند.

■ این فرمایش امیرالمومنین جای درنگ دارد...

بله می‌فرمایند که علم وحشی است، باید به بندش در آورید.

■ منظورشان از این به بند آوردن چیست؟ یعنی امکانات فراهم کنید تا دانشمندان بیایند بنشینند و کار کنند. یا باز می‌فرماید «العلم نقطه کثرها الجهال» علم یک نقطه بیشتر نیست، جاهلان شلوغش کرده‌اند. بالاخره از نقطه به خط می‌رسیم، و از خط است که به سطح می‌رسیم، از سطح است که به حجم می‌رسیم. این مفهوم خیلی روشن و واضح است، این که یک عده قاطی می‌کنند و شلوغش می‌کنند و شبه‌علم درست می‌کنند، ربطی به حقیقت علم ندارد. مشکل جای دیگری است. ما باید علم واقعی را به کمک دانشمندان درک کنیم. با امکاناتی که برایشان فراهم می‌کنیم و دستشان را باز می‌گذاریم تا آن‌ها نظریاتشان را اعلام کنند، ولو این که این نظریات مخالف ما باشد. آن وقت به حقیقت علم پی می‌بریم. این که می‌گوییم مخالف، منظوم مخالفت با عقیده و مشی و جهان‌بینی ما نیست. مخالفت با نگاه ما و سلیقه حاکم است. مثلاً ما می‌خواهیم کشور را از این نقطه به اقتصاد پویا برسانیم. اقتصاددانان و دانشمندان نقطه دیگر را پیشنهاد می‌دهند. این‌جا ما باید تابع نظرات آن‌ها باشیم. نه این که ما دستور بدهیم که شما باید تابع سلیقه و نگاه ما باشید. این می‌شود همان حرکتی که در طول تاریخ لنین و استالین و موسیلسینی و هیتلر با علم می‌کردند.

■ اما همین مستبدین که شما نام بردید، در خیلی از جنبه‌ها باعث تولید و رونق علم شدند. اصلاً علم زمان هیتلر که مشهور و معروف است.

ولی در جهت فاشیسم حرکت کردند. یعنی درحقیقت آن علم به دیکتاتوری و به سلطه انجامید. می‌شود دانشمند را جهت داد، اما این جهت به رونق علم نمی‌انجامد. باید بگذاریم دانشمند خودش به علم جهت بدهد و ما تابع

نظر او باشیم.

■ اما بعد از فاشیسم، آن علم در خدمت اهداف بشری قرار گرفت.

بله، بعضی آثار علمی در آلمان ماند و مردم جهان از آن استفاده کردند و جهتش را تغییر دادند. ولی مایه‌های آن علم در خدمت فاشیسم بود. هواپیما و امکانات و ماشین‌هایی که ساخته شد، در جهت هدف هیتلر برای سلطه بر جهان بود. اما بالاخره بقایایش ماند و از آن در جهات دیگر استفاده کردند.

■ این جا بحث مهاجرت دانشمندان مطرح می‌شود. در وضعیت کنونی هم میزان مهاجرت بالاست. من تعبیر فرار مغزها را به کار نمی‌برم، اما این میزان از مهاجرت، قدری نگرانم می‌کند.

این فرار مغز نیست و به ایران هم محدود نمی‌شود. این واقعیتی است که اگر هر کشوری، در هر جایی برای دانشمندان، نخبگان و نوابغ، شرایط فراهم نکنند، این‌ها می‌روند دنبال این فضا و این امکانات. این می‌تواند نقطه ضعفی باشد برای هر کشوری، اما در همه جای دنیا انجام می‌شود. دانشمندان اروپا هم می‌روند آمریکا یا جای دیگر. این واقعیت در کشورهای عربی هم وجود دارد.

■ ولی نه در این تعداد.

در ایران بیشتر است. چون با دقت بیشتری شناسایی می‌کنند و امکانات هم برای دانشمندان فراهم نیست. ما باید کاری کنیم که این‌ها نروند. باید آن شرایط و امکانات را فراهم آوریم.

■ این که فرمودید باید شرایط و امکانات فراهم شود، یک سوء تفاهمی در این جا وجود دارد که بعضی مدیران دولتی فکر می‌کنند فراهم آوردن این شرایط و امکانات منحصر به فراهم کردن امکانات مالی و تسهیلات و خانه و پول و ماشین است. نه؛ شرایط و امکانات همه‌اش پول و تسهیلات نیست. دانشمندان قانع هستند، چون اگر با این نبوغشان می‌رفتند دنبال تجارت و کاسبی، احتمالاً از همه بیشتر پول درمی‌آوردند. این‌ها

علم را انتخاب کردند و دنبال علم رفتند. باید

برایشان شرایط نظریه‌پردازی و شرایط دفاع از نظریاتشان فراهم شود. در علوم انسانی که این‌طور است و در علوم دیگر هم همین است. این‌ها باید آزادی داشته باشند که نظراتشان را بیان کنند و اگر به کسی هم بر بخورد، نباید خیلی مهم باشد. وقتی دانشمندان یک نظریه‌ای بیان می‌کنند که آن نظریه مخالف نظر سیاسی حاکم است، این سیاست‌مداران هستند که باید همکاری کنند. البته منظورم این نیست که علوم انسانی مقابل هنرها یا ایدئولوژی یا قانون اساسی کشور بایستد، منظورم در همان حد متعارفی است که یک نظریه نیاز دارد تا مطرح شود و درعین حال قابل دفاع باشد. باید تامین امنیت شود. همین کافی است. البته یک آرامش خاطری هم برای تامین زندگی باید داشته باشد. امکانات متعارف هم برایش فراهم باشد. همین کافی است. الان که شما حقوق هفت، هشت میلیون استادی و هیئت علمی می‌دهید، او می‌تواند به راحتی چند برابر درآمد داشته باشد. پس این‌ها دنبال پول نیستند.

■ فکر می‌کنم در علوم انسانی، خطر شبه‌علم بیشتر از بقیه‌ی حوزه‌هاست. الان در علوم انسانی آن‌ها که اهلیت دارند، کمتر حرف می‌زنند...

این همان داستان شکل مار و اسم مار است. در طول تاریخ بعضی‌ها ادا اطوار درآوردند و معرکه گرفتند که ربطی به علم ندارد. ممکن است این‌ها سیاست‌مداران را سرگرم کند، اما کاری از پیش نمی‌برند. نباید علم را بر اساس میزان دانایی و علم خود سنجید. چون علم در واقعیت مسیری دارد، چهار چوبی دارد، تعریفی دارد. علم، علو است، پس باید رو به بالا باشد. مثلاً برداشت من این است که بعضی افراد وقتی می‌گویند تمدن اسلامی بسازیم، فکر می‌کنند باید تمدن به سبک قرن هفت و هشت بسازیم. یعنی اصلاً تعریفی از تمدن و علم ندارند، درحالی که «العلم یعلو و لا یعلی علیه» باید رو به جلو باشد، رشد داشته باشد، گرفتار عقب‌ماندگی نباشد. البته یک موارد جوهری و



سیال حاکم هست که نقطه‌های ثابتی در تمدن و فکر و اندیشه است که این‌ها بحث دیگری است، ولی علم همیشه باید تحول‌آفرین باشد و با تحول جلو برود و رشد کند.

■ منظورم این است که ما چون به تکنولوژی نیاز داریم، با علوم تجربی راحت‌تر کنار می‌آییم، اما در حوزه‌ی علوم انسانی شکل مواجهه‌مان فرق می‌کند.

شما از علم چه استفاده‌هایی می‌توانید بکنید؟ مثلاً از فیزیک همه جا می‌شود استفاده کرد. در نجوم، برای تعیین قبله نماز و عبادت می‌شود

استفاده کرد، برای کارهای دیگر هم می‌شود استفاده کرد. علم ذاتاً نه بد

است نه خوب. علم یک چهارچوب دارد، می‌رود به جلو. این ما هستیم که باید از علم استفاده کنیم.

بعضی‌ها اصلاً معتقدند که ما چیزی به اسم تمدن اسلامی نداریم، بلکه تمدن

دانشمندان مسلمان داریم، تمدن مسلمانان داریم که دانشمندان اسلامی

درست کردند. این دو تا بحث است. بعضی‌ها هم معتقدند که علوم

ذاتاً نه اسلامی هستند، نه غیراسلامی، نه کافر

است نه لائیک است. علم است. این ما هستیم که در برابرش جهت

می‌گیریم و از آن استفاده می‌کنیم. دانشمندان اسلامی و کشورهای اسلامی

اسلامی می‌دهند و کشورهای غیراسلامی جهت غیراسلامی. هم لائیک استفاده می‌کند، هم معتقد و هم مومن. بنابراین نگاه ما در همه جا تعیین‌کننده است. این که از چه زاویه‌ای به علم

نگاه کنیم، خیلی مهم است. خیلی‌ها می‌گویند علوم دینی، علوم اسلامی. ما علوم می‌داریم چهار تا بیشتر نیست. علم دینی است، علم الهی است، علم توحیدی، علم بیانی، علم کلامی، علم شریعتی است، که این‌ها الهی هستند.

بخشی‌شان از طریق وحی می‌آیند، بخشی‌شان را هم عقل نمی‌تواند دخالت کند، بلکه باید

بپذیرد و از طریق صادق و مصدق باید قبول کند؛ از طریق انبیا و اولیا. اما یک علم داریم که علم برهانی است، یک علم داریم که علم عرفانی است و یک علم هم داریم که علم محض است.

دیگر غیر از این‌ها چیزی نداریم. حالا یک علم دینی هم بگذاریم کنار این‌ها. معنی‌اش چیست؟ علم دینی همان است که در علوم الهی و عرفانی است و به اسم علوم الهی به آن اشاره کردیم.

■ شاید آن جمله معروف «العلم علمان علم الأدیان و علم الإبدان»، سوء تفاهم ایجاد کرده است.

نه، ببینید، این جمله روش علم را می‌گوید، نه خود ماهیت علم را. علم الأدیان داریم، علم الإبدان و علم الافلاک. یعنی همین نجوم و ریاضیات

و مهندسی و... این معنی‌اش این نیست که یک علم دینی داریم و بقیه‌اش دینی نیست یا «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» که

این فرمایش در حقیقت یک نوع توسم است. در فیزیک روشن‌بینی می‌گویند. یعنی آن نظریه‌ای

که به یک دانشمند الهام می‌شود، یک تحول ایجاد می‌کند، بشریت را جلو می‌آورد. مثلاً یک پزشک

تحول پزشکی ایجاد می‌کند برای شفای بیماران، یک مهندس یک تحول ایجاد می‌کند در فرودگاه

و در ساختمان یک برج و... که باعث پیشرفت می‌شود. این الهام و توسم است. این می‌تواند هم علم الهی باشد، یا هر علمی را شامل شود.

■ یعنی هر علمی را شامل می‌شود. بله، فرقی نمی‌کند.

■ در انتهای مصاحبه می‌خواهم بحث عرق ملی و میهنی را هم طرح کنیم. به نظر می‌توی ایران مسئله ملیت و وطن از بقیه‌ی جاهای دنیا بیشتر است.

وطن اگر اسمش را بگذاریم سرزمین و خاک اشکال ندارد. بر خود رسول اکرم(ص) هم وقتی از مکه هجرت می کرد، این آیات نازل شد که «لَا أَسْمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حَلْ بِهَذَا الْبَلَدِ». منظور از بلد شهر مکه است. می گوید پیغمبر هم نگران بود که اگر از این جا برود، مهاجرت کند، مجبور است این جا را ترک کند. هر کس محلش را دوست دارد، محیطش را دوست دارد. بالاخره ما ایرانی ها یک ظرفی داریم که ما مظهرش هستیم. این است که یک علقه ای داریم. اشکالی که ندارد، خیلی هم خوب است. خاک پرستی بد است. باید یک جایی باشد که آدم بتواند کار کند و خودش و هویتش را نشان دهد. هویت ما تشکیل می شود از همین وطن و سرزمین که زبان است و پرچم است و قانون است و این نظام هست و این متعلقات فکری.

■ آیا این علقه تعهد هم ایجاد می کند؟

علقه که باشد، تعهد هم در پی اش می آید. ما بالاخره یک تعهدی نسبت به ایران داریم؛ از حیث اخلاقی و تاریخی و هویتی. ولی همه جهان را هم به اعتبار انسانی اش قبول داریم. ما وطن انسانی هم داریم، وطن خاکی هم داریم، وطن هویتی هم داریم، وطن سرزمینی هم داریم. این ها با هم مختلف است. درجات دارد.

باید اولویت ها را فهم کنیم. کسی که دارد مهاجرت می کند، باید تأمل کند که آیا می خواهد ارتباطش را با وطن هویتی اش قطع کند؟ آیا می روند به این قصد که دیگر نیایند؟ اگر بروند و نیایند، ظلم است. اولویت با وطن است. اما اگر همین جوری می روند که دوباره برگردند، اشکالی ندارد. حالا فعلا این جا امکانات نیست، می روند یک جای دیگر که شرایط بهتر است و می دانند که موقتی است و اشکالی ندارد. ولی اولویت این است که برای وطنشان کار کنند، چون بالاخره از امکانات این وطن استفاده کرده اند. یک حقی و دینی دارند، باید ادا کنند.

■ گذشتگان ما در واقع در قالب عرفان، در قالب حلقه های گنوسیستی باوجود همه مشکلات، باوجود همه مشکلات

سیاسی و اجتماعی، سعی کردند علم را نگه دارند و تداوم ببخشند و در واقع به دست آیندگان نشان برسانند. یک جایی به نظر می رسد که این اتفاق نیفتاده است و این ارتباط قطع شده. حالا من وارد بحث نظری اش نمی خواهم بشوم. اما سوالم این است که آیا امکان دارد ما دوباره بتوانیم حلقه های دانایی و معرفتی تشکیل بدهیم، یا برای حفظ همین علمی که هست، به طور خودجوش و مدنی تلاش کنیم؟

بله، چرا نمی شود. علم اصلا مدنی است. ذاتا باید علم را مدنی کرد، فقط دولت ها باید تسهیلات و امکانات فراهم کنند. و گرنه علم دولتی که معنا ندارد، علم که دستوری نیست. علم صیغه و ماهیتش مدنی است. جمع خود دانشمندان، انجمن های علمی، جمعیت های علمی باید این کار را بکنند. دولت باید تسهیلات بدهد. ولی خب مثلا بعضی دولت ها چون همه امکانات در اختیارشان است و همه امکانات کشور را آن ها تقسیم می کنند، علم هم ناچار به آن دولت وابسته می شود. مثل ایران ما که دولت خیلی سلطه دارد، باید امکانات بدهد و شرایط فراهم کند. در بعضی کشورها که جامعه مدنی قدرت و قوت بیشتری دارد، طبیعتا جمعیت های علمی آن جا راحت ترند و دانشمندان، خودشان می توانند تشکیلات داشته باشند که این تشکیلات و اتاق های فکری و حلقه های فکری منجر به تولید علم می شود و به کشور و خود دولت ها هم کمک می کند.

حداقل اگر تسهیلات نمی دهند، اذیت نکنند. الان خیلی هزینه کار علمی بالاست و در حقیقت شما اگر بخواهید یک کتاب چاپ کنید، اگر خودتان تنها باشید، اصلا آن کتاب به چاپ نمی رسد. حتی اگر زندگی تان را هم بفروشید، آن کتاب و نشر راه نمی افتند. ولی اگر جامعه مدنی شکل بگیرد و مردم کتاب خوان باشند و حمایت کنند، بخرند و تولید کتاب رونق بگیرد، آن وقت می تواند خود آن دانشمندان و محقق هم سرپا باشد و تکیه به دولت نداشته باشد. ■



روزی که به جهان کلمه‌ها آمد

محبوبه حقیقی

کلاس دبستان‌های بچه‌هایی بود که نیمه دوم دهه ۶۰ به مدرسه می‌رفتند و آن روز که جهان زیر پای من بود و آن مقنعه طوسی را با مانتو و شلوار سورمهای برای اولین بار پوشیدم و به مدرسه رفتم، اول مهر هزار و سیصد و شصت و هفت بود. همان سالی که وقتی کلاس اولی‌هایش فارغ‌التحصیل پیش‌دانشگاهی شدند، جمعیتشان بیشتر از تمام سال‌های قبل و بعدش بود و به تبع بیشترین تعداد شرکت‌کنندگان کنکور را داشت. خیلی از هم‌دوره‌های ما وقتی یاد سال‌های مدرسه را می‌کنند، از نیمکت‌های زهوار دررفته‌ای می‌گویند که سه، چهار تا بچه با هم روی آن می‌نشستند و صدای آژیر و پناهگاه و موشک‌باران و هزار کمبود ریز و درشت، که راست هم می‌گویند، اما من دلم نمی‌خواهد از این‌ها بگویم. به جایش بیشتر دوست دارم یاد کنم از صبحگاه‌های مدرسه که ۲۵۰۰ کودک یک‌صدا همراه با موسیقی‌ای که از بلندگو پخش می‌شد، دست می‌زدیم و پا می‌کوبیدیم و می‌خواندیم: خوشحال و شاد و خندانم/ قدر دنیا رو می‌دانم/ دس بزنم من/ پا بکوبم من شادانم... این روزها گاهی فکر می‌کنم خواندن روزانه آن ترانه را در صبحگاه، باید به خودم و دوستانم تجویز کنم تا روز را طور دیگری شروع کنیم و یادمان بیاید: در دلم غمی ندارم/ زیرا هست سلامت جانم/ عمر ما کوتاست چون گل صحراست/ پس بیایید شادی کنیم... شعر دیگری هم هر روز صبح می‌خواندیم که ترجیع‌بندش، نام پیامبر صلوات الله علیه بود که با آهنگ دل‌نشینی ۲۵۰۰ کودک با هم تکرارش می‌کردند: محمد یا محمد یا محمد... دل‌نشینی‌اش را بیشتر وقتی فهمیدم که به رسم

مغازه آقای خرمی بوی پاک‌کن می‌داد؛ بوی شیرین پاک‌کن‌های فانتزی که اگر عشقت به آن خوش‌بوهای تماشایی اجازه می‌داد، دلت می‌خواست گازش بزنی و آن بوی مطبوع شیرین را مزه کنی. ما دفتر و کتابمان را از آن مغازه می‌خریدیم. آن روز که من هم به جمع خواهران بزرگم پیوسته بودم و می‌شد -نه صدقه‌سری آن‌ها که فقط و فقط برای خودم- به آن مغازه بروم، غرور و افتخار عجیبی مرا گرفته بود و احساس می‌کردم جهان زیر پای من است؛ اگرچه هنوز قدم به ویتترین پاک‌کن‌های مغازه آقای خرمی نمی‌رسید.

همه چیز از همان‌جا شروع شد. دست بابا را گرفتم و رفتم به آن مغازه رویایی. دست بابا بزرگ بود و دستم توی آن گم می‌شد. از همان روز دست‌های من شروع کردند به بزرگ شدن در دست‌های او. از روز اول مدرسه که برخلاف عموم بچه‌ها من نه با مادر که با پدرم به مدرسه رفتم، تا روزهای پایان دبیرستان که دلواپس و مضطرب‌تر از من دستم را می‌گرفت و به کلاس کنکور می‌برد، تا روزی که باز دستم را گرفت و برد دانشگاه ثبت‌نام کرد... دست من سال به سال توی دستش بزرگ می‌شد و دست او همیشه همان قدر بزرگ و گرم باقی ماند. برای همین خاطره مدرسه، مغازه آقای خرمی، دفتر و کتاب نو، اصلاً روز اول مهر، هر جای دنیا که باشم، بوی بابا را می‌دهد. مدرسه ما بزرگ بود. نه این‌که فکر کنید من بچه بودم و به نظرم بزرگ می‌آمد. نه، مدرسه ما ۲۵۰۰ دانش‌آموز داشت. در هر مقطعی از اول تا پنجم، ۵۰۰ نفر و هر کلاسی بین ۴۰ تا ۵۰ نفر جمعیت داشت. این خاصیت

آن سال‌ها برای امتحانات نهایی کلاس پنجم دبستان به حوزه امتحانی رفتیم و وقتی آن جا می‌خواستند قبل از شروع جلسات امتحان، مطابق آیین‌نامه‌ها دعا بخوانند، ما گفتیم: ما دعای خودمون رو می‌خونیم. و خواندیم و هر روز که می‌خواندیمش، می‌دیدیم معلم‌های آن مدرسه که مراقب‌های حوزه امتحانی ما بودند، سرشان را روی ستون‌ها و دیوارهای سالن امتحانات می‌گذاشتند

و چشم‌هایشان خیس می‌شد و برای خودشان راز و نیاز می‌کردند. چیز دیگری که از مدرسه‌های روزگار خودمان دوست داشتم و کم‌کم با رسیدن ما به سن دبیرستان

از بین رفت، تنوع طبقاتی بچه‌ها در مدرسه بود. از بچه سرایدار تا بچه جراح با هم به یک مدرسه می‌رفتند و روی یک نیمکت می‌نشستند و حقیقتاً کسی به دیگری تفاخری نداشت. این آخری را نمی‌دانم خاصیت دوران کودکی بود یا ویژگی آدم‌های دهه ۶۰ که هنوز پیش چشمشان بود که خانه‌ها با فرود آمدن یک موشک ویران می‌شوند و آدم‌های نازنین جانشان را سپر سرزمینی می‌کنند و جنازه‌هایشان روی دست‌ها به خانه‌هایشان بازمی‌گردد یا هیچ‌وقت بازمی‌گردد. آن روزها که می‌شد عزیزترین داری‌ات، جانت را کف دست بگیری و بمیری، همه چیز طور دیگری بود انگار. روزهای سه‌شنبه کیهان بچه‌ها منتشر می‌شد و روز دیگری در هفته که خاطر من نیست چندشنبه بود، سروش نوجوان به سردبیری قیصر امین‌پور. در این دو روز دوست‌داشتنی هفته وقتی بابا را در ازدحام وقت تعطیلی مدرسه، در جمع پدر و مادرهای منتظر پیدا می‌کردم، دست هم را می‌گرفتم و به روزنامه‌فروشی آن سمت خیابان

می‌رفتیم و مجله می‌خریدیم و می‌نشستیم در ایستگاه اتوبوس و نوبتی برای هم مجله می‌خواندیم. اتوبوس که می‌آمد، من و بابا سوار می‌شدیم و به نوبتی خواندنیمان ادامه می‌دادیم. حتی اگر جایی برای نشستن نبود، به هر زحمتی تا رسیدن به ایستگاه خانه‌مان برای هم مجله می‌خواندیم و انگار همه نویسنده‌های آن روی هم به قدر فاصله مدرسه تا خانه ما می‌نوشتند،

چون وقتی می‌رسیدیم به خانه، خواندنی‌هایش تمام شده بود و مانده بود سرگرمی‌ها و رنگ‌آمیزی‌ها و صفحه‌هایی که عکس شاگرد اول‌ها را چاپ می‌کردند.

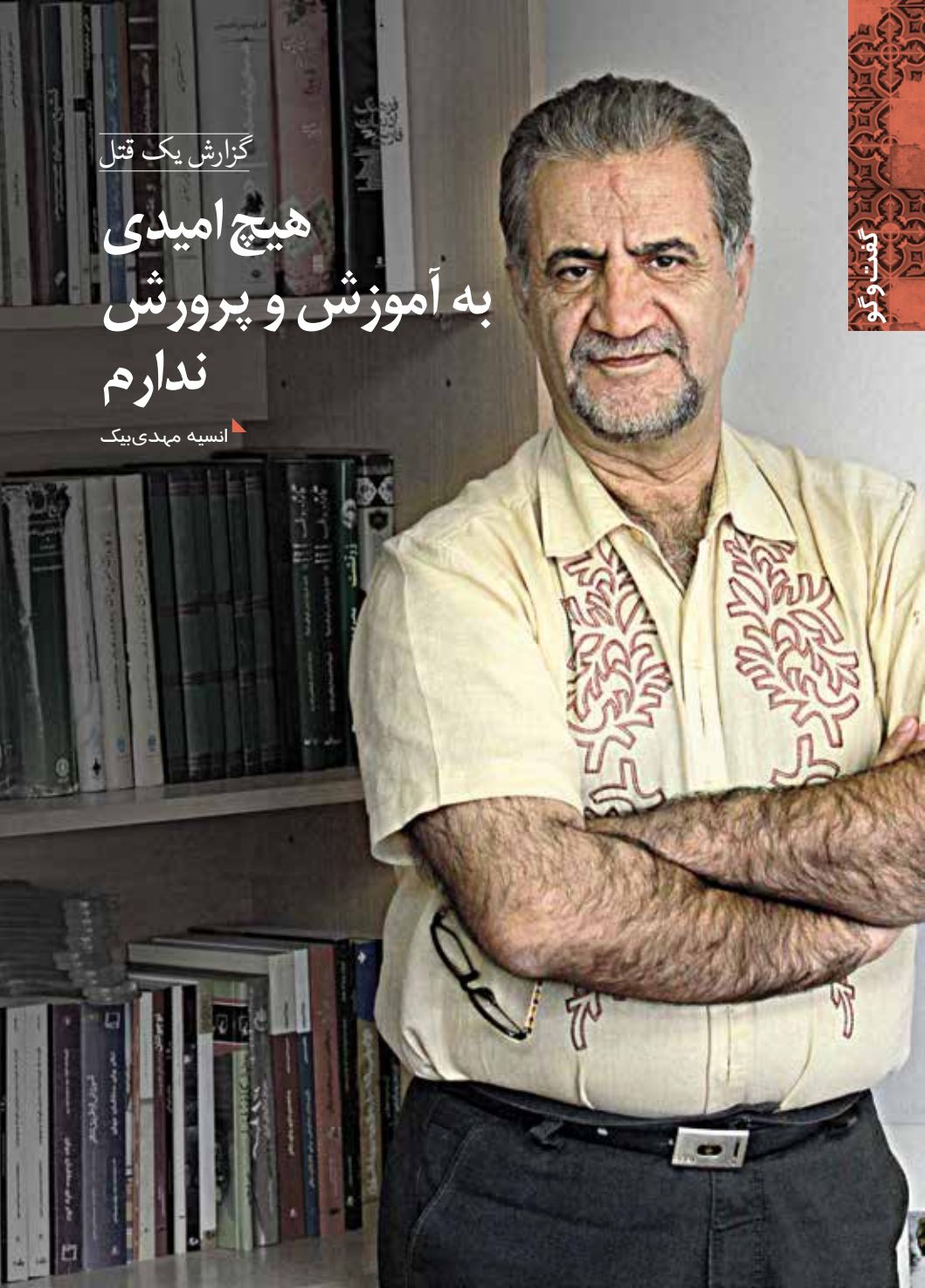


ربط این خاطره آخر به مدرسه تنها روی دانش در مسیر مدرسه تا خانه نبود؛ مدرسه سرفصل جدیدی در زندگی ما باز کرد که دیگر بازی‌هایم با بابا محدود به دویدن در حیاط و کشتی گرفتن و آب دادن باغچه‌ها نباشد. مدرسه من را به جهان کلمات برد و حالا ما می‌توانستیم بخوانیم، نه فقط او برای من، که من برای او. و می‌توانستیم تمام وقت‌های مردمان را به کتاب خواندن و مجله خواندن برای هم بگذرانیم، هم چنان که او هنوز هم در تنهایی‌اش چنین می‌کند، روی داشبورد ماشینش همیشه کتابی دارد که حتی پشت چراغ قرمز هم از فرصتش برای خواندن استفاده کند. برای این‌همه است که دلم برایش تنگ می‌شود، برای مدرسه که یعنی کودکی و خواندن و شادی و دست‌های بزرگ بابا و خدایی که لایه‌لای آن دعا‌های آهنگین پیدا شده بود. برای همین است که مهر که از راه می‌رسد، در انتهای جهان هم که باشم، بازمی‌گردم به آغوش امن خاطرات هفت سالگی. ■

گزارش یک قتل

هیچ امیدی به آموزش و پرورش ندارم

انسبه مهدی بیک



سیستم آموزشی با شعار درست نمی‌شود

دیشب داشتیم برای نوهام قصه می‌خواندم و می‌دیدم که چه خوب می‌فهمد. به دخترم گفتم فکر کنم حسابی کتاب‌خوان شود. جواب داد: «شاید؛ اما باید ببینیم که آموزش و پرورش چه بلایی سرش می‌آورد.» حق با اوست. می‌شود درستی، راستی، شاد زندگی کردن و لذت مطالعه را تا قبل از شش سالگی به بچه‌ها یاد داد؛ اما در طول زندگی به حوادث و جایگاه‌هایی برخورد می‌کنند که شاید این حس در وجودشان کشته شود. با این حال در درجه اول این خانواده است که باید لذت مطالعه کردن و کتاب خواندن را به بچه یاد بدهد و بعد نوبت به آموزش و پرورش می‌رسد. ولی اگر سیستم آموزشی ما هم چنان بر مدار پاسخ درست و نمره ۲۰ حرکت کند، حتما علاقه‌مندی‌ها هم کشته می‌شود.

معلم‌ها هم مقصرند

الان در مدرسه‌ها کسی که خوب جواب معلم را بدهد و به اصطلاح یک «واو» هم جا نیندازد، نمره ۲۰ می‌گیرد. بچه‌ها هم درشان را حفظ می‌کنند تا نمره بگیرند؛ ولی از درسی که خواندند، چیزی نمی‌فهمند. کافی است به نتایج مطالعات جهانی نگاهی بیندازید تا ببینید که سر بچه‌های ایرانی چه بلایی آمده است. متأسفانه سه دوره است که بچه‌های ما از نظر سطح فهمیدن در رتبه‌های پایین جهانی قرار می‌گیرند. اگر معلمی سر کلاس رفت و به جای سوال پرسیدن، ایجاد سوال کرد، اگر پاسخ سوال‌ها را نداد تا بچه‌ها خودشان دنبال جواب بگردند و اگر همه جواب‌های درست و نادرستی را که دانش‌آموزان جمع می‌کنند تحمل کرد، آن وقت اتفاقی که باید در خانه برای علاقه‌مند کردن بچه‌ها

قرار بود برای ثبت‌نام در کلاس اول چند تا عکس با خودمان به مدرسه ببریم. از همین عکس‌های فوری که برای گرفتنش باید سرمان را توی یک کیسه می‌کردیم. عکس را که دستم دادند، دیدم این پسری که تو عکس هست، من نیستم! عکاس پرسید یعنی چی که این من نیستم؟ پیراهن من راه‌راه بود و پیراهن پسر توی عکس ساده. عکاس مدادی از پشت گوشش برداشت و دو تا خط روی پیراهن کشید و دوباره داد دستم. این هم شد عکس من برای سال اول دبستان.»



این‌ها را مصطفی رحماندوست دو سه هفته مانده به اول مهر سال ۹۳ برایم تعریف می‌کند و از ذوق و شوق و یک سال انتظاری می‌گوید که برای رفتن به کلاس اول ابتدایی کشیده. به قول خودش روزی که با کفش و لباس نو داشته به سمت مدرسه می‌رفته تا برای اولین بار روی نیمکت کلاس بنشیند، عجیب احساس «بزرگی» می‌کرده. با این حس و حالی که نسبت به اول مهر دارد؛ اما ۲۵ سال است که دیگر در موردش شعر نگفته. علامت سوال را که توی چشم‌هایم می‌بیند، می‌گوید: «چون دیگر حس بچه‌ها را برای بازگشایی مدرسه‌ها نمی‌فهمم. خوشحال‌اند؟ بدحال‌اند؟ راضی‌اند؟ ناراضی‌اند؟ دلشان می‌خواهد بخوابند؟ واقعا نمی‌دانم.»



ادامه گفت‌وگویم با شاعر صد دانه یاقوت بیشتر شبیه گزارش قتل است؛ گزارش کشتن لذت کتاب در دل و جان بچه‌ها.



به کتاب و مطالعه بیفتد، تقویت می‌شود. متأسفانه سیستم آموزشی ایران در حال حاضر چنین شرایطی ندارد و به این زودی‌ها و تنها با شعار دادن هم درست نمی‌شود. چند سال قبل کارگاهی با عنوان «سواد خواندن» برای معلم‌ها برگزار کردم تا یادشان بدهم که چطور سر کلاس درس بدهند تا بچه‌ها بفهمند.

معلمی بعد از تمام شدن کارگاه پیشم آمد و گفت: «۲۷ سال است که تدریس می‌کنم و تا الان نمی‌دانستم که باید این‌جوری درس بدهم!» به همین خاطر است که می‌گویم یکی از مشکلات اصلی و مهم ما معلم‌ها هستند.

در سیستم پرورش ما هیچ معلمی نیست که با همین حقوق معلمی بتواند زندگی‌اش را بچرخاند. اصلاً چنین طرز تفکری در بودجه‌بندی مملکت وجود ندارد که معلم هم بتواند وارد دوره‌های آموزشی شود و خودش را به‌روز کند و هم دغدغه زندگی نداشته باشد

دو دلیل برای عقب ماندگی سیستم آموزشی

سیستم آموزش و پرورش ما به دو دلیل خیلی عقب‌مانده است؛ اول این‌که گسترده است و پول ندارد. می‌گویند در بعضی کشورها، معلم‌ها خیلی بیشتر از پزشک‌ها حقوق می‌گیرند و استدلالشان هم این است که معلم پزشک را تربیت کرده و چطور باید توقع داشته باشیم که حقوق کمتری

بگیرد. اما در سیستم آموزش و پرورش ما هیچ معلمی نیست که با همین حقوق معلمی بتواند زندگی‌اش را بچرخاند. اصلاً چنین طرز تفکری در بودجه‌بندی مملکت وجود ندارد که معلم هم بتواند وارد دوره‌های آموزشی شود و خودش را به‌روز کند و هم دغدغه زندگی نداشته باشد. البته آموزش و

پرورش نسبت به ۲۰ سال قبل خیلی بهتر شده؛ اما تغییراتش خیلی کمتر از آن حدی است باید طی ۲۰ سال پیدا می‌کرده. مشکل دوم این است که مدرسه شده جای برای باز کردن دروازه‌های جدی‌زدگی. این‌جوری است که دیگر در ذهن بچه‌ها مدرسه و کتاب لذت‌بخش نیست. این روزها حتی مهدکودک‌ها هم پز دوزبانه بودن می‌دهند، چون می‌دانند که زبان در آینده برای بچه‌ها مهم است. مدرسه‌ها هم که از کلاس اول به فکر کنکور بچه‌ها هستند. همین جدی‌بازی و بزرگ‌بازی‌ها لذت درس خواندن، لذت کلاس و معلم و لذت کشف و شهودی را که قرار است سر کلاس اتفاق بیفتد، از بین برده است.

می‌خواهم «همه زندگی» را زندگی کنم

دخترم دبیرستانی بود و معدلش شده بود ۱۹/۲. من هم چقدر تشویقش کرده بودم که آفرین نمره خوبی گرفتی و اصلاً لازم نیست این همه درس بخوانی. کتاب هم بخوان و... اما یک روز مدیرشان مرا که عضو انجمن اولیا و مربیان بودم، خواست و گفت آقای فلائی متوجه شدید که دخترتان نفر پنجاه‌وهفتم مدرسه شده؟! مانده بودم چه جوابی بدهم. گفتم به من چه؟ به خودش بگویند. دخترم را که صدا زدند، در جواب مدیرشان گفت: شما می‌خواهید من فقط درس بخوانم؛ ولی من می‌خواهم زندگی کنم و تنها یک بخش از این زندگی، درس خواندن است. این حرف برای آن مدیر خیلی سنگین بود. دخترم که رفت بیرون، لیست نمرات را گرفتم و گفتم خانم مدیر فاصله بین نفر اول تا نفر پنجاه‌وهفتم فقط سه‌دهم است و شما به خاطر این سه‌دهم پدر بچه‌ها را درآوردید. امروز دخترم دکترای نانو تکنولوژی دارد و خدا را شکر که زن موفقی هم هست؛ ولی این سیستم آموزشی اصلاً درست نیست.



درسی که ایتالیا به من داد

سفر ۲۵ روزه‌ای به دو، سه تا کشور خارجی داشتیم و واقعا دلم برای دیدن بچه‌ها تنگ شده بود. یک روز در ایتالیا همین‌طور که از پنجره هتل بیرون را نگاه می‌کردم، یک ماشین زرد دیدم که یک عده بچه از توی آن بیرون آمدند و وارد ساختمانی شدند. فهمیدم آن‌جا مدرسه است. زود شال و کلاه کردم و با هر ضرب و زوری بود، خودم را به رئیس مدرسه رساندم. گفتم من نویسنده و شاعر هستم، دلم برای بچه‌ها تنگ شده و می‌خواهم زنگ تفریح از این پنجره بازی بچه‌ها را تماشا کنم. قبول کرد و سفارش قهوه داد. در این مدت چند تا تلفن هم زد. سه ربعی که گذشت، دیدم که یک آقای ایرانی آمد که پدر یکی از دانش‌آموزان آن مدرسه بود. مدیر مدرسه به من گفت بچه‌ها را توی حیاط مدرسه

جمع می‌کنیم تا تو برایشان یک قصه ایرانی بگویی و این آقا هم ترجمه کند. عجب فکری به ذهن این مدیر رسیده بود! آن روز در آن مدرسه ایتالیایی کلاس و درس و مشق تعطیل شد تا من قصه نخودی را برای بچه‌ها تعریف کنم. در آخر هم گچ‌های رنگی را بین بچه‌ها تقسیم کردند تا داستان نخودی را کف حیاط مدرسه نقاشی کنند. این درسی بود که در ایتالیا گرفتم. حالا هم گاهی که شعری می‌گویم و دلم می‌خواهد اول بچه‌ها بشنوند و اظهار نظر کنند و بعد چاپش کنم، به یک مدرسه می‌روم و می‌گویم که می‌خواهم برای بچه‌ها شعر بخوانم. هر چند مدیر مدرسه باید خیلی آوانگارد باشد که قبول کند و نخواهد با اداره هماهنگ کند و مجوز بگیرد...

دچار یک حواس‌پرتی همگانی

شدیم

می‌خواهم یک حرف خیلی خیلی خودمانی و غیرفنی بزنم: کسی که کاری را انجام می‌دهد، باید حواسش به آن کار باشد. خیلی از مردم و مسئولان یک جایی نشستند، ولی حواسشان یک جای دیگر است. طرف پشت میز اداره کل آموزش و پرورش نشسته، به فکر این است که وزیر شود یا ساخت‌وساز کند و پول در بیاورد. معلم سر کلاس می‌رود، فکرش جای دیگری است. اصلا وضعیتی به وجود آمده که محصل هم سر کلاس می‌رود، اما حواسش یک جای دیگر است. خب ما باید از این حواس‌پرتی‌های عمومی و همگانی چه انتظاری داشته باشیم؟ ■

در ادامه تراژدی زمین

تراژدی آب

مریم ارباب‌زاده

(دانشجوی دکتری محیط زیست و منابع طبیعی دانشگاه میشیگان)



در ادامه بحث تغییرات آب‌وهوایی که در شماره قبل به آن پرداختیم، در این شماره نگاهی داریم به تاثیر این تغییرات بر سیستم آبی. این که چگونه فعالیت‌های بشری، باعث تولید افزایش گازهای گل‌خانه‌ای و به تبع، گرم شدن کره زمین، ذوب شدن یخ‌ها، بالا رفتن سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها و در نهایت سبب آلودگی آب و هوا شده است. اهمیت این موضوع با توجه به بحران قابل لمس کم آبی در سرزمینمان آشکار است.

علل گوناگونی که بر افزایش استفاده از ذخایر

آبی موثر هستند:

افزایش جمعیت: افزایش جمعیت به معنای افزایش تقاضای بیشتر برای آب است.

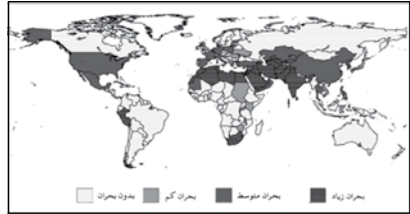
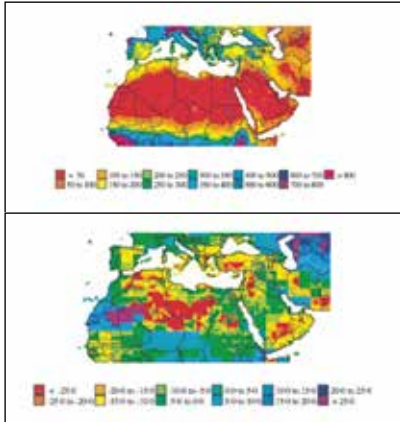
تراکم جمعیت: هم‌اکنون جمعیت جهان، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، بیشتر در شهرهای بزرگ متمرکز است و این موضوع، دو تأثیر عمده بر منابع آبی دارد. اول این که مصرف آب در مناطق شهری بیشتر از روستاها می‌شود. به‌طور مثال آب در شهرهای بزرگ لوله‌کشی می‌شود که این خود باعث افزایش نشت و هدر رفتن آب می‌شود. دوم آن که افزایش تراکم تقاضا در یک منطقه باعث افزایش فشار بیشتر بر ذخایر آبی آن منطقه می‌شود.

تغییرات صنعتی و افزایش آبیاری:

پیشرفت‌های صنعتی، نیاز به آب را بیشتر می‌کند. به‌طور مثال در اروپا با بهینه ساختن صنایع، آب با بازدهی بیشتری مصرف می‌شود. از سوی دیگر افزایش مناطق کشاورزی باعث افزایش مصرف آب می‌شود، که با افزایش بازدهی در آبیاری می‌توان تا حدی از آن جلوگیری کرد. متوسط بازدهی جهانی در مصارف کشاورزی برابر با ۴۰ درصد گزارش شده است و این به آن معناست که بیش از نیمی از آب اختصاص داده‌شده به این بخش هیچ‌گاه برای تولید محصولات غذایی مصرف نمی‌شود. در ایران ۹۰ درصد آب مصرفی، برای مصارف کشاورزی استفاده می‌شود و بازدهی در آبیاری به دلیل استفاده از روش‌های سنتی بین ۱۵ تا ۳۶ درصد است. شکل ۱ بحران‌های آب پیش‌بینی شده در سال ۲۰۲۵ را در دو وضعیت نشان می‌دهد؛ بحران آب به دلیل تغییرات آب‌وهوایی و بحران آب بدون تغییرات آب‌وهوایی. همان‌طور که مشاهده می‌شود، ایران جزو کشورهای است که با بحران شدید آبی مواجه است و تغییرات آب‌وهوایی این بحران را تشدید می‌کند. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که در فصول خشک،

مهم‌ترین موضوع در رابطه با تأثیر تغییرات آب‌وهوایی، افزایش دمای هوا بر اثر افزایش گازهای گل‌خانه‌ای است. اما شاید مهم‌ترین اثر این تغییرات، نه بالا رفتن درجه هوا، بلکه تغییرات در میزان تبخیر، بارش و رطوبت خاک باشد که از مهم‌ترین عوامل در مدیریت و برنامه‌ریزی منابع آبی هستند. گرم شدن کره زمین به دلیل افزایش گازهای گل‌خانه‌ای، روی چرخه آب اثر زیادی می‌گذارد و میزان و کیفیت ذخایر آبی و به‌تبع، تقاضا برای آب تا حد زیادی تحت تأثیر این تغییرات قرار می‌گیرد. جریان چرخه آب با افزایش میزان تبخیر و بارندگی به دلیل گرم شدن هوا، تشدید شده، اما این بارش اضافه‌شده به صورت نامتعادل در کره زمین پخش می‌شود. به گونه‌ای که برخی از نقاط زمین در طول سال با کاهش شدید بارش یا تغییرات آب‌وهوایی زیاد مواجه می‌شوند. هم‌چنین تغییرات در بارندگی، باعث تغییر در زمان و شدت سیل‌ها و خشک‌سالی‌ها می‌شود و بر شرایط ابرها، رطوبت خاک و میزان بارش برف اثر می‌گذارد. تغییرات آب‌وهوایی تنها یکی از عواملی است که بر ذخایر آبی و مدیریت آن‌ها تأثیر می‌گذارد. به‌طور کلی، این عوامل موثر شامل دو سطح تولید و تقاضاست. در سطح تولید، فشارهای ناشی از تغییرات آب‌وهوایی باعث کاهش یا افزایش میزان آب در دسترس می‌شود. هم‌چنین عوامل محیط زیستی مانند آلودگی هوا میزان آب قابل استفاده را کاهش می‌دهد. از طرف دیگر، فشارها در سطح تقاضا، شامل افزایش و تراکم جمعیت است که تقاضا برای مصارف خانگی، صنعتی و کشاورزی را بالا می‌برد. طبق تخمین‌های سازمان ملل، تقریباً یک‌سوم جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که کم‌وبیش با بحران آب مواجه هستند و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۵ میلادی، به دلیل افزایش جمعیت و افزایش مصرف آب، این جمعیت به دوسوم جمعیت جهان در آن زمان برسد.

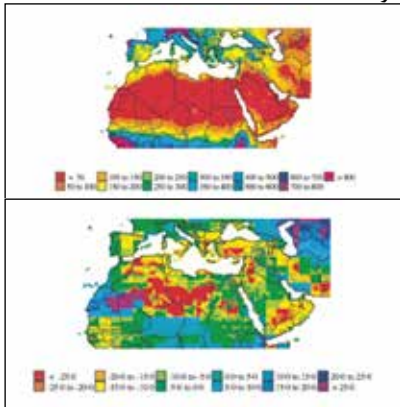
در سال ۲۰۲۵ میلادی شمال آفریقا و مناطقی از مصر، عربستان سعودی، ایران، سوریه و اردن با کاهش ۲۰ تا ۲۵ درصدی بارش باران مواجه می‌شوند. این کاهش بارندگی با افزایش ۲ تا ۲.۷۵ درجه سانتی‌گرادی هوا همراه است.



شکل ۲. الف) میزان متوسط سالانه بارندگی در سال‌های بین ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۰ میلادی به میلی‌متر (ب) درصد تغییرات در میزان بارندگی در سال ۲۰۵۰ میلادی از سوی دیگر، در شکل ۳. الف) متوسط دمای هوای ایران (درجه سانتی‌گراد) بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۰ میلادی قابل مشاهده است. و شکل ۳. ب) میزان تغییرات پیش‌بینی شده در دمای ایران را در سال ۲۰۵۰ نشان می‌دهد. همان‌طور که مشاهده می‌شود، مناطق مختلف ایران با تغییرات دمایی برابر با ۱.۲۵ تا ۲.۷۵ درجه سانتی‌گراد در سال ۲۰۵۰ میلادی مواجه خواهند شد.



شکل ۱. الف) نحوه توزیع کشورها در چهار وضعیت بحران آبی، بدون تغییرات آب‌وهوایی در سال ۲۰۲۵ (ب) بحران‌های آبی کشورها، به دلیل تغییرات آب‌وهوایی در سال ۲۰۲۵ با توجه به آب‌وهوای نیمه‌خشک ایران، کشور ما جزو فقیرترین مناطق از نظر ذخایر آبی به حساب می‌آید، به گونه‌ای که بیشتر مناطق کشور با کمبود ذخایر آبی مواجه است. شکل ۲. الف) میزان متوسط سالانه بارندگی در سال‌های بین ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۰ میلادی به میلی‌متر را نشان می‌دهد. و شکل ۲. ب) درصد تغییرات بارندگی را در سال ۲۰۵۰ میلادی نشان می‌دهد. همان‌طور که در شکل‌ها مشاهده می‌شود، ایران جزو کشورهایی است که دارای بارش سالانه کم است و این مقدار با توجه به تغییرات آب‌وهوایی در سال ۲۰۵۰ میلادی در بسیاری از مناطق کشور کمتر هم می‌شود.



تامین این آب ممکن است در آینده با قیمت و هزینه‌های مادی و زیست‌محیطی بالاتری همراه باشد. در برنامه‌ریزی‌ها بایستی تاثیر تغییرات آب‌وهوایی بر ذخایر آبی، افزایش جمعیت و نیازهای جوامع در نظر گرفته شود و اهداف استفاده از منابع آبی به گونه‌ای طراحی شوند که پایدار بوده و در یک بازه زمانی مشخص قابل دستیابی باشند.

راه‌کارهای نوآورانه منابع آبی می‌تواند شامل راه‌های جدید برای جمع‌آوری آب باران، نمک‌زدایی از آب دریا به وسیله تبخیر توسط انرژی‌های تجدیدپذیر نظیر انرژی باد و انرژی خورشید، تولید بارش توسط افزایش باروری ابرها، ذخیره‌سازی آب‌های سطحی و زیرزمینی و گسترش محصولات کشاورزی که قادرند با آب شور و کم‌هزینه آبیاری شوند، باشد. در زمینه آبیاری، استفاده از سنسورهای متصل به سیستم‌های کامپیوتری می‌تواند میزان جریان آب در لوله‌ها را کنترل کند و آبیاری در شب می‌تواند باعث کاهش تبخیر و افزایش بازدهی شود. به‌طور کلی افزایش بازدهی در مصرف آب و مدیریت تقاضا می‌تواند مصرف آب شهری، خانگی و صنعتی را کنترل کند. ■

منابع:

- R. Ragab, et al. "Climate change and water resources management in arid semi-arid regions: prospective and challenges for the 21st century", Biosystems engineering, vol. 81. Nov 2001.
- N. W. Arnell, "Climate change and global water resources", Global Environmental Change, vol. 9, June 1999.
- K. Abbaspour, et al. "Assessing the impact of climate change on water resources in Iran", Water Resources Research, vol. 45. Oct 2009.

شکل ۳. الف) میزان متوسط دما در سال‌های بین ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۰ میلادی به درجه سانتی‌گراد (ب) تغییرات دمایی بارندگی در سال ۲۰۵۰ میلادی

با توجه به شواهد موجود، برای تامین تقاضای آب در قرن پیش رو، باید روش جدیدی برای مصرف آب طراحی شود، به گونه‌ای که تامین آب از مجراهای مختلف با بازدهی بالا صورت گیرد. هم‌چنین استفاده از منابع غیرمتداول آبی، نظیر آب‌های بازیافت‌شده، آب دریاها و آب‌نمک زدوده‌شده افزایش یابد. مدیران منابع آبی بایستی توجه ویژه به آسیب‌پذیری سیستم‌های آبی نسبت به پیامدهای احتمالی تغییرات آب‌وهوایی را در دستور کار خود قرار دهند. همکاری بین مسئولان و محققان این امکان را فراهم می‌کند تا در مورد تغییرات آب‌وهوایی و تاثیر آن بر ذخایر آبی اطلاعات به‌روزی در اختیار هر یک از آن‌ها قرار گیرد. واقعیت این است که در گذشته فرض بر این بوده که شرایط آب‌وهوایی در آینده تغییری نخواهد کرد. به همین علت، سیستم‌های تامین آب بر اساس این فرض طراحی شده‌اند. سدها طبق جریان آب موجود در رودها، و اندازه و شدت سیل‌ها و خشک‌سالی‌های موجود اندازه‌گیری و ساخته شده‌اند. مخازن طبق چرخه آبی گذشته ساخته شده‌اند و سیستم‌های آبیاری با توجه به اطلاعات تاریخی از درجه هوا، دسترسی آب و میزان نیاز محصولات کشاورزی به آب طراحی شده‌اند. در صورتی که این اطلاعات مربوط به گذشته نمی‌تواند راهنمای خوبی برای شرایط چرخه آبی در زمان حال و آینده باشد. مجمع بین دولتی تغییرات آب‌وهوایی در گزارش سالانه خود از مدیران سیستم‌های آبی خواسته تا بر اصول مهندسی و طراحی سیستم‌های آبی، قوانین اجرایی و سیاست‌های آبی خود تجدیدنظر کنند. با افزایش جمعیت، نیاز به آب برای تامین ابتدایی‌ترین نیازها و خواسته‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی افزایش می‌یابد.

گفت‌وگو با دکتر محمود شیخ زین‌الدین درباره اقتصاد و شرکت‌های دانش‌بنیان

تصمیم سخت؛ نفرین نفت

سپیده سرمدی

گفت‌وگو

گفت‌وگوی ما با دکتر محمود شیخ زین‌الدین، درباره تجاری‌سازی ایده‌ها، شرکت‌های دانش‌بنیان و اهمیت عرضه و تقاضا و نوآوری و... پیش از آن شروع شد که ما سوالی را مطرح کنیم. دستگاه ضبط صوت را روشن کردیم تا از صحبت‌هایش جا نمانیم و معاون نوآوری و تجاری‌سازی فناوری معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور، این‌گونه مدخل بحث را به رویمان گشود:

توسعه شرکت‌های دانش‌بنیان مطالبه راس هرم نظام، تکلیف اسناد بالادستی، آرزوی متخصصان و اهل علم، ضرورت اقتصادی و یک الزام زیست‌محیطی است. این‌طور نیست که ما آن را انتخاب کنیم یا نه. درحقیقت به جمیع جهات ملزم به انجام آن هستیم. به خیلی از استان‌ها که سفر می‌کنم، این پرسش را مطرح می‌کنم که به نظر شما بیست سال دیگر چرخ اقتصاد شهر و استان شما را چه چیزی می‌چرخاند. این سوال خیلی مهمی است که معمولا کسی برایش جوابی ندارد. اصلا کسی به این موضوع فکر نمی‌کند. این در حالی است که کل کشور ما دیگر راهی غیر از توسعه فناوری‌های دانش‌بنیان ندارد.

■ بحث را از همین‌جا شروع کنیم.

مشکل کجاست؟ یعنی شرکت‌های دانش‌بنیان که به تعبیر شما ضرورت است و در اسناد بالادستی هم آمده و ظاهرا به لحاظ حقوقی هم مشکل ندارند، موانع جدی‌شان کجاست؟

مانع اصلی‌اش این است که ما عادت نکرده‌ایم کار کنیم تا درآمد داشته باشیم. ما عادت نکرده‌ایم که روی توانمندی‌هایمان ثروت کشور را زیاد کنیم. برای همین اصلا فارغ‌التحصیل می‌خواهیم چه کار؟ نخبه می‌خواهیم چه کار؟ آدم درس خوانده و اهل فکر و دانشمند به چه دردمان می‌خورد؟ ما عادت کرده‌ایم برای تأمین درآمدمان نفت بفروشیم. با همین نفت هزینه‌های زمان جنگ را تأمین می‌کنیم. بعد از جنگ، با همین نفت سازندگی می‌کنیم، با نفت اصلاحات اجتماعی و سیاسی می‌کنیم. مناطق محرومان را با همین پول نفت می‌سازیم و همه شاکله اقتصادی‌مان را نفت ساخته است. شما مقایسه کنید درآمد نفتی کشورمان را با کشورهایی که نفت ندارند اما درآمد دارند و درآمدشان هم بالاست. ولی ما نه. درآمد بدون نفتمان را ببینید در سال چقدر است؟! یعنی در سال چقدر کار می‌کنیم؟! در حوزه

علم و فناوری هم هر کاری که انجام گرفته، فقط در حوزه عرضه محصولات دانش‌بنیان بوده است. برای ایجاد تقاضا کاری نکردیم. درواقع اصلا تقاضایی نیست. تقریبا در سال ۸۰ میلیارد دلار واردات داریم. (این آمار غیررسمی است). حدود ۵۵ میلیارد دلار از مبادی رسمی می‌آید و می‌گویند حدود ۲۵ میلیارد دلار از جاهای دیگر. حالا این ۸۰ میلیارد دلار که می‌شود ۲۸۰ میلیارد تومان چه بازار بزرگی است. بخش عمده‌ای از این محصولات در حوزه اقتصاد دانش‌بنیان تعریف می‌شود، اما مسئله این‌جاست که عرضه ما در داخل مطابق با تقاضا تعریف نشده. ما برای محصولات دانش‌بنیان ایجاد تقاضا نکرده‌ایم، و به همین جهت کسی نیست که از ما بخرد. ناچار باز سراغ پول نفت می‌رویم تا اقتصادمان بچرخد.

چندین سال پیش - فکر می‌کنم اواخر دوره سازندگی بود- مطرح شد که ما کم‌کم باید از نفت فاصله بگیریم و به سمت اقتصاد غیرنفتی حرکت کنیم. مسئولان عالی‌رتبه هم همین را تأکید و تأیید کردند، منتها هیچ اتفاقی نیفتاد. مثلا گفتند دولت را کوچک کنیم، وابستگی‌مان را به نفت کم کنیم، هم به لحاظ نظری و هم عملی، حتی راهکار هم برایش اندیشیدند. نشستند برنامه‌ریزی کردند، ولی متأسفانه در عمل ما نه‌تنها از اقتصاد نفتی فاصله نگرفتیم، بلکه وابستگی‌مان به نفت آن‌قدر زیاد شده است که الان بعد از چند روز تحریم، گرفتار می‌شویم و برای خلاصی از این گرفتاری اقتصاد مقاومتی مطرح می‌شود. اما در عمل کافی است در این شهر راه بروید، تا هیچ نشانی از مقاومت یا اقتصاد مقاومتی نبینید.

تا وقتی ما آن منبع راحت درآمد را داریم، سخت است برویم سراغ چیز دیگر. مثل این‌که شما گرسنه باشید، یک آشپزخانه پر از غذا هم باشد، بعد بگویند از این نخور. خیلی کار سختی است. شما هفت دلار خرج می‌کنید، ۱۰۰ دلار نفت می‌فروشید. کدام



فعالیت اقتصادی این قدر سود دارد؟ حالا شما می‌گویید از این بگذر، چند میلیون دلار خرج کن یا فارغ‌التحصیل دانشگاهی تاپ و متوسط داشته باش، شرکت بز، تولید کن، بعد بفروش. اصلا سازوکارهای ما برای چنین چیزی طراحی نشده است. شما به کسی دیگر به جز مهندس ساختمان به‌زور می‌گویید مهندس. به کسی غیر پزشک خیلی سخت است که بگویید دکتر. چرا؟ چون این مسیری بوده که ما بیش از ۱۰۰ سال است که به آن عادت کرده‌ایم. بالاخره صنعت در این کشور تاریخی دارد و قیل از نفت هم صنعتی بوده.

■ البته ما به نسبت همه کشورها زودتر هم شروع کردیم.

اما ادامه ندادیم. یعنی ما یک صنعت قبل از نفت هم داشتیم که لابد خیلی ابتدایی بوده. من نمی‌خواهم رویش بحث کنم، ولی این همان چیزی است که به آن می‌گوییم Resource Curse؛ نفرین منابع. این است که گرفتارش هستیم. اگر بخواهیم از این دور شویم، باید تصمیم‌های سخت بگیریم.

■ به نظر می‌رسد این تصمیم‌گیری سخت که شما می‌فرمایید، خیلی تعیین‌کننده است.

بله و این تصمیم‌ها نه در حوزه علم و فناوری، که در عرصه‌های دیگر باید اتخاذ شود؛ در حوزه اقتصاد کلان، در حوزه صنعت، در حوزه کارهای اقتصاد و مدیریت. فرض کنید کسی آمده و کاری را غلط انجام داده، بعد شما یقه دیگری را بگیر که الا و لاید این را درست کن. می‌گوید کار من نیست، راه‌حلش دست من نیست. خب نمی‌تواند. در حوزه علم و فناوری آن‌جا که اعتماد کردیم، چون نیاز داشتیم، تقاضا ایجاد کردیم، جواب هم گرفتیم. در حوزه دفاعی حوزه هسته‌ای جواب گرفتیم. در حوزه دفاعی جواب گرفتیم. در حوزه دارو و هر جا که تحریم فشار آورده، جواب گرفتیم. نمی‌گوییم الزاما اقتصادی و سودآور هم بوده، ولی دست کم به این نتیجه می‌رسیم که مشکل

تکنیک و فن نیست. عرض من این نیست که ما نیازهای علمی و به‌خصوص پایه‌ای یا طراحی پایه‌مان را می‌توانیم رفع کنیم. اتفاقا مشکلات ریز مهندسی بسیار بسیار زیاد داریم که خیلی جاها هم به روی خودمان نمی‌آوریم، ولی مسئله این است که اصلا به این مرحله نمی‌رسیم. برای این که تقاضایی نیست. ما مشکل‌مان این است که تصمیم‌های سخت نمی‌توانیم بگیریم. من می‌ترسم به آن‌هایی که تصمیم سخت نمی‌گیرند، بربخورد. ولی ما می‌رویم در مجلس می‌نشینیم و نمایندگان محترم مجلس به‌درستی به ما می‌گویند که شما مکلفید قانون حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان را اجرا کنید. قانون بسیار خوبی است و واقعا باید تشکر کرد از مجلس که یک چنین قانونی تصویب کرده. مشکل اما هم‌چنان گرفتن تصمیم‌های سخت است. تصمیم سخت این است که انرژی نباید سوبسید داشته باشد، یعنی آن غذای آماده را نباید بخوریم. وقتی انرژی سوبسید دارد، شما موتور هیبریدی می‌خواهی چه کار؟

■ این را که می‌فرمایید، برای فناوری تقاضا نیست؛ می‌شود کمی بیشتر توضیح بدهید؟

عدم وجود تقاضا دو دلیل دارد. یا واقعا به فناوری نیاز نداریم، به این معنی که احساس نیاز نمی‌کنیم، یا نیاز داریم، اما نیازمان را از یک جای دیگر رفع می‌کنیم. دلیل این بی‌نیازی این است که منابع بین نسلی در ذهن ما ارزش ندارد. یعنی اگر از نفت بگذریم و به موضوعات دم‌دست‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم که هوا، آب، دریاچه ارومیه، زاینده‌رود و... ارزش لازم را برای ما ندارند، وگرنه به این سادگی که نمی‌گذاشتیم از بین بروند. ممکن است بگویند که درکش برای ما سخت است که ۱۰ سال دیگر نفت نداشته باشیم. وقتی این برای شما قیمت نداشته باشد، آن وقت می‌توانید ماشینی مصرف کنید که محیط زیست را آلوده کند. بنزین را به جای سه لیتر در ۱۰ کیلومتر، ۱۰ لیتر مصرف کنید. یک

وقت هم یک جایی احساس نیاز هست، اما شما آن را از جای دیگر رفع می‌کنی، چون پول داری و دلیلی نمی‌بینی که بخواهی زحمت بکشی. آن که آن طرف نشست، سال‌ها تلاش کرده، تیراز بالا هم تولید کرده و ارزان‌تر هم به شما می‌دهد و شما حتی نمی‌توانی با او رقابت کنی. استراتژی ما هم هرگز بر مبنای فعالیت عموم مردم برای تأمین نیاز و ایجاد ثروت نبوده است. بخش خصوصی لاغر و ضعیف است. لیست بهترین شرکت‌های ایران را نگاه کنید، ببینید در چندتای اول چه تعداد خصوصی هستند؟!

■ به نظر شما وقتی ما این زیرساخت‌ها را نداریم، شرایط را نداریم، تاکید بر این شرکت‌های دانش‌بنیان کار را خراب‌تر نمی‌کند؟

این نکته شما درست است، اما راه‌حلی که ما داریم، این است که به هر دو تا موضوع توجه جدی کنیم؛ هم به موضوع عرضه هم به موضوع تقاضا. نخست باید شروع کنیم به گرفتن تصمیم‌های سخت. سوبسید دادن و یارانه به معنای پول تزریق کردن به جامعه، این‌ها تصمیم‌های عامه‌پسند است. من هم می‌دانم برای هر کسی که می‌خواهد تصمیم‌های سخت بگیرد، تبعات جدی در پی خواهد داشت. نگرانی شما هم نگرانی بجا و درستی است. می‌گویید که شماها تازه دارید به مشکل اضافه می‌کنید. اما ما باید دو تا کار را با هم انجام دهیم و داریم برایش تلاش می‌کنیم. یعنی در معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری الان عمده استراتژی‌های ما معطوف به ایجاد تقاضاست که کار سختی هم هست.

■ مگر نه این که تقاضا هم باید از جانب بخش خصوصی باشد؟

نه، تقاضا برمی‌گردد به آن تصمیم‌های سختی که گفتیم. اگر تقاضا می‌خواهیم، باید تصمیم سخت بگیریم. برای رسیدن به این تقاضا، انرژی نمی‌تواند با قیمت غیرواقعی عرضه شود. چون وقتی انرژی ارزان است، بسیاری از فعالیت‌های

فناوری اقتصادی نخواهد بود. این تصمیم‌ها را باید در حوزه سیاست‌گذاری بگیریم. همین الان ما لایحه خروج از رکود اقتصادی را داریم. لایحه خروج از رکود غیر از این که به کالای معمول توجه دارد، باید تلاش کند تا خروج از رکود به روش‌هایی باشد که نیاز به تزریق منابع نداشته باشد. مثلاً در بهینه‌سازی مصرف انرژی نباید منابع زیادی مصرف کنی، اما بهره‌وری را بالا ببری. این‌جا باید به نوآوری تکیه کنی. می‌توانی برای این که فعالیت به وجود بیاوری، پول تزریق کنی، مثلاً تسهیلات بدهی که مردم بروند کالای با بهره‌وری بالا بخرند.

■ حالا هم همین اتفاق در بهینه‌سازی می‌افتد، ولی سوال این است که در مقابل هزینه‌ای که کردیم، چقدر عایدی داشتیم؟

ببینید، این که ما چه کردیم، بحث دیگری است، ولی نفس بهینه‌سازی این است که مثلاً می‌آییم یک سرمایه‌گذاری می‌کنیم، ولی عوضش مصرف گاز را پنج درصد کم می‌کنیم. این مصرف پنج درصد در طولانی مدت ۱۰ برابر این سرمایه‌گذاری به من جواب می‌دهد.

■ ولی در عمل که اتفاق نیفتاده.

حالا این بحث را که بهینه‌سازی چطور عمل کرده، بگذاریم کنار. می‌خواهم بگویم ما الان فرصت‌هایی داریم که به ما اجازه می‌دهد آن چیزی که شما می‌گویید، تأمین شود. الان ما می‌توانیم تقاضا ایجاد کنیم. تقاضا ایجاد کردن مصداق داغ

تا وقتی ما آن منبع راحت درآمد را داریم، سخت است برویم سراغ چیز دیگر. مثل این که شما گرسنه باشید، یک آشپزخانه پر از غذا هم باشد، بعد بگویند از این نخور. خیلی کار سختی است. شما هفت دلار خرج می‌کنید، ۱۰۰ دلار نفت می‌فروشید. کدام فعالیت اقتصادی این قدر سود دارد؟



سروکار داریم. الان الی ماشالله ما داریم سویچ وارد می‌کنیم.

■ ما الان گوشی تلفن همراه هم می‌سازیم.

به نظر من اتفاقا نباید گوشی تلفن بسازیم. تفاوتش با مثالی که درباره گوشی‌ها زدم، این است که آن یک تولید پایدار است که خیلی هم اتفاق نمی‌افتد. ما به دلیل سرعت رقبا در تولید فناوری‌های نوین نمی‌توانیم در این عرصه رقابت کنیم. من نقل می‌کنم از مدیرعامل بوتان. یکی به او گفته بود چرا ساخت مایکروفر را شروع کردی اما ادامه ندادی؟ گفت برای این که از پس جنس چینی بر نمی‌آدم. برای من ارتقای مدل یک مایکروفر دو، سه سال طول می‌کشید، در همین مدت رقیب چینی‌ام شش تا مدل جدیدتر روانه بازار می‌کرد. ولی با پکیج من او نمی‌تواند رقابت کند. نمی‌تواند در روستاهای گیلان نماینده تعمیر و نگهداری و نصب بفرستد. اما الان در هر شهری که بگویید، یک آدم فنی برای نصب و نگهداری و خدمات پس از فروش دارم. از این دست مثال‌ها بسیار داریم؛ از نیازهایی که داریم از بیرون رفع می‌کنیم و در داخل قابل تامین است. برگردم به بحث شرکت دانش‌بنیان. می‌گویم بستر ورود به اقتصاد دانش‌بنیان یک بستر سیاسی، اقتصادی و از بعد دیگر اجتماعی است. یعنی صرفا موضوع علمی و فناوری نیست. شما تا وقتی دارید محصول علمی یا مقاله پژوهشی تولید می‌کنید، خودتان هستید و آزمایشگاه و دانشجوی دکترایتان و البته یک مقدار تجهیزات و وسایلی که با آن کار می‌کنید. اما وقتی می‌رسید به محصول، به واقعیات دیگری هم برمی‌گردد که جنبش اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. این جاست که ما باید آن تصمیم‌های سخت را بگیریم. باید به کیفیت این محصولات فکر کنیم، باید برای دادن تضمین‌های لازم به مصرف‌کننده فکری داشته باشیم، باید فکر به

داغش لایحه خروج از رکود تورمی است. برای این که از رکود بیرون بیاییم، راه‌هایی پیش رو داریم. می‌توانیم منابع مالی در اختیار مردم بگذاریم که بروند خرید کنند، اما این تورم هم ایجاد می‌کند. یا این که می‌توانیم حرکت‌های اقتصادی انجام دهیم که با تزریق پول نباشد، اما منجر به افزایش بهره‌وری شود. تکیه کنیم بر نوآوری؛ یعنی بهینه‌سازی انجام دهیم، بدون این که پول اضافی خرج کنیم. این معنی‌اش این نیست که سرمایه‌گذاری اولیه نمی‌خواهد. مثلا می‌گویم اگر الان بخاری گازی تان راندمانش ۶۵ درصد است، این را برسانید به ۸۰ درصد، حتما یک مقداری پول باید هزینه کنی، ولی آن عدد، عدد بزرگی نیست. چون می‌بینی در نتیجه‌اش همان قدر که در مصرف گاز صرفه‌جویی می‌کنیم، همان قدر می‌توانیم صادرات را بالا ببریم. این‌جا ما باید به نوآوری توجه کنیم، ولی نوآوری چیزی نیست که یک ساله جواب بدهد. متاسفانه یا خوش‌بختانه این‌ها چیزهایی نیست که سریع جواب بدهد.

■ اصلا خود این لایحه، مثال خوبی است؛ لایحه‌ای که می‌خواهد ما را از رکود بیرون بیاورد، ولی خودش محتاج طی کردن پروسه‌ای قانونی است که حداقل چند ماه طول می‌کشد.

بله، برنامه‌ریزی‌اش هم همین‌طور. از طرفی عمده فعالیت‌های اقتصادی‌مان اگر هم دولتی نیست، تحت اختیار دولت است. یعنی ما خریدهای عمده‌مان کجاست؟ نفت، بهداشت، ارتباطات و امثال این‌هاست. خریدار این‌ها دولت است. اما از سوی دیگر الان ما یک فرصت هم داریم که در حوزه شرکت‌های دانش‌بنیان است. خود همین تلاشی که دارد می‌شود، باید کمی ملموس‌تر شود. ما ظرفیت علمی مناسب داریم که این علمان را تبدیل به محصول دانش‌بنیان کنیم و بگوییم ما می‌توانیم فلان محصول را در ایران بسازیم. مثلا در حوزه ارتباطات، آنتن‌های بی‌تی‌اس، سویچ‌هایی که ما در شبکه با آن

اصطلاح نحوه به کارگیری و تسهیل برگزاری مناقصه‌ها باشیم تا بتوانیم از داخلی‌ها استفاده کنیم. از آن طرف هم حالا این که شرکت‌های دانش‌بنیان دارند زیاد می‌شوند، این یک مطالبه عمومی هم به وجود می‌آورد.

■ این زیاد شدن بعضاً بی‌روبه به خاطر تسهیلاتی که شما در اختیارشان می‌گذارید، نیست؟

یکی از تبعات تسهیلات دادن این هست، ولی از آن که بگذریم، ما قبل از این که این تسهیلات را بدهیم، در یک بازه ۱۰ ساله در پارک‌های علم و فناوری، ۳۶۰۰ شرکت دانش‌بنیان به وجود آوردیم و خیلی هم تسهیلاتی نمی‌دادیم. اما این عمل در راستای فشار توسعه علمی بود نه در راستای نیاز بازار. اما غیر از بحث فناوری، خود شرکت‌های دانش‌بنیان یک نهاد اجتماعی است. اصلاً شرکت یک نهاد اجتماعی است. به عنوان یک نهاد اجتماعی این تبدیل می‌شود به یک حرکت اجتماعی و شاید خود همین‌ها هم بتوانند باعث شوند که آن تغییر نگاه و تغییر پارادایمی که نیاز داریم، کمک کند. این که برای مثال تعداد نمونه‌ها زیاد شود؛ نمونه‌هایی که محصول قابل رقابت با نمونه خارجی دارند، حداقل بیایند جلو و بگویند نمونه ما ۲۰ درصد گران‌تر از نمونه خارجی، یا هم قیمت نمونه خارجی است. ولی این مشکل هم هست که الان اساساً خیلی چیزی برای عرضه نیست.

■ در حوزه رقابت مشکل دیگر خود دولت است که با بخش خصوصی رقابت می‌کند.

این یک موضوع عام است و در حوزه دانش‌بنیان از این هم حساس‌تر است. یک شرکت دولتی یا حتی عمومی، خیلی از ریسک‌هایی را که ممکن است یک شرکت خصوصی برای افزایش بهره‌وری‌اش داشته باشد، ندارد. ضمن این که بخش خصوصی از دولت جا می‌ماند. خیلی از خریدهایمان را شرکت‌های بزرگ وابسته به دستگاه عمومی و دولتی انجام می‌دهند. خریدار محصول

دانش‌بنیان که آدم‌هایی از توی خیابان نیستند. طبیعتاً خیلی از این تجهیزات گران‌قیمت چیزهایی است که خریدارانش شرکت‌ها و شرکت‌های وابسته به دولت یا مجموعه‌های عمومی هستند. اما شما به عنوان کسی که مدیر عامل هستی، هزار تا ریسک داری. اگر خصوصی باشی، راحت‌تر می‌توانی این ریسک را بکنی، چون اولاً خیلی به کسی پاسخ‌گو نیستی، ثانیاً اگر این ریسک شما جواب داد، درآمد و عواید شخصی شما بالا می‌رود. حالا اگر شما ریسک‌پذیر باشید، ولی حاصل

این ریسک توی جیب شما نرود، اصلاً چرا باید ریسک کنی؟ ولو این که شجاعتش را هم داشته باشی. آدم محافظه‌کار هم وقتی با کاری مواجه شود که ریسکش کم باشد ولی عایداتش خیلی زیاد، طبیعی است که وارد می‌شود. بعضی وقت‌ها ما خیلی راحت مجموعه‌های دولتی را متهم می‌کنیم که چرا خرید داخلی نمی‌کنند.

واقعیتش این است که کار آسانی نیست و دلایل بسیاری هم دارد. فقط این نیست که آدم‌ها نمی‌خواهند یا این که منافعیشان در خرید از خارج است. این ساده نگاه کردن به موضوع است و مشکل ما را هم

حل نمی‌کند. به شما عرض می‌کنم که الان ما در معاونت علمی از هر کسی که بتواند راه‌حل اجرایی، عملی و غیرشعاری بدهد - روی این غیرشعاری بودن تاکید دارم - استقبال می‌کنیم. برای این که این یک موضوع خیلی

ما در معاونت علمی از هر کسی که بتواند راه‌حل اجرایی، عملی و غیرشعاری بدهد استقبال می‌کنیم. برای این که این یک موضوع خیلی جدی و پیچیده است که ما چطور می‌توانیم از اتکالی شدید به منابع نسبتاً ارزان قیمت و سهل‌الوصولی که داریم، کم کنیم و برویم به سمت اتکا به توانمندی داخلی



جدی و پیچیده است که ما چطور می‌توانیم از اتکای شدید به منابع نسبتاً ارزان قیمت و سهل‌الوصولی که داریم، کم کنیم و برویم به سمت اتکا به توانمندی داخلی. البته برخی از اقتصاددان‌های بزرگ و خوش‌نام کشور ما خیلی به این طرز فکر اعتقاد ندارند و می‌گویند ما باید بگذاریم همه چیز به صورت طبیعی‌اش اتفاق بیفتد. یعنی اگر چینی ارزان‌تر تولید می‌کند، از آن استفاده کنیم. اما این خیلی خطرناک است، یعنی ممکن است ما در این مدت نه تنها زمان را از دست بدهیم، بلکه همه چیز را ببازیم.

■ فکر می‌کنم مورد «خودرو» مثال خوبی باشد...

درست است. ممنوعیت و محدودیت‌هایی که ما در واردات داشتیم، از نظر خیلی‌ها باعث شده که خودروسازهای ما آن رشد و بلوغ لازم را پیدا نکنند. به همین دلیل نگرانند که ما بیاوریم این را در حوزه‌های دیگر هم تعمیم دهیم. این به نظر من نگرانی درستی است. من نمی‌خواهم وارد این بشوم که در مورد خودرو این بحث درست است یا نه و تحلیلش کنم. می‌خواهم بگویم اصل نگرانی نگرانی درستی است. یعنی اگر ما داریم یک استراتژی را تدوین می‌کنیم،

باید همه جوانب مسئله را بسنجیم.

■ در خبرها دیدم که طبق توافق صورت گرفته بین آقای دکتر ستاری و وزیر ارشاد آقای جنتی، که ظاهراً شما هم درگیرش بودید، مقرر شده که در حوزه فرهنگ و هنر، شرکت‌های دانش‌بنیان تاسیس شود و این شرکت‌های دانش‌بنیان در حوزه‌های فرهنگی مثل سینما، روزنامه‌نگاری و... تسهیلاتی شاملشان شود. من با بضاعتی که در فرهنگ و هنر سراغ دارم، عرض می‌کنم راه‌اندازی یک شرکت دانش‌بنیان راحت است. چند عضو هیئت علمی پیدا

می‌کنی، پلات فرمش می‌نویسی و ... اما در عمل این تبدیل می‌شود به یک دکانی برای عده‌ای و درنهایت هیچ عایدی برای فرهنگ و هنر ندارد. آخرش ما نه فیلم خوبی خواهیم داشت، نه روزنامه خوبی و... از گرفتاری‌های ما شاید همین است که یک سری فرمول‌ها و راهکارها جنبه تبلیغی پیدا می‌کند و بی‌رویه گسترده می‌شود و در عمل به تلف کردن وقت و انرژی می‌انجامد. مثل بنگاه‌های زودبازده. یک دفعه کشور می‌رود به آن سمت و یک مغناطیسی از پول و انرژی و تبلیغات درست می‌شود که همه را به خودش جذب می‌کند. بعد از چهار سال می‌بینیم که این بنگاه‌های زودبازده عملاً عایدی که نداشته هیچ، خودش مسبب ضررهای بنیادی بوده است.

نگرانی خیلی بجایی است. مخصوصاً این که ما خاطره وام‌های زودبازده و این‌ها را هم داریم که در اصل، کلمه حقی بود، اما به آن جایی که می‌خواستیم، ما را نرساند. به قول شما وقتی شما منابعی را برای یک کار می‌گذارید، جاذبه‌ای ایجاد می‌کند. مثلاً یک مرتبه گفتیم نانو، همه شده‌اند نانو تکنولوژیست. می‌گوییم بیو، همه می‌شوند بیو تکنولوژیست. حالا می‌گوییم شرکت دانش‌بنیان، همه می‌گویند

دانش‌بنیان. اما کلیدش این است که وقتی می‌گوییم تجاری‌سازی، فعالیت‌هایی را مورد حمایت قرار بدهیم که بتواند منابعی را که در اختیارش قرار می‌گیرد، برگرداند. دولت هیچ‌وقت نمی‌تواند این کار را در مقیاس بزرگ انجام دهد. بنابراین باید این کار را بدهد دست مردم. یعنی اصل این که مردم بیابند، شرکت به وجود بیاورند، شرکت خصوصی که مبتنی بر یک کار علمی باشد. اصلش درست است، حالا مهم این است که با این شرکت دانش‌بنیان چطور باید رفتار کرد. بعضی وقت‌ها برای ما خیلی دشوار است که به آدمی که می‌آید و واقعا عاشق کارش است و نسبت به آن کار کاملا الهینه شده و می‌بینیم که این کار، خیلی درست است، فنی یا هنری است و کاملا هم علم و فناوری و بداعت در آن موج می‌زند، ولی چون اقتصادی نیست، بگوییم نه؛ نمی‌توانیم از این حمایت کنیم. اما به‌طور معمول ما در تجاری‌سازی و فناوری نخست به منابع نیاز داریم و دوم باید بدانیم این منابع را کجا و به چه نحو خرج کنیم که منجر به نتیجه شود. ما در فعالیت اقتصاد دانش‌بنیان یک کار مبتنی بر دانش می‌خواهیم که اقتصادی باشد. اصلا اقتصاد دانش‌بنیان اول اقتصاد است، قبل از این که دانش‌بنیان باشد. یعنی مسئله‌اش اقتصاد است. مسئله‌اش توسعه علمی نیست. درحقیقت شما می‌خواهید اقتصادی مبتنی بر دانش داشته باشید. ممکن است بگویید اقتصاد من مبتنی بر کشاورزی است، یا مبتنی بر ساخت‌وساز است، یا مبتنی بر نفت است. الان می‌گویید این تکه از اقتصاد من مبتنی بر دانش است. اصل حرف این است که این اقتصادی هست؟ آئی که شما می‌گویید می‌توانیم یک پولی بدهیم، یک فیلمی بسازیم به هیچ دردی نخورد، این است. اما در آن حوزه‌ها هم کارهایی داریم که می‌تواند خیلی هم اقتصادی باشد. مثلا بعضی انیمیشن‌ها را دیده‌ایم که خیلی هم اقتصادی بود. ممکن است یک بحث کلی داشته باشیم که

چرا این فعالیت‌های هنری ما هم اقتصادی در نمی‌آیند، که مسئله‌اش مشابه همان است که برای صنعت هم بود؛ حوزه تقاضا. که آن را هم باید ریشه‌یابی کرد. عرضم این است که این‌هایی که در برنامه‌ریزی‌ها مکلف شدند به کار تجاری‌سازی فناوری، مثل صندوق پژوهش فناوری، خود معاونت و جاهای دیگر خیلی باید مراقب باشند که تنها فعالیت‌هایی را مورد حمایت قرار دهند که اقتصادی باشد؛ شرکتی که انگیزه داشته باشد و تغییر در بهره‌وری برایش معنی‌دار باشد و بتواند آن‌جا که لازم است، ریسک کند و آن‌جایی که ریسک جواب نمی‌دهد، اشتباه نکند. منتها ما به‌شدت از این لحاظ در فشاریم. برای این که خیلی راحت است که عده‌ای بگویند شما چه معاون علمی فناوری هستید که این نخبگان و فرهیختگان را که به این خوبی کار کرده‌اند، حمایت نمی‌کنید؟ از طرفی در این حوزه این سوال که «این پولی که داریم خرج می‌کنیم اقتصادی است یا نه» سوال غلطی است و این خودش یک مسئله جدی است. در حوزه هنر به شما گفتم، بگذارید در حوزه علم هم بگوییم. بعضی از مجموعه‌های علمی ما که در دنیا دارند کار می‌کنند، در دهه‌های ۱۰ تا ۱۰ هستند. در بعضی از دانشگاه‌های ما آزمایشگاه‌هایی هست که خروجی‌اش همین مقاله‌های خوبی است که در ژورنال‌های معتبر چاپ می‌شود و افرادی که در مجامع علمی شناخته شده‌اند. اما عموما عادت کرده‌اند که درآمدها را از دولت بگیرند و هزینه کنند. نگاه می‌کنید می‌بینید که در این مجموعه ۱۰ تا ۱۰ محصول را خیلی خوب می‌شود تجاری کرد، ولی اصلا انگیزه‌ای برای این کار نیست، چون آن منبع دولتی می‌آید دو، سه سال اداره می‌کند و می‌رود. البته واقعیتی هم هست که گاهی وقت‌ها این فرایند قانونی ما و قانون تجارتان و روابط مالی‌مان، آن‌قدر سخت است که من مدیر و پژوهش‌گر می‌گوییم برای چه خودم را این همه اذیت کنم. ■

اخراجی‌های دوره بیست‌ویک مدرسه علوی

محمد مرزبان‌راد

ورودی‌های دوره بیست‌ویکم مدرسه علوی، در سال تحصیلی ۴۹-۵۰ تحصیل خود را در مدرسه علوی شماره یک (کوچه مستجاب خیابان ایران) آغاز کردند؛ مدرسه‌ای که فقط یک پایه اول و در سه کلاس مستقل با سه معلم داشت. اغلب متولدان این دوره در سال‌های ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ به دنیا آمده‌اند

دبستان علوی شماره یک دارای سه کلاس مستقل، یک سالن اجتماعات، یک زمین بازی و دفتر و ساختمان اداری به‌همراه سرویس بهداشتی بود. کلاس‌های عمومی با حضور همه دانش‌آموزان پایه (نزدیک ۹۰ نفر) در محل سالن اجتماعات و با حضور معلمان کلاس‌ها تشکیل می‌شد. استاد سیدحسن نیرزاده معلم، کارگردان، بازیگر و همه‌کاره این کلاس عمومی بود که هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شد. حروف جدید به همراه بازی‌های خاص این معلم بزرگ بچه‌ها را در طول یک ساعت آموزش می‌خکوب می‌کرد. این را اضافه کنم که مرحوم نیرزاده موسس و بنیان‌گذار روش جدید تعلیم حروف الفبا در ایران دهه ۴۰ شمسی بود. مرحوم رحیمیان نیز مدیر دبستان شماره یک بود و معلم‌های کلاس‌های سه‌گانه، حضرات حجج‌اسلام محسن سعیدیان (مقیم مشهد)، شوکوهی و محمدیان بودند.

یک بار پس از کلاس چهارم ابتدایی، مدیران دبستان شماره ۲ اعلام کردند که این دوره (دوره بیست‌ویکم) تعطیل می‌شود و که به ناچار والدین بچه‌های دوره هرکدام برای ثبت‌نام سراغ مدرسه‌ای رفتند؛ همه دل‌خور بودیم و نیمه‌کاره از بهشت علوی داشتیم اخراج می‌شدیم. خوشبختانه در شهریورماه ورق برگشت و ثبت‌نام انجام



عکس دوره ۲۱

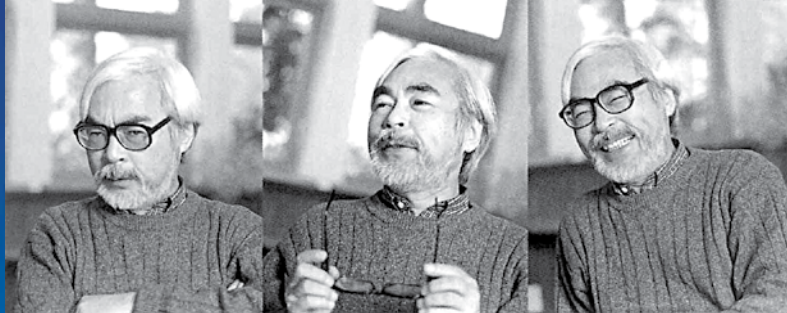
محمد مرزبان‌راد

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشکده برق دانشگاه شیراز، تصویر خودش را در عکسی که از دانش‌آموزان مدرسه علوی در شماره گذشته، ذیل مطلبی با عنوان «علوی، مدرسه دور از سیاست سیاستمداران» منتشر کرده بودیم، پیدا کرده و این یادداشت را درباره دوره بیست‌ویکم مدرسه علوی، که تعدادی از اعضایش در عکس ذکرشده حضور داشتند، نوشته و برای سرآمد ارسال کرده است. این یادداشت را در ادامه می‌خوانید.



علوی و در کنار منزل مرحوم دکتر سجایی به شهادت رسیدند، مدرسه را تعطیل کردند و به آن نظم و انضباط آهنین مدرسه خدشه وارد آوردند. مدرسه‌ای که مدیرانش ترجیح می‌دادند نباشد تا این‌که باشد و از خط مشی خود دوری کند و بچه‌ها در آن‌جا همه‌کاره باشند. این شد که وقتی برای ثبت‌نام دوم دبیرستان به علوی مراجعه کردیم، گفتند علوی برای بچه‌های دوره بیست‌ویکم جایی ندارد. این بار بچه‌ها نه دل خور شدند و نه خیال کردند علوی بهشت ویژه‌ای است که دیگر نظیرش در هیچ‌جا پیدا نمی‌شود. این بار ما مدعی بودیم همه مدارس کشور، علوی می‌شوند. چه بسا از این‌که این قفس شکسته شده بود و ما به‌ناچار، کوچانده می‌شدیم، خیلی هم دل‌خور و متأسف نبودیم. مکتب تربیتی علوی و شخص مرحوم کرباسچیان با گذشت زمان به ما دانش‌آموزان پرشور ثابت کرد چیزی به نام هیجان‌ات تند سیاسی درد فرهنگ را دوا نمی‌کند و گرهی از گره‌ها نمی‌گشاید؛ اگرچه انقلاب در فرهنگ همان چیزی بود که علامه با تأسیس علوی در سال ۱۳۳۵ یک عمر به دنبالش بود و برای رسیدن به آن خسته نشد و نیاسود. ■

شد. و ما نیز نفهمیدیم موضوع چه بود و چه شد که پس از آن سوءالقضا این حسن‌القضار رخ داد و مدرسه به روال عادی برگشت؟! انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بهانه‌ای بود که دیسپلین‌سنگین و نظم آهنین علوی ترک بردارد و بشکند. در ابتدا بچه‌های دوره بیست‌ویکم، نمایشگاه سیر نهضت اسلامی را در سالن مطالعه دبیرستان برگزار کردند که با نارضایتی بخش مدیریتی دبیرستان روبه‌رو شد. مرحوم علامه کرباسچیان، بنیان‌گذار علوی، اعتقاد داشت دخالت دانش‌آموزان در سیاست نادرست است و باید با جدیت آن را منع کرد. طبیعی بود که ایشان با این دیدگاه، موافقتی با حرکت‌های رادیکال نداشته باشد. خیلی زود (بعد از پیروزی انقلاب)، از دست این بچه‌ها که حرف‌هایش را نشنیده بودند، دل‌خور شود و اعتراض و نارضایتی خودش را با غیبت‌های طولانی و حضور نیافتن در کلاس‌های اخلاق مدرسه نشان دهد. از طرفی دوره بیست‌ویکم پرشورترین دوره علوی بود که بچه‌هایش نه تنها نمایشگاه برگزار می‌کردند، بلکه تظاهرات می‌رفتند و فعالیت‌های سیاسی انجام می‌دادند. حتی وقتی مرحوم مطهری در مجاورت دبیرستان



هایائو میازاکی با ساخت «باد برمی‌خیزد» از دنیای انیمیشن خداحافظی کرد

جنگ جهانی دوم و رویاهای یک ژاپنی وطن‌دوست

صوفیا نصرالهی

The Wind Rises

«باد برمی‌خیزد»

نویسنده و کارگردان:

هایائو میازاکی

نامزد اسکار: بهترین انیمیشن بلند

نامزد گلدن گلوب: بهترین فیلم خارجی

نامزد شیر طلایی ونیز



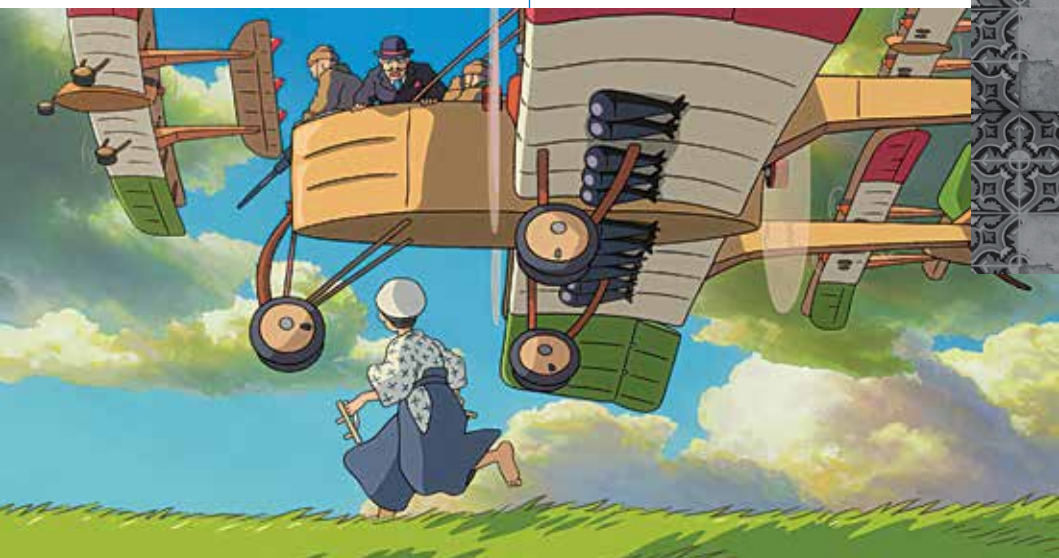
ژیرو هوریکوشی از همان
چچگی رویای پرواز با
هوایما را در سر دارد.
در خواب‌هایش همیشه
خلبان است و در آسمان
پرواز می‌کند، اما اتفاق
ناخوشایندی برایش
می‌افتد و از خواب
می‌پرد. ژيرو بزرگ‌تر
می‌شود و کاشف به
عمل می‌آید که به خاطر
مشکل بینایی نمی‌تواند
به‌عنوان خلبان پرواز
کند، اما عشق به پرواز
باعث می‌شود تصمیم
جدیدی بگیرد؛ طراحی
هوایما. او بعد از خواندن
یک مجله در مدرسه با



هنوز هم کاپرونی
درباره پرواز با او حرف
می‌زند. ژيرو از طرف
شرکت در مسابقه‌ای
که نیروی هوایی برای
طراحی هوایما ترتیب
داده، شرکت می‌کند،
اما طرحش شکست
می‌خورد. بعد از آن
خیلی اتفاقی در یک
هتل با ناهاکو و پدرش
روبه‌رو می‌شود. ناهاکو
و ژيرو با هم نامزد
می‌کنند، ولی متوجه
می‌شوند که ناهاکو به
بیماری سل مبتلاست.
ناهاکو تصمیم می‌گیرد
تا وقتی بهبود پیدا

جیوانی باتیستا کاپرونی، مهندس ایتالیایی
هوافضا، آشنا می‌شود و بعد از آن همیشه
کاپرونی را در خواب می‌بیند که با ژيرو
درباره طرح‌ها و ایده‌هایش حرف می‌زند. پنج
سال بعد از همه این اتفاقات، ژيرو به توکیو
می‌رود تا در رشته هوافضا تحصیل کند. در
راه بازگشت به خانه در قطار با دختری به نام
ناهاکو آشنا می‌شود. همان لحظه زلزله بزرگ
۱۹۲۳ ژاپن اتفاق می‌افتد و ژيرو به ناهاکو
و خدمتکارش کمک می‌کند به خانه‌شان
برسند، اما بعد رد دختر را گم می‌کند. ژيرو
سال ۱۹۲۷ فارغ‌التحصیل و در شرکت
هوایی میتسوبیشی ژاپن به‌عنوان طراح
مشغول به کار می‌شود. صنعت هوایمایی
ژاپن هنوز رشد چندانی نکرده و چشمشان
به دست آلمانی‌هاست که در ساخت هوایما
حسابی خبره‌اند. بنابراین یک گروه از
مهندسان ژاپنی از جمله ژيرو را به آلمان
می‌فرستند تا با کارخانه‌های هوایماسازی از
نزدیک آشنا شوند. آلمانی‌ها برخورد خوبی
با مهندسان ژاپنی ندارند. در خواب‌هایش

نکرده، با ژيرو ازدواج نکنند. ژيرو هم به
خاطر طراحی یک هوایمای جدید برای
نیروی هوایی، به خانه یکی از روسای
قدیمی‌اش می‌رود. ناهاکو که طاقت دوری
از ژيرو را ندارد، دنبالش می‌آید و در همان
خانه طی یک مراسم سنتی با هم ازدواج
می‌کنند. سپس ژيرو برای تست هوایمای
جدیدش سفر می‌کند که این سفر آزمایشی
با موفقیت همراه است. ناهاکو که متوجه
وخت‌ت حال خود شده، نامه‌ای برای ژيرو
می‌نویسد و به آسایشگاه برمی‌گردد. جنگ
جهانی دوم شروع شده و نیروی هوایی ژاپن
با هوایماهایی که ژيرو طراحی کرده، به
جنگ می‌رود. ژيرو در رویایش دوباره کاپرونی
را می‌بیند و به او می‌گوید که چقدر متأسف
است که هوایماهایش برای مقاصد جنگی و
کشتار مورد استفاده قرار گرفته‌اند. کاپرونی
خیالش را راحت می‌کند که با وجود همه
این مسائل، زیبایی پرواز هوایماهای او درک
می‌شوند. حالا ناهاکو هم وارد این رویا شده و
از همسرش می‌خواهد از زندگی لذت ببرد.



حواشی

● مهم‌ترین حاشیه فیلم وقتی رقم خورد که هایائو میازاکی، انیماتور بزرگ ژاپن و سازنده «باد برمی‌خیزد»، اعلام کرد که این آخرین فیلم او به‌عنوان کارگردان است و بعد از ادای دین توسط «باد برمی‌خیزد» به کشورش، می‌خواهد بازنشسته شود. برای دوستداران انیمیشن خبر تلخی بود. میازاکی یکی از موثرترین آدم‌های جهان انیمیشن در دو دهه اخیر بود و مهم‌ترین انیماتور آسیایی که با هنرش توانست همه جهان از جمله هالیوود را هم تسخیر کند. البته میازاکی گفت که کارش را به‌عنوان مشاور و تهیه‌کننده در استودیوی خودش، گیبلی، ادامه خواهد داد. اما خبر تکان‌دهنده شایعه‌ای بود که دهان به دهان چرخید؛ قرار است استودیو گیبلی، که بزرگ‌ترین استودیوی انیمیشن‌سازی آسیاست، بعد از اکران «باد برمی‌خیزد» تعطیل شود. استودیو گیبلی نزدیک به ۳۰ سال در صنعت انیمیشن فعال بوده است. عده‌ای از کارشناسان دلیل این اتفاق را بالا

رفتن میزان دستمزدها در ژاپن می‌دانند و این که حتی فروش ۹۰ میلیون دلاری «باد برمی‌خیزد» هم نتوانسته هزینه‌های آن‌ها را به‌طور کامل پوشش دهد. البته توشیو سوزوکی، مدیر کل کمپانی، اعلام کرد بازنشستگی هایائو میازاکی که یکی از موسسان این استودیو و سازنده مهم‌ترین آثار آن بوده، تاثیر زیادی در این تصمیم داشته است. دست‌آخر قرار شد این استودیو فقط برای حفظ «برند» خود به فعالیت‌هایش ادامه دهد. این یعنی همه چیز به اوضاع مالی بستگی دارد.

● «باد برمی‌خیزد» در جشنواره‌ها درخشید. این انیمیشن را در گلدن گلوب امسال آن‌قدر تحویل گرفتند که در کنار فیلم‌هایی مانند «زیبایی بزرگ» از ایتالیا «شکار» از دانمارک جزو نامزدهای بهترین فیلم خارجی‌زبان اعلام شد. (البته جایزه درنهایت به «زیبایی بزرگ» رسید، ولی حضور یک انیمیشن کنار فیلم‌های سینمایی نشان از اهمیت این انیمیشن داشت). در اسکار ۲۰۱۴ هم کنار

مقاصد جنگی استفاده شدند، نمی‌شود همه
تقصیرها را به گردن او انداخت!

نظر منتقدان

بیشتر منتقدان فیلم هائائو میازاکی را
تحسین کردند. ۸۹ درصد نقدهایی که در
سایت روتن توماتو برای فیلم نوشته شد،
مثبت بود و فیلم در سایت متاکریتیک هم
امتیاز ۸۳ از ۱۰۰ را به خود اختصاص داد.
کاربران سایت آی‌ام‌دی‌بی (imdb) هم که
معمولا فیلم‌بین‌های حرفه‌ای هستند، به
فیلم امتیاز ۷.۹ از ۱۰ داده‌اند که مجموع
همه این امتیازها نشان می‌دهد فیلم در میان
سینمادوستان و منتقدان بسیار محبوب بوده
است.



ژاپن تایمز (۳.۵ ستاره از ۵):

فیلم از نظر بصری مجلل و عالی است و از
نظر داستانی تجلیلی از ژاپن دوره پیش از
جنگ است. چیزی که میازاکی در این فیلم
ارائه می‌کند، درحقیقت این است که چطور
عشق هوریکوشی به پرواز، توسط سرمایه‌داران
و نظامی‌ها تسخیر می‌شود. فیلم یکی از
جاه‌طلبانه‌ترین آثار میازاکی است و تصاویر
آن باعث می‌شود اندیشه‌تان به پرواز دربیاید،
همان‌طور که این انیمیشن از نظر بصری یکی
از زیباترین کارهای میازاکی از کار در آمده
است.



اسکات فونداس (ورایتی):

میازاکی در این فیلم از نظر بصری در قله
کارنامه خودش قرار دارد. او به تناوب بین
تصاویر رنگارنگ و شاداب و جسورانه روستایی
و نقاشی‌های شلوغ و حماسی شهری در

«ارنست و سلسنتین»، «من نفرت‌انگیز ۲»،
«غارنشینان» و «بیخ‌زده» نامزد دریافت اسکار
بهترین انیمیشن شد که دست‌آخر رقابت را به
«بیخ‌زده» دیزنی واگذار کرد.

• برای جلوه‌های صوتی فیلم مانند غرش
موتورها یا صدای زلزله از صداهای انسانی
استفاده شد و نه سمپل‌های صوتی. در
دوبله انگلیسی فیلم، جوزف گوردون لویت،
بازیگر مشهور، جای ژيرو هوریکوشی و امیلی
بلانت به جای ناکاهو صدایبشگی کردند.
استنلی توکی، صدایش را به کاراکتر کاپرونی
داد و از همه جالب‌تر صدایبشگی ورنر
هرتزوغ، یکی از بزرگ‌ترین مستندسازان و
فیلم‌سازان معاصر به جای کاستورپ، یکی از
شخصیت‌های آلمانی مهم فیلم بود.

• قهرمان فیلم، ژيرو هوریکوشی یک
شخصیت خیالی است که ترکیبی است از
هوریکوشی واقعی که طراح هواپیماهای
جنگی بود و شخصیت داستان‌های کوتاه یک
نویسنده ژاپنی به نام تاتسو هوری. اسم فیلم
هم از یکی از اشعار پل والر، شاعر فرانسوی
الهام گرفته شده است.

• میازاکی دوست داشت ادامه انیمیشن
«پونو» را که در سال ۲۰۰۸ کارگردانی
کرده بود، بسازد، اما مدیر کمپانی گیلی
به او پیشنهاد داد از این داستان برای فیلم
آخرش اقتباس کند. میازاکی پیش از این
داستان هوریکوشی را براساس کتاب‌های
تاتسو هوری به صورت قصه مصور درآورده
بود.

• «باد برمی‌خیزد» هرچند یک فیلم
ملی‌گرای ژاپنی محسوب می‌شود، اما منتقدان
زیادی در میان ملی‌گرایان، فعالان سیاسی
و پزشکان ژاپنی داشت. آن‌ها میازاکی را
متهم کردند که خالق یکی از نمادهای بارز
میلیتاریسم (ارتش‌سالاری و نظامی‌گری)
ژاپنی را ستایش کرده است. البته میازاکی در
پاسخ به آن‌ها گفت چون هوریکوشی در زمان
جنگ زندگی می‌کرده و هواپیماهایش برای



اریک هینس (نیویورک تایم‌اوت):

نبوغ ژيرو خدادادی و منحصر به فرد است، اما برای شخصیتش نمی‌توان مابه‌ازای خارجی یا واقعی در نظر گرفت. گذر زمان در فیلم بیش از اندازه تند اتفاق می‌افتد و تبدیل به ملودرامی می‌شود که تمام وقایع را به ترتیب زمانی بازگو می‌کند و البته همین تبدیل به پاشنه آشیل فیلم هم می‌شود.

نظر ما

اگر مثل ما پی‌گیر انیمیشن‌های دوست‌داشتنی‌های مازاکا باشید و علاوه بر جلوه‌های بصری آثارش، بخش فانتزی دنیای فیلم‌هایش برایتان جذاب باشد، ممکن است «باد برمی‌خیزد» حسای توی ذوقتان بزند. اگر به مقوله پرواز و صنعت ساخت هواپیما هیچ علاقه‌ای نداشته باشید، دنبال کردن فیلم برایتان کار دشواری خواهد بود. واقعیت این است که بخش زیادی از زمان فیلم به تحقیقات هوریکوشی درباره چگونگی عملکرد بال‌های هواپیما و تلاش برای ارتقای آن‌ها می‌گذرد.

با وجود این که فیلم سعی می‌کند ریتمش را حفظ و با اضافه کردن داستان رمانتیک بین ژيرو و ناکاهو لطافت قصه را بیشتر کند، اما واقعیت این است که مازاکا در بعد داستانی «باد برمی‌خیزد» شکست خورده است. گذر زمان روی چهره‌های کاراکترهای فیلم تاثیر چندانی نمی‌گذارد و همین باعث می‌شود خیلی وقت‌ها محاسبه این که در چه زمانی قرار داریم و شخصیت‌های داستان باید چند سال داشته باشند، از دستمان در برود. فقط در بخش رویاهای ژيرو و با حضور کاپرونی می‌شود نشانه‌هایی از دنیای فانتزی مازاکا پیدا کرد. از نظر فیلمنامه این خشک‌ترین کاری است که از مازاکا دیده‌ایم که البته به خاطر

رفت و آمد است. البته عجیب نیست که «باد برمی‌خیزد» تا این حد برای مازاکا تبدیل به یک پروژه شخصی شده است، چون پدر او کارخانه‌ای داشته که بال‌های هواپیما در آن تولید می‌شده و مازاکا تمام عمرش مجذوب ماشین‌هایی بوده که پرواز می‌کردند. موسیقی فیلم هم دست کمی از فیلم ندارد؛ آن را جو هیسایشی، همکار مازاکا در فیلم‌های قبلی، ساخته و درحقیقت آن را می‌توان نقطه عطفی در کارنامه او به حساب آورد. غالب است بدانید در ساخت موسیقی این فیلم از آکاردئون و ماندولین استفاده شده که یادآور شاهکارهای نینو روتای بزرگ است.



لو لومینک (نیویورک پست):

مازاکا در این فیلم یک تصویر زنده و فوق‌العاده از ژاپن، در فاصله زمانی بین جنگ‌های جهانی اول و دوم نشان می‌دهد که تحت تاثیر افسردگی‌های بزرگ نابود شده است. درحقیقت زلزله مهیبی که توکیو را در سال ۱۹۲۳ لرزاند، بیماری سل که درمان‌ناپذیر و مرگ‌آسا بود و ظهور فاشیسم که سه حادثه بزرگ ژاپن ظرف آن سال‌ها به حساب می‌آیند، در «باد برمی‌خیزد» به خوبی تصویر شده‌اند. این فیلم هر چند ارجاعاتی به آدم‌ها و اتفاقات واقعی دارد، اما به شکل تاثیرگذاری نسبت به واقعیت برتری دارد. برعکس انیمیشن‌های قبلی مازاکا، «باد برمی‌خیزد» و پیام صلح‌طلبانه‌اش فقط گروه سنی کودکان و نوجوانان را هدف نمی‌گیرد، اگرچه برای آن‌ها هم نمایش‌هایی خنده‌دار و پرسررودا دارد. بچه‌های بزرگ‌تر و والدینشان احتمالاً تحت تاثیر تصاویر شگفت‌انگیز مازاکا، که طبق اصول قدیمی مدارس انیمیشن با دست کشیده شده‌اند، وحشت می‌کنند یا مجذوب می‌شوند.



فقط این است که می‌خواسته در آخرین اثرش دین خود را خیلی مهین پرستانه به کشورش ادا کند و در نتیجه فراموش کرده اصولا چنین درامی با این جزئیات چقدر و چگونه می‌تواند برای مخاطب جذاب باشد؟ لابد می‌دانید او چیز زیادی از ماجرا حذف نکرده و به همین دلیل مدت زمان فیلم دو ساعت است، بدون این‌که اتفاق ویژه‌ای در داستان رخ بدهد.

حتی کاراکترهای فرعی مثل خواهر هوریکوشی هم حضور بی‌معنی و بی‌دلیلی در فیلم دارند و در ادامه داستان ردپایشان کم‌رنگ یا بهتر است بگوییم ناپدید می‌شود. واقعیت این است که میازاکی می‌توانست با فیلم جذاب‌تری بازنشسته شود.

اگرچه نقطه پایانی کارنامه فیلم‌سازی او با «باد برمی‌خیزد» بسیار پرمعنا خواهد بود؛ توضیح کاملی درباره پرواز که پیش از این در همه انیمیشن‌های میازاکی ردپایی از آن دیده بودیم. ■

روایت زندگی‌نامه‌ای، این غیرمنعطف بودن تا حدی طبیعی به نظر می‌رسد. از سوی دیگر بخش رمانتیک فیلم گرم و باورپذیر از کار درنیامده و این نقطه ضعف بزرگی برای فیلم است. درعوض شرایط سیاسی و اجتماعی ژاپن در آن سال‌ها با ظرافت تمام در بستر قصه حضور دارد و جذاب‌ترین نکته فیلم همین است.

رابطه میان صنعت ژاپن و صنعت آلمان برای مخاطب امروزی که در زندگی‌اش به هر حال محصولات تکنولوژیک هر دو کشور را می‌بیند، مجذوب‌کننده است.

از دیدگاه بصری هم چنان میازاکی یکی از برجسته‌ترین انیماتورها و کارگردان‌های معاصر است. بافت تصویری انیمیشن با رنگ‌های زنده و دقت در جزئیات طراحی قطعا مسحورتان می‌کند. طرح‌هایی که میازاکی از هواپیماهای هوریکوشی در انیمیشنش ارائه می‌دهد، کم از نمونه‌های واقعی ندارند. مشکل کارگردانی میازاکی

درباره دارالفنون و رونق علم و فناوری

پیشگام در اندیشه تغییر

پویا علی پناه



اهل قلم، خدمتکارهای کامل و قابل به هم می‌رسند که به اوضاع عالم بر سیبل تفصیل، عالم و آگاه باشند. سپاهی را مانند سپاه سایر دول نظم و ترتیب بدهد، امور ملکیه را چون سایر ممالک تنظیم دارند، از حسن تدبیر، روز به روز بر رونق و آبادی مملکت می‌افزاید.» (فریدون آدمیت/امیر کبیر و ایران) اعزام محصل به فرنگ و آوردن مستشارانی برای آموزش سپاهیان، پیش‌تر از این‌ها در زمان عباس میرزا و در پی جنگ‌های ایران و روس آغاز شده بود. با این حال اگر قرار باشد به دلایل اجتماعی شکل‌گیری مدارس دارالفنون نگاهی تاریخی بیندازیم، می‌توان آن را در یأس و سرخورگی پیامد امضای قرارداد ترکمانچای جست‌وجو کرد.

«بعد از شکست ترکمانچای جامعه ایرانی، از صدر تا ذیل، دچار سرخوردگی شد و به این باور رسید که نظام مدیریتی کشور که از زمان غازان خان مغول برقرار بود، به نقطه پایان رسیده است و باید به دنبال تغییر بود. این در پی تغییر بودن، تمام سطوح مملکت را در بر گرفت و افراد به شکل‌های مختلف به دنبال آن بودند که در واکنش به شکست ترکمانچای وضعیت کشور را از زاویه دید خودشان تغییر دهند و بهتر کنند. مثلاً عباس میرزا اصلاح را در اصلاح نظام و ارتش دیده بود و با آوردن مستشاران خارجی، انگلیسی، فرانسوی و دیگران، با تغییر لباس و کت و کلاه نظامیان سعی در ایجاد تغییر کرد. با این تصور که عقب‌افتادگی ایران مختص حوزه نظامی‌گری است. دیگران هم به دنبال دگرگونی بودند، از جمله

ماموریت میرزا تقی خان در سفر به روسیه و عثمانی پیش از آن بود که محمدشاه از دنیا برود و ناصرالدین میرزای جوان خود را به پایتخت برساند و شبانه تاج شاهی بر سر بگذارد و امیر نظامش را جایگاه صدراعظمی ببخشد. در کتاب «میرزا تقی خان امیر کبیر» به قلم میرزا اقبال آشتیانی درباره علت شکل‌گیری دارالفنون آمده است: «بدیهی است که فکر ایجاد و تاسیس دارالفنون در ایران برای امیر کبیر پس از مسافرت به روسیه و دیدن مدارس فنی و صنعتی و نظامی آن‌جا پیش آمد.» مصطفی افشار، از همراهان میرزا تقی خان و مترجم او، از زبان امیر می‌گوید: «عزت و افتخار نه آن است که کسی برای نفس خود تحصیل کمال کند، بلکه افتخار آن است که کمالات حاصله یک شخص فراخور اندازه و قدر خود، موجب نهضت دائمی اینانی جنس خود گردد. آن وقت اسم آن کمال را باقیات و صالحات توان گذاشت... و به آن فخر تمام نمود و بنای این مدارس در ممالک ایران به غایت سهل و آسان است. می‌توان از ارباب علوم فرنگ چند نفر را به ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجیبی آن ملک تعیین نمود و آن‌ها را در آن‌جا جمع کرد و چند نفر از مردمان صاحب اخلاق را به سرپرستی آن‌ها تعیین نمود که هم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند و هم علوم فرنگ را از معلمین فرنگ... چه این کار به نفع مملکت است، در کاری که متضمن نفع عامه باشد، متحمل ضرر آن شدن شرعا و عرفا جایز و رواست. در این صورت برای دولت، چه از سپاهی و چه از

بخشی از رجال سیاسی ایران. آن‌ها تغییر را در ایجاد نظم و ترتیب و الگوبرداری از کشورهای مستبدی چون روسیه و عثمانی می‌دانستند و معتقد بودند شاه ایران باید استبداد داشته باشد، اما تابع قانون و نظم و ترتیب. نه به این معنی که مردم صاحب حق بشوند، بلکه به این معنی که حکومت بر مبنایی شبیه به عثمانی اداره شود. یکی از پیش‌گامان این تفکر میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود که در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی تربیت شده بود و در اجرای قراردادهای قبلی، چه در ارز روم و چه برای دادن غرامت ترکمانچای به روسیه با قائم‌مقام همراه بود. میرزا تقی‌خان از تجربیات خود با روسیه و عثمانی به این نتیجه رسیده بود که کلیت کشور، در همه حوزه‌ها اعم از حوزه‌های مالی، از تیاطات و دانش برای قشر حاکم باید تغییر کند. به همین هدف با اتریشی‌ها مذاکره کرد و مدرسه پلی تکنیک ایران را به این دلیل ایجاد کرد که شاهزادگان و رجالی که باید سرداران و افسران نیروی نظامی باشند، در رشته‌هایی چون پزشکی و بیطاری و مساحی و نقشه‌کشی، ریخته‌گری و... به تحصیل بپردازند.»

(سیداحمد محیط طباطبایی)

به این ترتیب امیرکبیر سنگ بنای مدرسه دارالفنون را گذاشت و در حالی که روزگارش را به تبعید در باغ فین کاشان می‌گذراند، ناصرالدین شاه و رجال دولتی دارالفنون را در تاریخ هفتم دی ماه ۱۲۳۰ گشودند و ۱۳ روز بعد از آن امیر را به قتل رساندند. دارالفنون نخستین مرکز علمی تهران و بنیان‌گذار آموزش عالی در ایران شد و جایگاه خاصی در پاسخ‌گویی به نیازهای علمی کشور پیدا کرد. سنت اعزام محصل به خارج که در دوره عباس میرزا شکل گرفته بود، در این دوره هم ادامه پیدا کرد. فارغ‌التحصیلان از فرنگ بازگشته می‌بایست در دارالفنون به آموزش می‌پرداختند. در محل دارالفنون چاپخانه‌ای ایجاد شده بود که از کتاب‌های مدرسه تا بسیاری از دستورالعمل‌ها و جزوه‌هایی که در کشور توزیع می‌شد، مثل «آله کوبی چگونه باید باشد» و... در آن جا منتشر می‌شدند. دارالفنون مرکز نقشه‌کشی کشور بود و اولین نقشه تهران، معروف به نقشه نجمیه، توسط نجم‌الدوله استاد دارالفنون کشیده شد.

این مدرسه محلی بود که بسیاری از نقاشان مهم دربار مثل میرزا جعفر معلم نقاشی آن بودند و در آن کارگاه نقاشی داشتند. دارالفنون جدید جایی بود که برای اولین بار در یکی از اتاق‌هایش اشیای تاریخی و باستانی قرار می‌دهند و در آن موزه‌های تاسیس می‌شود که مادر موزه ایران باستان است. دارالفنون مکانی است که در کنارش برای نخستین بار مدرسه طب و مدرسه حقوق به‌عنوان اجزای مکمل آن شکل می‌گیرد. با این روند دارالفنون به مرکزی تبدیل می‌شود که افراد دیپلمه آن در سطح عالی آن روزگار در دنیا بودند و یک فارغ‌التحصیل دارالفنون تفاوتی با فارغ‌التحصیل مدارس عالی فرانسه نداشت. با تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، استادان دارالفنون برای تدریس به دانشگاه تهران رفتند. با رفتن آن‌ها سطح علمی دارالفنون تنزل پیدا کرد. جالب این است که با وجود تاسیس دانشگاه تهران، کنگره ۱۳۱۳ فردوسی، که مهم‌ترین کنگره تاریخ ایران در حوزه ادبی و فرهنگی است، در دارالفنون و پشت میزهای چوبی آن برگزار شد و در آن گردهمایی همه فرهیختگان اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ حاضر بودند و شاگردان ششم ادبی دارالفنون که زبان فرانسه یا انگلیسی را به‌خوبی می‌دانستند، راهنمایان این مستشرقین شدند تا بزرگ‌ترین کنگره ادبی ایران در فضای با عظمت دارالفنون برگزار شود. حاصل این کنگره، هزاره توس، تغییر نام خیابان علاءالدوله به فردوسی، ساخت مجدد و گشایش آرامگاه فردوسی در توس بود. دارالفنون بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در مسیر تحولات جدید به‌عنوان دبیرستانی ممتاز هم چنان ادامه حیات داد. به‌تدریج از دهه ۳۰، تنها در حوزه ادبی به‌عنوان بهترین دبیرستان ادبی پسرانه تهران تا سال‌های انقلاب به فعالیتش ادامه داد و سال تحصیلی کشور ایران همواره با نواختن زنگ دارالفنون آغاز می‌شد. این مدرسه تاریخی که به‌نوعی یادگار تمام دل‌باختگان وطن از عباس میرزا تا امیرکبیر است، سال‌هاست متروک و تنها رها شده. بزرگی می‌گفت: اگر دارالفنون را نماد آموزش در ایران بدانیم، برخورد امروز ما با آن همانا نمادی از رفتارمان با موضوع آموزش و پرورش است. ■

این جا از جوانان جسور استقبال می‌شود

فائزه کرمی

به سوال‌ها و مشکلات موجود در دنیا و به‌ویژه در کشورهای پیشرفته. با این تفاسیر دانشجوی فارغ‌التحصیل ما می‌شود یک «موتور حل مسئله مبتنی بر نیازهای دنیا و به‌ویژه کشورهای پیشرفته». البته مسائلی هم که حل می‌کند، خیلی بنیادی و اساسی نیست. علت کجاست؟ علت این است که تولید علم مقدمه‌ای دارد که ما آن را به دست فراموشی سپرده‌ایم، مقدمه‌اش چیست؟ مقدمه‌اش خودباوری و جسارت علمی است. کسی که بدون جسارت و خودباوری وارد عرصه‌های علمی شود، بسان کارگری است که مهارت‌هایی دارد و مبتنی بر آن مهارت‌ها به درخواست‌های مدیر خود پاسخ می‌دهد. ما امروز در عرصه‌های تولید علم کارگری می‌کنیم، مدیر نیستیم. تلاش ما این است که این خودباوری و جسارت را ابتدا در مجموعه خودمان ایجاد کنیم و بعد تا اندازه‌ای که می‌توانیم، بسط و توسعه‌اش بدهیم.

علاوه بر این مقدمه بسیار مهم و غیرقابل اغماض، ما باید بدانیم که مهم‌ترین منبع پیشرفت علمی دنیا، اندیشه و تفکر است؛ آن هم اندیشه و تفکری که بتواند خارج از چهارچوب‌های مرسوم علمی دنیا کار کند و از درون زایش داشته باشد. ما از این هم غفلت کرده‌ایم. بزرگ‌ترین دستاوردهای علمی دنیا بر اساس الهام از طبیعت بوده که در اثر اندیشه و تفکر به دست آمده است. یکی دیگر از منابع اصیل علمی تجربه است، آن هم تجربه در حل مسائل واقعی. امروز در دانشگاه‌های ما کارهای تجربی خیلی طرفدار ندارند و خیلی هم علمی تلقی نمی‌شوند. ممکن است این سوال پیش بیاید که چرا این‌گونه شده‌ایم، مگر دانشگاه‌های ما چه

وقتی اسم شرکت ایتان به گوشم خورد و قرار شد برای بازدید و گپ‌وگفت با برخی از اعضای به این مجموعه بروم، بلافاصله کارخانه‌ای با خط تولیدی عظیم را در ذهنم مجسم کردم و نمی‌دانستم قرار است با یک ساختمان آجری نه‌چندان بزرگ مواجه شوم. این جا شبکه کانون‌های تفکر ایران است؛ جایی که به جای دستگاه‌های غول‌پیکر و آزمایشگاه‌های پیشرفته، فکر است که کار می‌کند؛ فکرهایی جوان و خلاق. مدیران شبکه می‌گویند ما در ایتان دو کار اصلی داریم؛ تولید راه‌حل‌های بومی برای مسائل اساسی کشور مبتنی بر تفکر خلاق و پی‌گیری نتایج تا جایی که محتوای تولیدشده به یک تغییر و تصمیم واقعی در کشور تبدیل شود. از نظر ما کاری که نتیجه‌اش در گوشه کتاب‌خانه‌ها خاک بخورد و مشکلی از کشور حل نکند، به درد نمی‌خورد. حالا هر قدر هم بگویند که این کار خیلی علمی است و ساعت‌های بسیار زیادی برای آن وقت صرف شده است.

به نظر ما در باب تولید علم، نگاه رایج در کشور و به‌خصوص در دانشگاه‌ها چندان صحیح نیست. در دانشگاه‌های ما دانشجوی خوب کسی است که خوب کتاب و مقاله می‌خواند. کتاب و مقاله هم چیزی نیست جز تجربیات نسبتاً موفق دنیا. خبری از جسارت علمی، خودباوری و ایده‌پردازی نیست. در دانشگاه به کاری علمی می‌گویند که چندین کتاب در تایید آن وجود داشته باشد و چندین و چند مقاله پیرامون آن نوشته شده باشد. از طرف دیگر تعریف مسئله در دانشگاه مبتنی بر نیازهای علمی روز دنیاست و نه نیازهای کشور. در واقع پژوهش‌های دانشگاهی ما پاسخی است



شبکه کانون‌های تفکر، شبکه‌ای است متشکل از ۲۶ کانون تفکر که بیش از ۲۰۰ کارشناس در آن مشغول به فعالیت هستند. ماموریت اصلی این شبکه تصمیم‌سازی در مسائل کلان کشور است. دغدغه اصلی این است که نسل جوان پرنشاط باید برای پرورش تصمیم و اجرایی‌سازی آن تلاش نماید. روش فعالیت در این شبکه ترکیبی از تفکر، تعامل با صاحب‌نظران، مساله‌محوری و ترویج و فرهنگ‌سازی است. این شبکه از سال ۱۳۷۹ تاسیس و هم‌اکنون با ۲۶ مجموعه همکاری می‌کند. حیطه فعالیت این شبکه را هم‌اکنون علم، فناوری، صنعت و اقتصاد تشکیل می‌دهد.

خودشان را در قبال کمبودها و عقب‌ماندگی‌های کشور مسئول بدانند، می‌توانند چنین مسئولیتی را به عهده بگیرند. در ایتان، تلاش می‌شود افراد در دل حل مسائل واقعی کشور و در مواجهه با آن‌ها، اصطلاحاً «وسط میدان جنگ» تربیت شوند. بچه‌ها را با مسائل واقعی مواجه می‌کنیم، بعد کمکشان می‌کنیم تا با جسارت کامل پیرامون مسائل بیندیشند و با استفاده از دانش و تجربه خود و دیگران به راه‌حل‌های مناسب دست یابند. البته اشتباه هم می‌کنند، اشکالی هم ندارد، هر اشتباه یعنی یک تجربه ارزشمند و اتفاقاً همین اشتباهات است که تبدیل به تجربیات بزرگ و بارز می‌شود. یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که امروز بخش قابل توجهی از مسائل کشور را به خود اختصاص داده، حوزه اقتصاد است، که مورد تاکید جدی مقام معظم رهبری نیز قرار گرفته است. ما هم در ایتان تمرکزمان بر اقتصاد است. البته در بخش‌های مختلف از قبیل کشاورزی، سلامت، زیست‌فناوری، مسکن، اقتصاد، مهارت و... تحقیق و پژوهش می‌کنیم، اما غالباً رویکردمان اقتصادی است، آن هم اقتصاد مقاومتی. ■

تفاوتی با کشورهای دیگر دنیا دارند. علت آن است که در کشورهای پیشرفته دنیا توسعه علمی و به‌خصوص توسعه دانشگاه‌ها مبتنی بر نیازهای آن کشورها بوده و در حال حاضر نیز پاسخ‌گوی نیازهای علمی آن‌هاست؛ فرایندی که در کشور ما وجود ندارد و دانشگاه‌های ما مبتنی بر نیاز توسعه نیافته‌اند. امروز دانشجویان ما در رشته‌های مختلف با مشکلات و مسائل واقعی کشور بیگانه‌اند. کسی که نمی‌داند مسئله چیست، چطور می‌خواهد برای آن راه‌حل تجویز کند. مشکل ما در این جاست. باید حصارهای فکری را که دور خودمان کشیده‌ایم، بشکنیم و طرحی نو دراندازیم. یک نکته هم باقی می‌ماند و آن هم مسئولیت‌پذیری است. ما اعتقاد داریم کسانی می‌توانند در کشور تحول ایجاد کنند که بپذیرند مسئولیت پیشرفت کشور بر عهده آن‌هاست، و در این راه حاضر به هزینه کردن باشند. آن‌هایی که دنبال پست و مقام و فلان جایگاه علمی و اجتماعی یا سیاسی باشند، نمی‌توانند این حصارها را بشکنند. تنها کسانی که دل‌سوز کشور باشند و قلبشان برای تعالی و پیشرفت کشور بتپد و



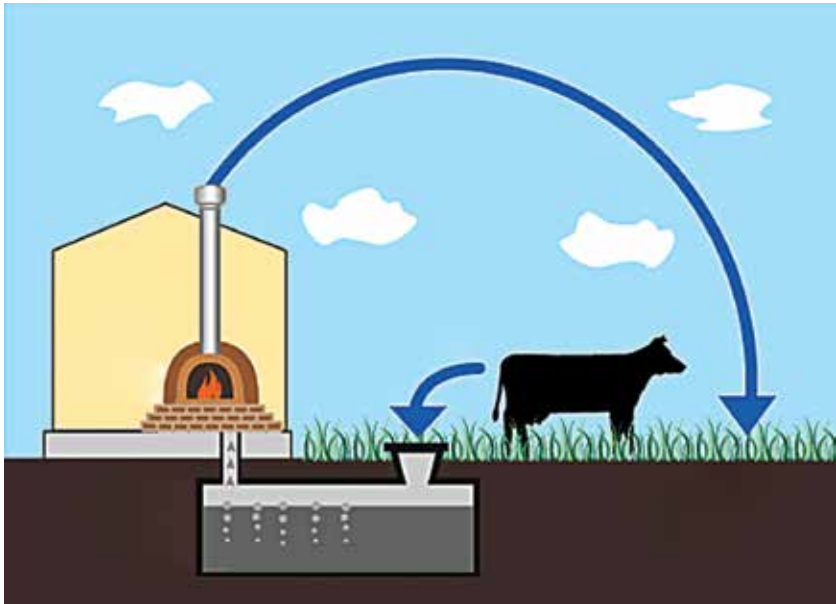
با زباله خانه‌مان را روشن کنیم

مریم حیدری

متان حاصل از فضولات آبریزگاه مسجد جامع مجاور یا مردابی دستساز در پشت ساختمان، سوخت اصلی این حمام بوده است. به‌طور کلی تبدیل زیست توده به انرژی در دنیای امروز پیشرفت بسیار خوبی داشته است. منابع زیست توده به پنج منبع مختلف و عمده شامل زباله‌ها، فاضلاب‌های صنعتی، زایدات جنگلی-کشاورزی و دامی تفکیک می‌شود. در جهان، کشورهای پیشرفته صنعتی در استقبال از بیوگاز پیشرو هستند. در آمریکا در سال ۲۰۱۱ در حدود ۵۷۶ عملیات دفن زباله و جذب متان جهت تامین حرارت مورد نیاز برای ۷۵۰ هزار خانوار انجام گرفته است.

در اروپا آلمان پیش‌قراول استفاده از این صنعت است. احداث نیروگاه‌های تولید برق با سوخت زیست توده از یک سو و از سوی دیگر استفاده از اجاق‌های بیوگازسوز (gasifier) خانگی از جمله کاربردهای آن در کشورهای اروپایی است. در اروپا ظرفیت تولید برق در این بخش از ۶۶ گیگاوات در سال ۲۰۱۰ به ۷۶ گیگاوات در سال ۲۰۱۱ رسید. این ظرفیت با کمک منابع سوخت‌های زیستی جامد (MSW)، بیوگاز و سوخت‌های زیستی مایع بوده که در بین منابع ذکر شده سوخت‌های زیستی جامد دارای سهم ۸۳ درصدی در تامین انرژی اولیه هستند.

یک جای کار ایراد دارد، وگرنه نباید در ایران که رتبه چهارم - و به قولی سوم- منابع نفتی و رتبه نخست منابع گازی را در جهان دارد، به مشکل برمی‌خوریم. ولی خورديم! ما در مقام کشوری «دارنده»، خواستیم «برازندگی» مان را ثابت کنیم که سال‌ها پیش پای لوله‌کشی گاز را به روستاها باز کردیم؛ روستاهایی که در گذشته، بخش عمده‌ای از سوخت مورد نیازشان را از طریق فراوری فضولات حیوانات خود تامین می‌کردند. روستاییان ما تنها کسانی نبودند که می‌دانستند فضولات حیوانات به کارشان می‌آید. در قرن نوزدهم با ابتکار فردی به نام گاین، روشنایی خیابان‌های شهر پاریس به وسیله بیوگاز حاصل از فضولات اسب‌ها تامین می‌شد. تعریف ساده بیوگاز هم این است: گازهایی که در اثر تخمیر فضولات گیاهی و جانوری تولید می‌شوند. بیش از ۶۰ درصد بیوگاز از گاز متان تشکیل می‌شود؛ گازی که با سوختن خود مونواکسید کربن تولید نمی‌کند و همین حسنش باعث می‌شود تا بیوگاز، سوختی ایمن برای خانه‌ها نیز باشد. درباره انرژی تامین‌کننده گرمای حمام مشهور شیخ بهایی نیز که تنها با یک شمع گرم می‌شد، احتمال استفاده از بیوگاز مطرح است. تحقیقات نشان می‌دهد که به احتمال زیاد، طبق سیستم طراحی شده توسط او، گاز



پخت‌وپز و گاهی نیز برای تهیه آب گرم و روشنایی استفاده می‌کنند. چین و هند در بین سایر کشورها دارای بیشترین تعداد از این نوع هاضم‌ها هستند.

هر چند منابع زیست توده متنوع است، اما در ایران بر اساس مطالعات انجام‌شده برای یکی از این منابع یعنی پسماندهای جامد شهری (زباله‌ها) نتایجی حاصل شده است. احداث نیروگاه‌های تولید برق در این زمینه از جمله اقدامات جامه عمل پوشیده در کشور ماست که نیروگاه بیوگاز از لجن فاضلاب در تهران و نیروگاه‌های بیوگاز زباله‌سوز در شیراز و مشهد نمونه‌هایی از آن است.

با مقایسه وضعیت جهان و ایران در استفاده از این صنعت و با در نظر گرفتن صرفه‌های اقتصادی و زیست‌محیطی آن، به نظر می‌رسد لازم است با سرمایه‌گذاری روی طرح‌های عملیاتی، وابستگی خود را به سوخت‌های فسیلی کاهش دهیم و خود را به آمارهای جهانی نزدیک کنیم. ■

پنج کشور برتر اروپایی در بحث نیروگاهی کشورهای آلمان، سوئد، فنلاند، انگلستان و هلند هستند.

سوئد هم‌چنین از این صنعت در حمل‌ونقل نیز استفاده می‌کند و برنامه‌های طولانی‌مدت برای گسترش آن دارد. استفاده از بیوگاز علاوه بر این که هزینه کمتری نسبت به بنزین دارد، طبق بررسی‌ها، در صورت استفاده از آن در صنعت حمل‌ونقل، میزان آلاینده دی‌اکسید کربن که یکی از گازهای گل‌خانه‌ای است، در حدود ۶۵ تا ۸۵ درصد کاهش می‌یابد. کشورهایی در حال توسعه و به‌خصوص آن‌هایی که فاقد ذخایر نفتی هستند، استفاده از زباله‌های خود را در دستور کارشان قرار داده‌اند و به احداث نیروگاه‌هایی با منبع انرژی زیست توده پرداخته‌اند. چین، هند، تایلند، نپال، ویتنام، کنیا، موریس، تانزانیا، اوگاندا و زیمبابوه از جمله این کشورها هستند. به‌علاوه آنها از بیوگاز خانگی (که در هاضم‌های کوچک و محلی تولید می‌شود) بیشتر برای

نگاهی به یک تجربه نو و خلاقانه معماری

نیوکپر

محمد حسین احمدی شلمانی
رحیم هاشم پور



کپر در کشور ما نماد فقر، فلاکت و عقب ماندگی است. پیش از این دولت‌های مختلف، در پیش و پس از انقلاب تلاش کرده‌اند، تا با ساخت و ساز خانه‌های -به اصطلاح- مدرن، کپرنشینان را از کپرنشینی نجات دهند که هیچ کدام موفق نبوده‌اند؛ به گمان کپرنشینان، هنوز کیفیت زندگی در کپرها، بالاتر از چهار دیواری‌های سیمانی است. چرایش را باید مفصل در جای دیگری بحث کرد. لکن این مطلب روایتی است از تجربه هدفمند معماران جوان در احیا و مدرن سازی کپر؛ تجربه‌ای برای بازآفرینی ظرفیت‌های نهفته در آن.



کپر اولین نهاد اجتماعی بعد از خروج از غارها و قبل از ساخت روستاها و شکل گیری شهرها در ایران زمین است. با افزایش جمعیت انسان‌ها و رشد شهرنشینی در جهان و سرایت آن به کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، این نوع اسکان رفته‌رفته فراموش شده، به طوری که در ایران فقط در چند استان قابل یافت است. شهرها ساخته و ویران شده‌اند، ولی کپر قریب به ۴۰ هزار سال بدون تخریب محیط زیست و رعایت تمامی پارامترهای امروزمین معماری سبز به حیات خود ادامه داده است. حفظ کپر در اصل حفظ بخشی از هویت معماری ایران است.

مهم نیست که امروزه ما بتوانیم دوباره بناهایی مانند مسجد شیخ لطف‌الله بسازیم، بلکه مهم‌تر این است که با فلسفه و مصالح جدید دوباره آثاری ماندگار بنا کنیم، یا از پارامترهای طراحی آن برای طراحی‌های جدید الهام بگیریم.

ساختار سازه‌های کپر از پیوند میان دو رینگ در بالا و پایین سازه همراه با ستون‌های اتصالی بین آن‌ها تشکیل می‌شود. پوشش نما معمولاً از پوست یا پشم حیوانات یا حصیر سبک وزن است.

در نیوکپر ساختار سازه‌ای توسط رینگ‌ها و ستون‌های فولادی در گام اول حفظ شده است. جنس دیوارها را هم 3D پنتل تشکیل می‌دهد و می‌تواند هر جنس دیگری نیز داشته باشد. نمای بنا هم مانند دیوارها است؛ از سیمان گرفته تا چمن زنده! نیوکپر در واقع پیوندی است میان سنت و تکنولوژی که هر چند کم و کوچک، ولی از هر دو بهره می‌گیرد. شاید این محصول گامی برای احیای بخش به بخش معماری ایران در آینده شود. قرار نیست نیوکپر جای ساختمان‌های بلند در شهرها را بگیرد، بلکه می‌تواند برای حاشیه شهرها، سوئیت‌های اقامتی و توریستی از کویر تا جنگل و از همه مهم‌تر در زمینه اسکان موقت شهرها در مواقع بحرانی مورد استفاده قرار بگیرد.

ساختار گنبدی نیوکپر و کاربرد یونولیت در دیوارهای پرکننده تأثیری شگرف در بهینه‌سازی مصرف انرژی بنا دارد. داخل بنا تابستان‌ها خنک و زمستان‌ها گرم است. این یکی از مصادیق پیوند

سنت و تکنولوژی است. هزینه پایین برای ساخت نیوکپر آن را در زمره خانه‌های ارزان قیمت قرار می‌دهد، ولی با این تفاوت که خانه‌ای کاملاً ایرانی با معیارهای امروزی است.

نیوکپر در کارگاه با اصل پیش‌ساخته‌سازی همراه با سیستم پیچ و مهره ساخته می‌شود و در هر اقلیمی در زمان بسیار کوتاهی (به طور میانگین هر ۵۰ مترمربع در ۱۰ روز) مونتاژ می‌شود؛ با کمی امکانات بهتر این سرعت در اجرای کار قابل افزایش است. هر کشوری نوعی از این اسکان را داراست، به طور مثال چادر سرخ‌پوست‌ها در آمریکا یکی از برگ‌های تاریخ این کشور است که امروزه نیز از این بناها در حاشیه شهرهای آن‌ها برای جذب و اسکان توریست بهره گرفته می‌شود. در ایران تکرار کپر را می‌توان در چادر عشایر دید که به خاطر رسانای شدن چادر عشایر در ایران و جذب توریسم از بین رفتن آن‌ها مسجل شده است. حال چرا این همه مخالفت بی دلیل و غیرکارشناسی برای حذف کپر وجود دارد؟! احیای هر بخشی از معماری در هر جای جهان بدون ایراد نیست و نیوکپر هم خالی از ایراد نیست. به هر حال معماری ایران در حال گذار است و حمایت از نوآوری‌هایی مانند نیوکپر سبب احیا در بخش‌های دیگر معماری ایرانی می‌شود. احیای معماری ایران یک‌شبه صورت نمی‌گیرد. به خاطر گستردگی فراوان گام‌به‌گام رفتن به جلو بهتر از خنثی بودن است. مشکل بزرگ ضوابط فعلی ما هستند که مانند کوهی بزرگ جلوی پیشرفت معماری ایران را گرفته‌اند و تا این موضوع دوباره بررسی نشود، حاصل این تحقیقات را در کشورهای دیگر شاهد هستیم نه در ایران! مانند «سوپر خشت» زنده یاد نادر خلیلی که دنیا را گرفت و قرار است روزی برای اسکان بشر در ماه استفاده شود، ولی در ایران حتی نتوانست مجوز بگیرد! معماری تحت ضوابط فعلی راه به جایی نخواهد برد و حتی جلوی احیای فرهنگ و سنت ایران را می‌گیرد. باید فرقی میان ساختمان‌سازی، انبوه‌سازی و بناهای معمارانه باشد تا معماران جوان بتوانند آینده ایران را از امروز بنا کنند. ■

در مقابله با صور پیچیده شبه علم چه می توان کرد؟

چشم‌ها را باید شست، زبان‌ها را هم

علی رنجی‌پور

است. در صحت صحبت‌های هر کسی -به خصوص اگر منتقد باشد- شاید بتوان تردید کرد، اما تردید در اصالت گفته‌های یک عالم و دانشمند و استاد صاحب‌نام و اعتبار، کاری دشوار -بلکه ناشدنی- است. در چنین شرایطی تنها راه فرار از این وضع، مقابله به مثل است. جواب‌های هوی است و پاسخ نقل قول جعلی، نقلی دیگر... اما این وضع تا کجا می‌تواند ادامه پیدا کند؟

این مسائل البته مختص جوامعی مثل ما نیست، چنان‌که در شماره‌های گذشته از کتاب «چرندیات پست‌مدرن» گفتیم و به برخی نقدهای جدی در زمینه سوءاستفاده فیلسوفان و نظریه‌پردازان پست‌مدرن از علم اشاره کردیم. با این حال کیفیت آسیب‌هایی که از جانب شبه‌علم متوجه ماست، متفاوت از کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته است.

به هر حال ما در دنیای امروز بیش از آن‌که در ساحت تولید علم باشیم، در ساحت نقل علم به سر می‌بریم. حتی اگر آمارها و ارقام رسمی را درباره سهم کشورمان از تولید علم در جهان دربست قبول کنیم، باز هم باید بپذیریم حجم تولید علم در نسبت با حجم نقل آن، چیزی به حساب نخواهد آمد. در این وضعیت «من‌قال؟» «ها حرف اول را در بحث‌های علمی می‌زنند و تعداد و کمیت فکت‌ها اهمیتی حتی فراتر از کیفیت دارند. اگر نگاهی گذرا به پایان‌نامه‌های دانشگاهی ببندازیم، می‌بینیم که بیش از هر چیزی، فهرست منابع و مآخذ و میزان نقل قول‌ها، به پایان‌نامه‌ها یا مقاله‌ها ارزش و اعتبار

صحت درباره وجوه گوناگون شبه‌علم، صحبت تازه‌ای نیست. لاف‌ها از زمانی که جهان ما تحت سیطره مطلق علم (علم مدرن) قرار گرفته، این موضوع به‌عنوان یکی از آسیب‌های جدی مطرح بوده است. به تعبیری شبه‌علم طبیعت دنیایی است که چهارچوب‌هایش را قواعد علمی ترسیم می‌کنند. نه تنها در کشور ما، بلکه در تمام دنیا هر کجا که بازار علم رونق بیشتری دارد، بازارچه شبه‌علم نیز داغ است. کافی است در احوالات سوداگرانی دقیق شویم که نان خشکشان را در خورش شبه‌علم نرم می‌کنند؛ همه بدون استثنا ارتباط نزدیکی با آکادمی دارند. از نمونه‌های ساده و دم‌دستی گرفته -مثل آن‌هایی که از قِبَل خویشاوندی با یک دانشمند و اندیشمند برای خودشان دکان و دستگاهی راه می‌اندازند- تا آن‌هایی که با توسل به وجوه پیچیده و خطرناک شبه‌علم، ناجوانمردانه برای خود شهرت، ثروت و اعتبار فراهم می‌کنند. فرض کنید یک استاد صاحب‌نام در حوزه علوم انسانی را که در یک مناظره در موضع ضعف قرار گرفته. کافی است در میانه‌های بحث، در تایید ادعاهای سست خود سندی جعلی از یک اندیشمند و متفکر برجسته رو کند و مثلاً بگوید هایدگر گفته فلان. شک نکنید بازی را برده است. چه کسی می‌تواند در صحت ادعای او تردید کند، بی‌آن‌که در مظان اتهام جهل و بی‌سوادی قرار بگیرد؟ اتهامی که هر منتقدی را از میدان به در می‌کند. این کار یکی از رایج‌ترین روش‌های سوءاستفاده از علم از جانب عالمان



را پوشش دهیم، باز هم زمین‌های زیادی دست‌نخورده، برای دست‌اندازی دست‌اندازان باقی خواهد ماند. باید راهی کارا تر و موثر تر یافت؛ چیزی شبیه ساده‌سازی علم و حذف زواید و پیچیدگی‌های اضافی، یا به تعبیری پالایش زبان علمی. وقتی اصول علمی روشن باشد و زبان بیان این اصول پاکیزه، آن وقت، سخت می‌شود با استفاده از چند نقل قول جریان بحث‌ها و گفت‌وگوها را تغییر داد و جلوی درافتادن صحبت‌ها به ورطه شبه‌علم را تا حد زیادی گرفت. کافی است در جواب کسی که بی‌جهت -خواه درست، خواه جعلی- نقل قولی از یک فیلسوف یا دانشمند می‌آورد، گفت: این نقل قول اصلاً چه ضرورتی دارد؟ مباحث و مسائل روزمره جامعه ما -مثلاً بحران‌های اخلاقی و اجتماعی‌مان- چه ربطی به هایدگر دارد؟ در تحلیل مسائل عمومی شهرهای ما چه نیازی به رجوع به آرا و نظرات والتر بنیامین است؟ آیا نمی‌شود بدون مراجعه به نظریه «حق به شهر» و نقل قول از دیوید هاروی و لوفور، گفت که ما به خودمان و شهرهایمان جفا می‌کنیم...؟

این بحث ادامه دارد... ■

می‌بخشد؛ ارزش و اعتباری بیش از آن چه گفته شده و زمینه‌ای که برای در گرفتن یک بحث ناب علمی فراهم شده است. طبیعی است در چنین شرایطی بازار استنادهای جعلی و دمدستی هم داغ باشد؛ داغ‌تر از هر چیز دیگری. اگر شبه‌علم از اقتضانات دنیای علم‌گرا است و اگر شبه‌علم از طبیعیات «دوران نقل» (تعبیر دوران نقل را از جناب دکتر منصوری شنیده‌ام)، تکلیف ما چیست؟ در مواجهه با رواج بی‌رویه شبه‌علم در میان دانشمندان و عالمانمان چه می‌توانیم کنیم؟ چگونه می‌توانیم در برابر سیلی خروشان از یاهو‌گویی‌های علمی تاب بیاوریم؟ چگونه می‌توانیم در مقابل از دست رفتن اعتبار مباحثات علمی بایستیم؟ چگونه می‌توانیم در قامت مدافعان علم، در برابر هجوم بی‌امان و قدرتمند شبه‌علم مقاومت کنیم...؟

بی‌تردید اولین راه تقویت بنیه مدافعان علم است. باید مطالعه کرد و خواند و خواند، آن قدر که کسی نتواند وقیحانه اراجیفی را به اسم فکت‌های علمی به خوردمان دهد. اما دایره علوم در روزگار ما بیش از حد تصور وسیع و گسترده است. حتی اگر زمینه‌های زیادی

درباره کتاب «تاریخ علم مردم»

وقتی کلیفورد کانر از نیمه پنهان علم حرف می‌زند

مریم کودرزی



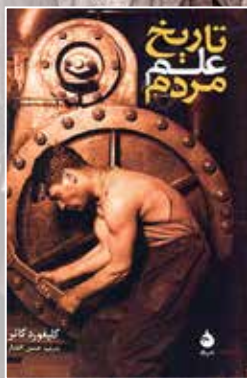
عکس: لوئیس هاین



کتاب

از زمانی که اجداد ما تصمیم گرفتند روی پای خود بایستند و دست‌هایشان را برای ساخت ابزار و با هدف رسیدن به زندگی بهتر به کار بگیرند، میلیون‌ها سال می‌گذرد. بشر در همه این قرن‌ها با تلاش بی‌وقفه‌ای به این هدف خود، یعنی زندگی بهتر، اندیشیده و برای رسیدن به آن از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. همه می‌دانند موفقیت‌های به‌دست آمده در این راه بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن است که بشود گفت تنها حاصل دست‌رنج تعداد خاصی از انسان‌ها در طول تاریخ است؛ با این همه تنها نام تعداد محدودی به‌عنوان کاشفان و مخترعان و دانشمندان در کتاب‌های تاریخی ثبت شده است که همه ما همواره به آن‌ها با چشم تحسین نگریسته‌ایم.

در این کتاب‌ها نقش مردم به‌عنوان دانشمندان تجربی به عمد یا غیرعمد نادیده گرفته شده است و بشریت وام‌دار عده‌ای خاص فرض شده است. کلیفورد کانر، مورخ و استاد دانشگاه آمریکایی، با کمک اسناد بی‌شماری که به صورت جسته و گریخته در کتاب‌های مردم‌شناسی و باستان‌شناسی درج شده، تلاش کرده نگاهی متفاوت به این موضوع داشته باشد و در کتاب خود، «تاریخ علم مردم»، نشان دهد که دانشمندان طول تاریخ تنها با اتکا بر امکانات و ثروت بیشتری که در اختیار داشته‌اند، توانسته‌اند جایگاه ویژه و گاه اغراق‌شده‌ای در تاریخ علم به خود اختصاص دهند، در حالی که توده مردم کشاورز، دام‌دار، صنعت‌گر و... از بدو به وجود آمدن انسان، در شکل‌گیری تمدن‌های بشری و پیشرفت علم نقش مستمر، مستقیم و بی‌انکاری داشته‌اند. کانر در کتاب خود اصرار دارد که تاریخ علم نیمه پنهانی دارد که همواره مورد غفلت واقع شده است؛ نیمه پنهانی که از قضا نیمه عظیم‌تری هم هست.



«تاریخ علم مردم»
نویسنده: کلیفورد کانر
مترجم: حسن افشار
ناشر: نشر ماهی
چاپ اول: ۱۳۸۷
صفحه ۵۵۲

نخبه‌ستیزی یا دفاع از حقوق توده؟

■ کمی درباره کلیفورد کانر و کتاب

«تاریخ علم مردم» توضیح بدهید.

کلیفورد کانر متولد آمریکاست و در دانشگاه‌های این کشور تدریس می‌کند. کتاب‌های زیادی دارد که معروف‌ترین آن‌ها «تاریخ علم مردم» است که در آن به نقش توده‌های مردم در پیشرفت علم پرداخته است. این کتاب مورد استقبال و توجه زیادی واقع شد، چون برخلاف کتاب‌های تاریخ علم مرسوم که پیشرفت علم را از قلعه‌های علم دنبال می‌کنند و بر این قلعه‌ها تاکید دارند، کانر پیشرفت علم را از طریق توده‌های مردم دنبال کرده و دلیلش هم این است که به هر حال کار دانشمندان نتیجه‌گیری از دستاوردهای مردم است. مردم معمولی مصالح کار را با تمام وجود لمس می‌کنند. برای مثال یک کشاورز دانه‌های گندم را با وجودش احساس می‌کند، اما یک دانشمند فقط درباره آن نظریه صادر می‌کند، آن هم با اتکا به تجربیات کشاورز.

■ با این وصف آیا می‌توان گفت که کانر نخبگان و نخبه‌گرایی را رد می‌کند و به ضدیت با آن می‌پردازد؟

این‌طور نیست. این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. مردم با کار تجربی و فیزیکی و دانشمندان با کار فکری و ثبت نتایج به‌دست‌آمده، همکاری تنگاتنگی دارند که منجر به پیشرفت علم می‌شود. چون به هر حال توده مردم هر چقدر هم کار کنند، چون قادر به نتیجه‌گیری نیستند، فایده‌ای ندارد و این دانشمندان هستند که با نتیجه‌گیری و ثبت نظریه کار توده مردم را به سرانجام می‌رسانند. ولی این که از کتاب کانر چنین برداشتی می‌شود،



حسن افشار متولد سال ۱۳۳۲ در میاندوآب است. او در دانشگاه ملی به تحصیل در رشته معماری و شهرسازی مشغول شد، اما چون علاقه‌ای به این رشته نداشت، آن را ادامه نداد و تحصیلاتش را در آمریکا در رشته سینما پی گرفت و دو سال بعد از انقلاب به ایران بازگشت. رهاورد تحصیل در آمریکا احاطه حسن افشار به زبان انگلیسی بود که او را به سمت ترجمه کتاب سوق داد؛ آن هم به شکل یک مترجم تمام‌وقت. تعداد کتاب‌هایی که حسن افشار ترجمه کرده، از ۵۰ عنوان فراتر می‌رود. از او تاکنون کتاب‌هایی هم چون «تاریخ علم کمبریج»، «تاریخ سینما»، «تاریخ آموزش و پرورش»، زندگی‌نامه‌های داروین، گالیله و نیوتن، زندگی‌نامه شماری از نقاشان، «حماقت خانه المایر»، «یک درخت، یک صخره، یک ابر» (داستان‌های برجسته جهان)، «تاریخ هنر»، «عصر طلایی هنر ایران» و... منتشر شده است. یکی از موفق‌ترین آثار ترجمه‌ای او کتاب «تاریخ علم مردم» است که موضوع این گفت‌وگوست.



طبیعی است و دلیل آن هم نوع نگاه کانر است؛ به هر حال کانر تاریخ علم را از زاویه دیگری نگاه می‌کند و از آن‌جا که در کتاب‌های دیگر به‌وفور بر نقش دانشمندان تاکید شده، او دلیلی ندیده که به این مسئله بپردازد، ولی این لزوماً به معنی انکار نخبگان نیست.

■ **اما لحن تند و جسورانه نویسنده درباره دانشمندان صاحب‌نام و حمله به آن‌ها در این کتاب به کرات دیده می‌شود.**

چیزی که برای من خیلی جالب بود، همین لحن جسورانه کانر است. برای نمونه تا به حال نشده کسی افلاطون را زیر سوال ببرد، یا انتقادی به آثار او وارد کند. من خودم پیش از این کتاب «جمهور» افلاطون را خوانده بودم. همه ما ممکن است زیر سیطره نام افلاطون کتاب او را صرفاً با دید ستایش‌گرانه بخوانیم و به خود جسارت تحلیل آن را ندهیم. اما در کتاب «تاریخ علم مردم» تلنگری به ما زده می‌شود تا با چشم بازتر به مسئله نگاه کنیم و ببینیم آیا واقعا این کتاب جای انتقاد ندارد؟

خوانندگان به‌راحتی می‌توانند با رجوع به آثار این دانشمندان ببینند که کانر واقعیت را نوشته است. تلاش کرده‌ام لحن جسور و شوخ نویسنده را تا حد ممکن به متن فارسی منتقل کنم و چیزی به آن اضافه یا از آن کم نکنم.

■ **تاکید بر توده مردم و تکرار اصطلاح قشر زحمت‌کش این تصور را القا می‌کند که کانر متمایل به اندیشه‌های چپ است، هر چند گاهی در کتابش به شکل ضمنی آن را انکار می‌کند. نظر شما در این باره چیست؟**

در نقدهایی که از این کتاب نوشته‌اند، این اتهام بارها ذکر شده و چندان بی‌راه هم نیست. چون هر جا نامی از توده و طرفداری از مردم زحمت‌کش برده می‌شود، ناخودآگاه گرایش‌های چپ هم به ذهن متبادر می‌شود و طبیعی هم هست. حتی اگر این‌طور هم باشد، چه اشکالی دارد؟ به هر حال کانر از این که چنین برداشتی از اثر او شود، هیچ واهمه‌ای

نداشته و حقیقت را گفته است. زیرا چنین اتهامی نباید باعث شود کسی دفاع از حقوق مردم را فراموش کند.

■ **به هر حال گرایش‌های چپ نوعی ایدئولوژی است که ممکن است مورخ را از انصاف و بی‌طرفی دور کند و قضاوت او را با غرض‌ورزی همراه کند.**

این دیگر برعهده خواننده است که قضاوت کند آیا نویسنده بی‌طرفانه این کتاب را نوشته یا مغرضانه از یک طرف دفاع کرده است.

■ **خب در بخش‌هایی از کتاب این دور شدن از انصاف دیده می‌شود. برای نمونه در بخشی که درباره دانشمندان ایرانی نوشته شده، ما بیشتر این مسئله را درک می‌کنیم. در این بخش درباره رازی نوشته شده که او تنها تجربیات صنعت‌گران**

تجربگی را در کتابش ثبت کرده، در حالی که ما می‌دانیم رازی سالیان دراز خودش جزو همین صنعت‌گران بوده و در کارگاهش به صورت تجربی به کیمیاگری می‌پرداخته است.

چون زمان زیادی از ترجمه این کتاب می‌گذرد، این مثال شما را دقیقاً به یاد نمی‌آورم، اما اگر همین‌طور باشد که شما می‌گویید، می‌شود از آن ایراد گرفت. اما به هر حال نویسنده در این کتاب به این مسئله



از دید متفاوتی نگاه کرده و ما هم عادت کرده‌ایم از طرف مقابل تعریف و تمجید بشنویم و حال طبیعی است که این زاویه دید متفاوت برایمان ناملموس باشد.

■ شما پیش از این کتاب «علم کمبریج» را ترجمه کرده بودید که با این کتاب بسیار متفاوت است. چه شد که بعد از آن کتاب لازم دیدید کتاب دیگری در این حیطه ترجمه کنید؟

«تاریخ علم کمبریج» را ۲۵ سال پیش ترجمه کردم. عنوان آن در اصل «تاریخ علم» بود، اما چون متعلق به انتشارات معتبر کمبریج بود، ناشر اصرار داشت نام کمبریج در انتهای عنوان کتاب اضافه شود. این کتاب بررسی تاریخ علم است و به قله‌های علم می‌پردازد و دقیقا نقطه مقابل کتاب کانر است. همان کتاب انگیزه اصلی من برای ترجمه کتاب کانر بود، زیرا بعد از ترجمه آن در اینترنت خیلی گشتم تا یک کتاب دیگر با موضوع تاریخ علم پیدا کنم و باید بگویم در مدت ۲۰ سال هیچ کتاب جدیدی در این باره منتشر نشد، تا این که کتاب «تاریخ علم مردم» منتشر شد و من خیلی سریع آن را تهیه کردم و به فاصله چند ماه از انتشارش در آمریکا آن را ترجمه کردم.

■ اگر ممکن است از لحاظ روش کار، این دو کتاب را کمی مقایسه کنید.

«تاریخ علم مردم» از «تاریخ علم کمبریج» ارجاعات بیشتری دارد و به عبارتی مستندتر است. دلیل این مسئله برتری یکی بر دیگری نیست، بلکه ناشی از آن است که در «تاریخ علم» نویسنده مسائلی را مطرح کرده که تقریبا همه می‌دانند و فقط توضیحات بیشتری ارائه شده. مثلا همه گالیله را می‌شناسند و احتیاجی نیست درباره او سطر به سطر به منابع مختلف ارجاع داده شود. اما در «تاریخ علم مردم» مسائل جدیدی مطرح می‌شود و برای اثبات آن‌ها نویسنده لازم دیده مدام به منابع مختلف ارجاع دهد و در نتیجه

می‌بینیم که کتاب ارجاعات بسیار زیادی دارد.

■ تعریف علم در این دو کتاب یکسان است؟

تعریف علم در این دو کتاب بسیار متفاوت است. در مقدمه «تاریخ علم مردم» نویسنده به وضوح و به ساده‌ترین زبان توضیح داده که منظورش از علم چیست. او می‌گوید علم یعنی شناخت طبیعت. این حرف جدیدی نیست. فقط ممکن است توضیح بیشتری احتیاج داشته باشد، که البته این توضیح بیشتر را نویسنده ارائه می‌دهد و می‌گوید شناخت طبیعت یعنی فعالیت‌های مولد شناخت. این مسئله هم جنبه عملی دارد و هم جنبه نظری. آهنگر فعالیت مولد شناخت انجام می‌دهد. دانشمند نظریه مولد شناخت ارائه می‌دهد. درواقع کانر از تعریف کلی چیزی کم نکرده، بلکه تاکیدش بیشتر روی بخش عملی آن است تا نظریات. واقعا هم حقیقت را بیان کرده و کسی نمی‌تواند این بخش عملی را در پیشرفت علم انکار کند.

■ نثر اصلی کتاب که شما با آن سروکار داشتید، چطور نثری است و چقدر وقت شما را برای ترجمه گرفت؟

کتاب نثر ساده‌ای دارد، اما این به معنی راحت بودن کار ترجمه‌اش نیست، زیرا به هر حال کتاب پر از اصطلاحات تخصصی بود که نیاز به تحقیق و مطالعه داشت. من به دلیل تجربه ترجمه کتاب‌هایی درباره زندگی‌نامه دانشمندان، تا حدودی خود را برای ترجمه این اثر مجهز می‌دیدم. ترجمه کتاب‌های پیشین به تدریج در من این احاطه را ایجاد کرد، و گرنه به هیچ عنوان به خود جسارت دست بردن به سمت این کتاب را نمی‌دادم. با همه این‌ها ترجمه این کتاب شش ماه از وقت مرا گرفت.

■ این کتاب در ایران با استقبال نسبتا خوبی روبرو شد. فکر می‌کنید مهم‌ترین دلیل این استقبال چیست؟

دلیل آن نگاه تازه نویسنده است و این که از زاویه خلاف‌آمد عادت به تاریخ علم نگاه کرده است. ■

اشاراتی درباره دانش ریاضیات در دیوان انوری ابیوردی

حل مشکلی چند از ریاضی به خلوت شاعر

علی اصغر بشیری



در اواخر قرن پنجم هجری و در تمام قرن ششم در شعر فارسی، اتفاقات بسیار مهمی در حال وقوع بود که جریان شعر فارسی را در دوره‌های دیگر به‌طور کامل تحت‌الشعاع قرار داد. در سرزمین‌های اسلامی علم و دانش در بسیاری از زمینه‌ها در حال پیشرفت بود و هر روز در جهان اسلام کشف علمی تازه‌ای رونمایی یا کتابی جدید در حوزه‌های گوناگون معارف بشری نوشته می‌شد. همین موضوع به عرصه‌ای برای رقابت میان شاعران گوناگون تبدیل شده بود و بسیاری از شاعران برای اثبات برتری خود در شعر از اصطلاحات کاملاً فنی و اختصاصی برخی از علوم مانند نجوم، پزشکی و... استفاده می‌کردند. ناصر خسرو در قرن پنجم و بعدها خاقانی و نظامی و انوری در قرن ششم از برجسته‌ترین این افراد بودند. در این میان انوری ابیوردی گوی بلاغت و مهارت از همگان ربوده بود؛ چراکه او پیش و بیش از آن که شاعر باشد، دانشمندی صاحب‌نام در علوم دیگر نیز بود. در شرح حال اوحدالدین علی بن محمد بن اسحاق انوری ابیوردی در تذکره‌ها و بسیاری از کتاب‌های تاریخ ادبیات و کتب مرتبط با او، علاوه بر شاعری، او را با القابی چون فیلسوف، منجم و ریاضی‌دان معرفی

کرده‌اند. ادوارد براون و برخی از محققان بر اساس متون کهن، کتابی را در نجوم به انوری منسوب کرده‌اند که امروزه اثری از آن در دست نیست. استاد شفیعی کدکنی در کتاب «مفلس کیمیافروش» نوشته است گویا انوری قرار بوده هر دو سال یک کتاب را برای یکی از پادشاهان در حکمت یا نجوم بنویسد، اما روزگار او را به وادی شعر کشانده است. حرف دکتر شفیعی کدکنی را می‌توان کاملاً تصدیق کرد، چراکه انوری در یکی از شعرهایش به بسیاری از دانش‌هایی که با آن‌ها آشنا بوده،

اشاره کرده است:

منطق و موسیقی و هیئت بدانم اندکی
راستی باید بگویم با نصیب وافر
وز الهی آن چه تصدیقش کند عقل
صریح
گر تو تصدیقش کنی بر شرح و بسطش
ماهرم

وز ریاضی مشکلی چندم به خلوت حل
شده است
واندر آن جز واهب از توفیق کس نه باورم
وز طبیعی رمز چند از چند بی تشویر
نیست

کشف دانم کرد اگر حاسد نباشد ناظم
نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم
در بیان او به غایت اوستاد و ماهرم

چنان که دیده می‌شود، منطق، موسیقی، الهیات و طبیعیات از دانش‌هایی است که خود انوری به‌صراحت بر تسلط خود به آن‌ها اشاره دارد و طبق همین شعر یکی از دانش‌هایی که انوری با آن آشنایی بسیاری داشته و در شعر خود نیز از اصطلاحات آن بهره‌هایی برده است، دانش ریاضیات است.

با توجه به این که انوری، در رقابت با بسیاری از شاعران، یکی از راه‌های برتری خویش را در استفاده از علوم و فنون زمانه خویش می‌دیده است، از برخی از اصطلاحات دانش ریاضی نیز در شعر خود استفاده کرده که به برخی از این موارد می‌پردازیم. لازم به ذکر است که نوع استفاده انوری از این اصطلاحات را باید با پیچیدگی خاص شعر او نیز در نظر داشت و بر همین اساس چه بسا فهم بسیاری از این ابیات برای خیلی از افراد دشوار باشد. دکتر سیدجعفر شهیدی و مدرس رضوی بسیاری از این اصطلاحات را شرح داده و مثال‌های بیشتری هم برای هر یک آورده‌اند. از مهم‌ترین مهارت‌های انوری در دانش ریاضیات، این موارد را می‌توان برشمرد:

تعریف عدد جذر:

انوری گاهی برخی اصطلاحات علمی را تعریف می‌کند. در علم ریاضی این تعریف را برای جذر آورده است.

هر عددی را که به مثلش زنی
جذر بود نام وی و ضلع هم

جذر اصم:

اگر جذر عددی سالم نباشد، آن را جذر اصم گویند. مثلاً جذر ۲۵ می‌شود ۵ و این جذر سالم است (یا منطبق).

اما اگر جذر عددی همراه با عدد کسری باشد، آن را جذر اصم گویند، مثل عدد ۱۰ که جذر آن $\sqrt{10}$ خواهد شد. انوری همین گنگی در جذر اصم را وسیله‌ای شاعرانه برای بیان مضامین خود قرار می‌دهد. برای نمونه می‌گوید:

سمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری

یعنی اگر ممدوح سخن بگوید، جذر اصم گویا و از گنگی خارج می‌شود. یا:

بر جای عطار د بنشاند قلم تو
گر در سر منقار کشد جذر اصم را

یعنی قلم تو اگر سخنی بنویسد، جذر اصم را آن چنان گویا کند که به جای عطار که دبیر فلک است، خواهد نشست و دبیری فلک را خواهد کرد. و مثالی دیگر:

صوت صریر معجزش از روی خاصیت
در قوت خیال چنان صورت افکنست
کاکنون مزاج جذر اصم در محاورات
ده گوش و ده زبان چو بنفشه است و سوسنست

یعنی هنگامی که ممدوح بر کاغذ مطلبی می‌نویسد، صدای قلم او جذر اصم را مانند سوسن (که ده زبان دارد) به سخن می‌آورد. (اغراق بسیار زیادی در این دو بیت است.)



یعنی بدخواه تو مثل عدد صفر بی ارزش است؛ اما همین صفر اگر در کنار عددی قرار گیرد، آن عدد را ۱۰ یا ۱۰۰ خواهد کرد و اتفاقاً در این زمان ارزش بسیاری خواهد داشت:

**برابر بخششست گاه نیستی پیشی است
صفر پیشی دهد بلی به رقوم**

یعنی هر گاه که بخشش تو نیز وجود ندارد، مثل عدد صفر عمل می کند.

اصطلاحات ریاضی در کنار هم:

یکی از شگردهای انوری (و بسیاری از شاعران) آوردن چند اصطلاح مرتبط با یک علم در کنار هم است که در ادبیات مراعات نظیر گفته می شود. واقعیت این است که شعر عرصه اصلی مراعات نظیرهاست. انوری بسیاری از اصطلاحات ریاضیات را بارها در کنار هم قرار داده و تصاویر خاصی پدید آورده است و بارها اعداد گوناگون را با قصدهای مختلف در کنار هم قرار داده است که برای جلوگیری از اطاله کلام به دو مورد اشاره می شود:

**از یک احسان تو شکسته دلان
جبر کسر هزار ساله کنند**

جبر در این جا یعنی جبران و کسر یعنی کمیود؛ اما جبر و کسر دو اصطلاح در دانش ریاضیات نیز هستند و این موضوع از نظر انوری دور نبوده است. یا:

**سایه عدل پراکنده و نور احسان
رایت و رایش بر هفت و شش و پنج و
چهار**

که هفت اشاره به هفت اختر و شش اشاره به شش جهت و پنج اشاره به پنج حس و چهار اشاره به چهار آخشیجان (یا چهار حس) دارد. این کاربرد اخیر از پرکاربردترین نوع استفاده از این سنخ مراعات نظیرها در دیوان انوری محسوب می شود. ■

ضرب کسور:

هر عددی که در عدد دیگر ضرب شود، حاصلش از دو عدد ضرب شده بیشتر است؛ ولی در اعداد کسری فرق می کند؛ اگر دو عدد کسر در یکدیگر ضرب شوند، حاصل از دو عدد کمتر خواهد شد. برای نمونه اگر یک سوم در یک پنجم ضرب شود، حاصل یک پانزدهم خواهد شد که به مراتب از دو عدد قبلی کمتر است. انوری در این موارد غالباً در کاربردهای نفرینی سود می جوید؛ برای نمونه:

**حساب عمر حسود ترا اگر به مثل
زمانه ضرب کند باد همچو ضرب کسور**

یعنی عمر حسود تو کم باد. و در مورد مشابه دیگر می گوید:

**حساب عمر بداندیش بدسگال تو باد
همیشه قابل نقصان چنان که ضرب کسور**

و در موردی دیگر می نویسد:

**از چه برداشتم حساب مراد
کان نشد چون حساب ضرب کسور**

یعنی برداشت من از عمر منفی و خیلی بد بوده است.

جمع صفر:

اگر صفر با عددی جمع شود، حاصل همان خواهد شد؛ یعنی صفر در جمع اعداد باعث برتری آن ها نخواهد شد:

**بدخواه تو در سکنه این تخته خاکی
صفری ست که بیشی ندهد هیچ رقم را**



چند روایت

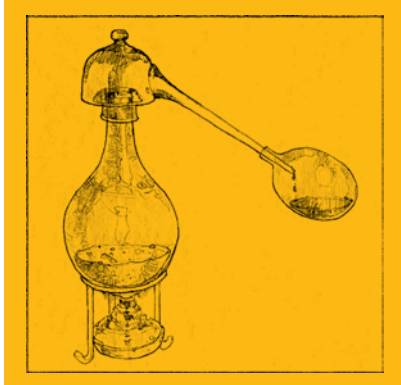
از زندگی علمی ابوبکر محمد بن زکریای رازی

پدر علم شیمی از ری می آید

معصومه ترکانی



۱ | طب یا کیمیا



در کارگاه کیمیاگری اش مدام در حال آزمایش و ترکیب مواد شیمیایی بود برای پیدا کردن اکسیر اعظم که پیری را به جوانی تبدیل کند، یا چیزی بیابد که بتواند فلزات کم‌قیمت را به طلا مبدل گرداند و حالا بر اثر دود و دمی که همیشه در کارگاهش بود، به چشم‌درد و وخیمی مبتلا شده بود. پزشک برای درمان چشمش از او طلب ۵۰۰ دینار کرد و این آغاز فصل جدیدی در زندگی ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی الرازی بود؛ مردی که اعتقاد داشت کیمیا واقعی علم طب است، بنابراین در سی و چند سالگی تصمیم گرفت پزشک شود.

۲ | زکریای رازی

زکریای رازی در قرن سوم هجری در ری زاده شد و لقب رازی در انتهای نام او منسوب بودن او به ری (راز) را می‌رساند. در جوانی עוד می‌نواخت و شعر می‌سرود و آواز می‌خواند. ولی چون موی مردانگی بر صورتش رشد کرد، از آن امور انصراف داد و به کار دیگری مشغول شد. پدر محمد اهل علم نبود، برای همین مدتی کنار پدر به صراف‌ی مشغول شد، اما بعد به تحصیل فلسفه، ریاضیات، ادبیات و نجوم و به‌خصوص کیمیا پرداخت.

رازی برای آموختن پزشکی در بیمارستان معتضدی بغداد از پیرمردی داروگر خواص داروها را می‌پرسید و آن‌ها را یادداشت می‌کرد. او در یادگیری پزشکی چنان پشتکاری از خود نشان داد که در سن ۳۷ سالگی، سال چهارم یا پنجم اقامتش در بغداد، جزو طبیبان دربار خلیفه معتضد عباسی شد و سمت ریاست بیمارستان معتضدی را برعهده گرفت.

۳ | رازی و علم پزشکی

شهرت فراوان رازی به‌عنوان پزشک به دلیل نوآوری‌هایش در علم طب است. برای همین در کتاب‌ها نکات زیادی درباره ویژگی‌های

پزشکی رازی نوشته‌اند. مثلاً این‌که: «طریقه گزارش حال بیمار و تاریخچه بیماری و غیره، همان‌طور که امروزه در بیمارستان‌ها معمول است، از ابتکارات رازی است.» به همین دلیل مورخان اروپایی و نویسندگان تاریخ طب به اصطلاح امروزی او را طبیب کلینیکی نام نهاده‌اند. ظاهراً او نخستین طبیبی است که فرق بین آبله و سرخک و تفاوت بین آبله معمولی و آبله‌مرغان را در کتاب «الجدری والحصبه» بیان کرده و هم‌چنین نخستین کسی است که نظریه عامل میکربی بیماری‌های واگیر را ذکر و صریحاً واگیردار بودن آبله را یادآوری کرده است. جالب این‌که بدانید از دیگر ابداعات خلاقانه رازی در پزشکی، استفاده از پنبه است. از طرفی در کتاب‌های طب و تاریخ آمده است که او نخستین پزشکی است که بعضی از شعب اعصاب را در سر و گردن شناخته و درباره آن‌ها توضیحاتی داده است. به علاوه این‌که رازی برای نخستین بار ثابت کرد افراط در مصرف دارو باعث آسیب دیدن بدن و به تعویق افتادن کسب سلامتی می‌شود. از همه این‌ها که بگذریم، شاید مناسب است که او را پدر طب اطفال بدانیم، چون نخستین پزشکی بود که کتاب «طب اطفال» را در مورد شناخت بیماری‌های عفونی کودکان نوشت. پروفیسور هوارد- رئیس انستیتوی تحقیقات



۵ رازی و علم شیمی

رازی با کشفیات خود در علم شیمی توانست خدمت بزرگی به علم طب بکند؛ او الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای و اسید سولفوریک (جوهر گوگرد) را از تجزیه سولفات دوفر (زاج سبز) به دست آورد. او همچنین از «نوشادرکلر» بهره کافی برد و از آن «ماءالنوشادر» یا آمونیاک و «دهن‌النوشادر» یا جوهرنمک تهیه کرد. در اثر حرارت دادن و به اصطلاح تصعید و تقطیر نوشادر با زاج‌ها، مخلوطی از اسید سولفوریک و سولفات آمونیوم تهیه کرد. این آزمایش‌های علمی عاقبت به نتایجی منجر شد که رازی را پدر علم شیمی جهان معرفی کرد، چون او بود که دانش کیمیاگری کهن را به علم شیمی نوین تغییر داد. او در عین حال تحقیقاتی در باره وزن مخصوص انجام داد و اکتشافات مهمی نیز در این رشته به او منسوب است. به قول کامپل، رازی نخستین کسی بود که استحصالات شیمیایی را در طب وارد کرد.

۶ تالیفات رازی

رازی در طب، فلسفه، کیمیا، متافیزیک، نجوم و دیگر علوم قلم زده است و اکثر مورخان تالیفات او را بیش از ۲۰۰ جلد می‌دانند. رازی دایره‌المعارف علوم بود و از این جهت است که ابن‌الندیم او را «جامع معرفت» می‌نامد. از جمله مشهورترین کتب پزشکی او «الحاوی» است که بزرگ‌ترین تالیف اوست و به قول خودش ۱۵ سال شب و روز وقت صرف این کتاب کرده؛ کتابی که آن را دایره‌المعارفی پزشکی می‌دانند. از طرفی «من لا یحضره الطبیب» که به نام‌های «علاج الامراض» و «طب الفقرا» نیز معروف است، راهنمای پزشکی است و از امراض سر شروع و به پا ختم می‌شود و برای کسانی که به پزشک دسترسی ندارند، نوشته شده است. خوب است بدانید شیخ صدوق این بابویه، محدث مشهور شیعی، نام کتاب خود یعنی «من لا یحضره الفقیه» را

تاریخ طب فرانسه- می‌گوید کسی که برای نخستین بار تئوری بینایی را در دنیای پزشکی مطرح و واکنش عدسی چشم به نور را تشریح کرده، محمد بن زکریای رازی است.

۴ رازی و علم روان‌شناسی

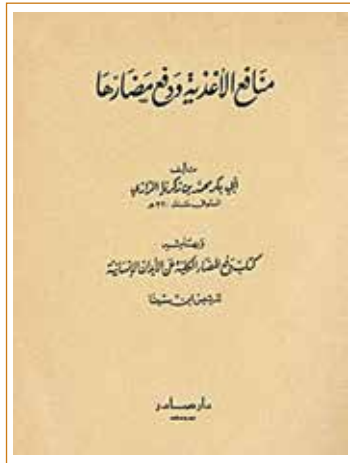
رازی در زمینه روان‌شناسی یادداشت‌های زیادی از خود به جا گذاشته و شرح‌حال‌های مفصلی از بیماران مبتلا به افسردگی، مالیخولیا، هیستری و... نوشته و حتی روش‌های درمانی را تشریح کرده است. دکتر بوشن فرانسوی در کتاب «تاریخ روان‌شناسی» خود نوشته است: «دانش روان‌شناسی رازی، دنیای غرب را سیراب کرده است.» نظامی عروضی می‌نویسد که امیرمنصور بن نوح بن نصر سامانی بیماری مزمنی گرفته بود که پزشکان از درمان آن ناتوان شده بودند. بر اثر این بیماری، قدرت حرکت از منصور بن نوح سلب شده بود. او کسی را دنبال رازی فرستاد و وقتی رازی به بخارا رسید، درمان امیر را آغاز کرد، اما معالجه به کندی پیش می‌رفت. روزی امیر را به گرمابه برد و اسب و قاطری را نیز بیرون گرمابه آماده نگه داشت. سپس همه اطرافیان امیر را از گرمابه بیرون کرد و امیر را در گرمابه نشانند و شربتی که اثر دارویی داشت، به او نوشاند و بعد رودرروی امیر ایستاد و چند دشنام به او داد. امیر که تا قبل از آن از حرکت عاجز بود، بر اثر این خشم، نیم‌خیز شد. سپس رازی کاردی کشید و امیر را تهدید کرد. منصور بن نوح نیز از خشم و ترس بلند شد و راست ایستاد. محمد بن زکریا وقتی چنین چیزی را دید، از گرمابه بیرون آمد و بر اسب سوار شد و همراه خادم خود که روی قاطر نشسته بود، به تاخت از آن محل دور شدند. بعد نامه‌ای به امیر سامانی نوشت و در آن نامه توضیح داد که چون درمان امیر به روش‌های معمولی طولانی می‌شده، این راه را در پیش گرفته و شاه را به خشم آورده تا بر اثر حرارتی که در تن پدید می‌آید، شاه بتواند بایستد.

از روی همین اثر گرفته است. ضمن این که از نظر تاریخ طب نیز کتاب «آبله و سرخک» مهم ترین تألیف رازی شناخته می شود که ابتدا در اروپا به نام «کتاب طاعونی» ترجمه شد. او نخستین پزشک جهان است که بروز بیماری زکام را در فصل بهار به وسیله بویدن گل سرخ، در رساله‌ای کوچک شرح داده است. این رساله نخستین مقاله ایمنی‌شناسی جهان

است و «برء الساعه» (به معنی درمان یک ساعته) نام دارد که در آن درمان سریع شماری از بیماری‌ها به اختصار نوشته شده است.

۷ | رازی از دیدگاه اروپاییان

خانم دکتر زیگرید هونکه در کتاب ارزشمند «فرهنگ اسلام در اروپا» درباره رازی می نویسد: «۶۰۰ سال قبل، کتاب‌خانه دانشگاه طب پاریس، کوچک ترین کتاب‌خانه دنیا بود. این کتاب‌خانه فقط یک کتاب داشت و این کتاب، نوشته یکی از دانشمندان اسلام بود.» این کتاب آن قدر برایشان ارجمند بود که حتی لودویگ یازدهم که پادشاهی باایمان و مسیحی بود، وقتی می خواست این کتاب را به امانت بگیرد، می بایست ۱۰۰ سکه طلا و ۱۲ سکه نقره به ودیعه می گذاشت. او این کتاب را کرایه کرد تا پزشکان خصوصی او از آن رونویسی کنند و در موارد بیماری یا در دوران سلامتی، به مثابه یک فرهنگ امراض و دستورات طبیی از آن استفاده کنند. اهالی پاریس برای این گنجینه طبیی اهمیت زیادی قائل بودند، به همین دلیل مجسمه نویسنده این کتاب را به عنوان یادگار در سالن بزرگ تدریس مدرسه عالی پزشکی نصب کرده‌اند. نام او در اروپا به رازس معروف است، با این که اعراب او را الرازی می نامند و نام واقعی اش



ابوبکر محمد بن زکریاست. کتاب‌های رازی قرن‌ها در دانشکده‌های پزشکی معروف اروپا تدریس می شد، چنان که مثلا در سال ۱۳۹۵ کتاب «الحاوی» یکی از ۹ کتاب دانشکده پزشکی پاریس بود و نیز مقاله نهم کتاب «المنصوری» او تا پایان سده پانزدهم جزئی از برنامه دروس دانشگاهی توپینگن آلمان محسوب می شد. آوازه حکیم رازی در اروپا به حدی بود که شاعر

انگلیسی، جفری چاسر، که او را پدر شعر انگلیسی می دانند، در قطعه «دکتر طب» خود، نام او را جزو شخصیت‌های برجسته و ارزنده علمی یاد کرده است. ضمن این که کتاب «آبله و سرخک» رازی بیش از ۴۰ مرتبه در شهرهای بال سوییس و گوتینگن و لندن و پاریس چاپ شده و جورج سارتن، بنیان‌گذار مشهور تاریخ علم، نیمه دوم سده نهم میلادی (نیمه دوم سده سوم هجری) را در تاریخ علم «عصر رازی» نامیده است.

۸ | رازی و مردمان

رازی مردی بلندنظر بود و به بسیاری از بیماران بی بضاعت دارو می داد و برخی اوقات حتی غذای آن‌ها را تأمین می کرد. او کوشش بی‌اندازه‌ای در تحصیل علم و کسب معارف به کار می برد. هنگامی که از تدریس یا معالجه فراغت می یافت، به نوشتن و خواندن مشغول می شد و همین باعث شد چشمان او رو به ضعف برود و نابینا شود. در این موقعیت وقتی به او پیشنهاد شد که چشم خود را معالجه کند، در جواب گفت: «آن قدر به دنیا نگرسته‌ام که خسته شده‌ام.» سرانجام مردی که چشم جهانی بود، در سن ۶۲ سالگی و در حالی که از اسرار زیادی در کیمیای طب پرده برداشته بود، در زادگاهش - ری - درگذشت. ■

در سبب اختراع تفنگ

آن زمان‌ها عجیب بلوا بود

نسیم عربامیری



سال‌ها قبل اختراع تفنگ
وقت پیکار و توی صحنه جنگ

همه با نیزه یا که تیر و کمان
حمله‌ور می‌شدند در میدان

کارشان بود فتنه و بلوا
داد و فریاد مثل وحشی‌ها!

با دو تا نیزه و سه تا خنجر
می‌پریدند روی همدیگر!

می‌شد آن روزها بدون دلیل
دوستی‌ها به دشمنی تبدیل

آن زمان‌ها عجیب بلوا بود
بی‌خود و بی‌دلیل دعوا بود

تا زد و یک جوان خوب و رشید
بعد کار و مطالعات شدید

خواست کشفی کند که بعد از این
بشود با شگردهای نوین،

از جلو، از کنار یا از پشت
با روش‌های تازه آدم کشت

زور بازوی این جوان کم بود
تازه طفلک خجالتی هم بود

چون که بود این جوان کمی کم‌رو
قدرتش را نداشت هرگز او،

که به یاری دشنه و شمشیر
بشود با مخالفان درگیر،

پی یک شیوه بود تا از دور
بکند زرت خصم را قمصور

جای جنگ و جدال رو در رو
چند ساعت کمین کند یک سو،

بعد از دور دست و خیلی شیک
بکند سوی دشمنان شلیک

پس به این علت عجیب و جفنگ
رفت دنبال اختراع تفنگ



موقع جنگ در همه عالم
همچنان کشته می شود آدم!

نه زمین نه هوا عوض شده است
فقط ابزارها عوض شده است

همچنان می کند آدمها
بر سر هیچ فتنه و بلوا

جنگ را می دهند بی خود کیش
آدم اصلا ندارد آرامش

بحث شان نیست بحث نوع سلاح
همه جا بحث قدرت است و جناح

پیش انسان یاغی و اوباش
کاسه آن کاسه است و آس آن آس! ■

تند و زود و سریع بعد از آن
پر شد از این سلاح کل جهان

مدتی بعد توی صحنه جنگ
همه رفتند سمت تیر و تفنگ

جای پرتاب نیزه توی هوا
می نشستند پشت سنگرها!



سالها بعد اختراع تفنگ
وقت پیکار و توی صحنه جنگ

می شود باز هم بدون دلیل
دوستی ها به دشمنی تبدیل

نخبگان وام‌دار

مه‌دی استاداحمد



به من می‌خندید؟

یکی از ویژگی‌های نخبگان این است که کسی حرف آنان را جدی نمی‌گیرد. اگر فردی بتواند ثابت کند که حرف‌هایش را جدی نمی‌گیرند، نخبه بودنش اثبات شده و می‌تواند از وام مسکن نخبگان برخوردار شود. برای ثابت کردن این نکته روش بسیار ساده‌ای پیشنهاد می‌شود. کافی است فرد نخبه به آرشيو سخنرانی‌ها و مطالبی که منتشر کرده رجوع کند. برای مثال ممکن است فرد نخبه سال‌ها پیش درباره بحران آبی که امروز با آن روبه‌رو هستیم، حرف زده اما کسی به آن توجه نکرده است. حتی ممکن است در آرشيو فیلم‌های سخنرانی نخبه‌ها لحن‌های عاقل‌اندرسفیه بعضی مسئولان که در میان حضار نشست‌اند نیز ثبت شده باشد. این‌ها همه‌اش مدرک است. این مدارک ثابت می‌کند که طرف نخبه است و هم‌چنان نیز حرف‌هایش جدی گرفته نمی‌شود. پس لازم است نخبگانی که تاکنون از نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان آرشيو تهیه نکرده‌اند، از همین امروز دست به کار شوند تا در سال‌های آینده از آن برای گرفتن وام مسکن استفاده کنند.

**جدی نگرفتید مرا ممنونم
این وام کلان را به شما مدیونم**

بی‌تردید یکی از مسرت‌بخش‌ترین خبرهای دهه نود در ماه گذشته منتشر شد. خبر این بود که به دانشجویان نخبه وام مسکن داده می‌شود. این خبر موجی از شادمانی را در نخبگان ایران و جهان ایجاد کرد. اما وقتی نخبگان جهان متوجه شدند این وام فقط به نخبگان ایرانی تعلق می‌گیرد و در کشورهای دیگر از این خبرها نیست، موج شادمانی نخبگان جهان در نطفه خفه شد. خوشبختانه از آن جایی که هیچ کدام از نخبگان ایرانی در کشورهای دیگر زندگی نمی‌کنند، موج مذکور با شدت تمام صرفاً در محدوده کشور نخبه‌خیزمان باقی ماند.

اما برای این که کسی بتواند از وامی که برای نخبگان در نظر گرفته شده استفاده کند، قبل از هر کار در ابتدا باید ثابت کند که نخبه است.

اگر ثابت کنی که نخبه هستی بگیری چند میلیون وجه دستی

با توجه به آنچه ذکر شد، این نکته که آدمیزاد چگونه می‌تواند ثابت کند نخبه است به چالشی بزرگ‌تر از چالش سطل آب یخ تبدیل شد و اگر فکری به حالش نشود ممکن است نخبگان را با چالشی جدید روبه‌رو کند. در ادامه مطلب چند روش برای این که فردی ثابت کند نخبه است، پیشنهاد می‌شود.

از من شکایت دارید؟

یکی دیگر از ویژگی‌های نخبگان، شاکمی بودن اطرفیان فرد نخبه از آنان است. معمولاً پدر و مادر فرد نخبه از دست فرزندشان شاکمی هستند که چرا بی‌کار می‌گردد و اوقات به بطالت می‌گذراند. در صورتی که متاهل باشد، همسرش از رویاپردازی و زندگی نکردن وی

در دنیای واقعی شاکمی است. در صورتی که نخبه دارای فرزند باشد، فرزندش شاکمی است که چرا هرگز به یک مسافرت توپ نرفته‌اند و اگر هم گاهی حرف سفر شده

صحبت از یک

مسافرت بی‌بازگشت بوده. حتی مغازه‌داران محل هم ممکن است از عدم پرداخت پدهی‌اش شاکمی باشند.

تهیه یک صورت‌مجلس از شکایت افراد مذکور می‌تواند سند محکمی برای اثبات فرد نخبه باشد. به شرطی که شکات حرف وی را جدی گرفته و حاضر به امضای صورت‌مجلس شوند. بشنو از نی چون حکایت می‌کند نی هم از نخبه شکایت می‌کند

دیگر چه مدرکی می‌خواهید؟

یکی از کاربردی‌ترین روش‌ها برای این که فردی ثابت کند نخبه است، جور کردن مدارک گرفتن وام ازدواج معمولی است. معمولاً کسی از این‌بای بشر توان جور کردن مدارک لازم برای گرفتن وام ازدواج را ندارد.

چه بسیار افرادی در طول تاریخ بوده‌اند که پس از ده‌ها بار مراجعه به بانک و ارائه مدارک مختلف، موفق به گرفتن وام ازدواج نشده‌اند. اگر فردی بتواند مدارک گرفتن وام ازدواج را جور کند، مطمئناً یک نابغه است که توانسته مدارک لازم را جور کند و این نابغه خواهد توانست با یک تیر دو نشان

بزند و هم وام ازدواج و هم وام مسکن نخبگان را بگیرد. شاید به همین دلیل است که وام مسکن نخبگان به نخبه‌های متاهل تعلق می‌گیرد و این نشان می‌دهد که

فارغ از بحث وام ازدواج، کسی که توانسته باشد مقدمات تشکیل زندگی را فراهم کند، مطمئناً نبوغ و نخبگی خاصی داشته و شایسته دریافت وام مسکن نخبگان نیز هست.

**اگر عهد زناشویی نیستی
و توی خانه‌ی بابا نشستی
نکش نقشه برای وام مسکن
کسی باور ندارد نخبه هستی**

لازم است در این‌جا از نخبگان مجردی که با شوق گرفتن وام مسکن نخبگان این مطلب را خوانده‌اند و در انتهای مطلب شرط تاهل برای اخذ این وام را به اطلاع‌رساندم، معذرت‌خواهی ویژه‌ای بکنم. امیدوارم این برایشان درست عبرتی شده باشد تا هر چیزی را که می‌شنوند، زود باور نکنند. ■



راه‌هایی برای سامان دادن به یک ذهن آشفته

آرامش در وضعیت عقاب

مستانه تابش

(کارشناس تغذیه و رژیم درمانی)



استرس امانتان را بریده و دیگر نمی‌دانید چه کار کنید که ذهنتان کمی و فقط کمی آرامش داشته باشد؟ هر نوع چای گیاهی در بازار پیدا می‌شده، امتحان کرده‌اید، اما هنوز هم نتوانسته‌اید کنترل ذهنتان را به دست بگیرید؟ از دست ترافیک و گرما و نق‌نق بچه‌هایی که توی تاکسی کنارتان نشسته بودند، دانشجوهای حواس‌پرت و رئیس ایرادگیر خسته شده‌اید و نمی‌دانید چه کار کنید که باقی روزتان را با خشم و اعصاب‌خردی از دست ندهید؟ درست در چنین موقعیت‌هایی است که یوگا را برای رسیدن به آرامش و کنترل ذهن پیشنهاد می‌کنیم.

یوگا نوعی ورزش بدنی - ذهنی و دربرگیرنده ترکیبی از تمرین‌های کششی، تنفسی و تن‌آرامی است که نه فقط در حفظ سلامت سیستم قلب و عروق، کاهش وزن و تناسب اندام و... دخالت دارد، بلکه به آرامش ذهنی، از بین رفتن استرس و کنترل خشم نیز کمک می‌کند. اما آیا همه انواع حرکات یوگا می‌توانند این تاثیر را داشته باشند و شما را به آرامش خیال برسانند؟



۲. وضعیت پل: شاید کمی سخت به نظر برسد؛ اما وضعیت پل به شما کمک می‌کند تا از بی‌خوابی، سردرد، کمردرد، خستگی و فشار عصبی خلاص شوید و به آرامش برسید. برای انجام این حرکت به پشت دراز بکشید و زانوهایتان را خم کنید. یادتان باشد که کف پاها باید کنار

هم قرار بگیرند. حالا دست‌هایتان را به پشت بگیرید و به کمک آن‌ها لگن را تا حد امکان بالا بیاورید.

۳. وضعیت عقاب: این وضعیت نیز جزو حرکات‌ها یا وضعیت‌های بدنی ضد استرس در یوگاست که فشار و تنش را که در ناحیه شانه‌ها، ساق پا و کمر وجود دارد، به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد. برای قرارگیری بایستید و پاها را کنار هم قرار دهید. به یک نقطه روی زمین خیره شوید. سپس به آرامی ساق پای راست خود را خم کنید و آن را پشت پای چپتان قرار دهید، طوری که روی پای راستتان دقیق به عضله ساق پای چپ چسبیده باشد. حالا آرنجتان را خم کنید و آن را تا قفسه سینه بالا بیاورید. دست‌ها را از قسمت آرنج در هم بیچید (آرنج چپ بالا باشد) و کف دست‌هایتان را مثل منقار عقاب روی هم بگذارید. سپس زانوی چپتان را خم کنید و در همین وضعیت بمانید.

۴. وضعیت جسد: این وضعیت شاید از ساده‌ترین و لذت‌بخش‌ترین حرکات یوگا باشد که اجرای آن معمولاً در پایان حرکات توصیه می‌شود، چون بدن را در یک حالت آرامش کلی قرار می‌دهد و شما را کاملاً آرام و ریلکس می‌کند. برای قرار گرفتن در این وضعیت باید کاملاً آرام روی زمین دراز بکشید و تکان نخورید (کاری که برای خیلی‌ها بسیار سخت است). دست‌هایتان را کنار بدن‌تان و در وضعیت کشیده قرار دهید و آرام و منظم نفس بکشید.

دارید با خودتان فکر می‌کنید که در سن و سالی که هستید، دیگر بعید است بتوانید جوری خم شوید که نوک انگشت دستتان، شست پای چپتان را لمس کند؟ تصور می‌کنید که یوگا یعنی روی سر ایستادن که از عهده شما خارج است؟ شاید هم آخرین باری که دراز کشیدید و خواستید تمرین‌های ریلکسیشن یا تن‌آرامی را انجام دهید، فقط سه دقیقه دوام آوردید و بعد ذهنتان متوجه آشغال‌های ریزی شد که روی فرش ریخته بود! شاید هم به خودتان می‌گویید که یوگا فقط به درد آدم‌هایی می‌خورد که بدنشان مثل فنر باشد. خب، پس لابد خوشحال می‌شوید اگر بدانید که برای شروع یوگا هیچ کدام از این افکار مانع شما نیستند و در هر سن و سالی و وضعیت بدنی که باشید، می‌توانید این نوع ورزش جسمی - روانی را آغاز کنید. در واقع یوگا به شما کمک می‌کند تا ارتباط ذهن و جسمتان را پیدا کنید و به وضعیت احتمالاً به‌هم‌ریخته‌اش سروسامان دهید. و این کار در هر سن و سالی، حتی اگر ۹۰ ساله باشید هم ممکن است.

آرامش در چهار حرکت

باردار نیستید؟ تیرویدتان پرکار نیست؟ دیسک بین مهره‌های‌تان دچار فتق نشده یا پوکی استخوان شدید و پرفشاری خون کنترل نشده ندارید؟ خب، در این صورت می‌توانید از چهار حرکت زیر برای رسیدن به آرامش ذهنی بیشتر، کاهش استرس روزانه و خواب راحت‌تر استفاده کنید.

۱. وضعیت کودک: وضعیت کودک یک حالت بدنی بسیار ساده برای زمان‌هایی است که می‌خواهید استراحت کنید. کشش پشت شما در این حرکت، ذهنتان را آرام می‌کند و برای سیستم لنفاوی و عصبی نیز مفید است. برای قرار گرفتن در این وضعیت زانو بزنید، جوری که انگشتان شست پا کنار هم باشند. حالا کمرتان را به سمت جلو خم کنید و دست‌هایتان را به سمت جلو بکشید. به طوری که کف دستتان کاملاً با زمین مماس شود.

چند روش ساده برای تشخیص آلرژی فصل از سرماخوردگی

مصایب پاییزی



اگر به محض شنیدن صدای پای پاییز سرفه‌های آزاردهنده‌تان آغاز می‌شود، گلویتان به خارش می‌افتد، چشم‌هایتان رنگ خون می‌گیرد و عطسه‌های پشت‌سرهم امانتان را می‌برد، پس شما هم یکی از ۵۰ میلیون نفری هستید که در سراسر جهان مبتلا به حساسیت هستند.

هر چند حساسیت فصلی تنها این علائم جسمانی را ایجاد نمی‌کند، بلکه توان شما برای کار کردن، نشستن سر کلاس، درس خواندن و... را هم کم می‌کند و البته از خواب‌آلودگی و احساس رخوت بعد از مصرف داروهای ضد حساسیت هم نباید به سادگی گذشت

چرا من؟

شاید شما گناه حساسیت را گردن زن‌ها بیندازید، ولی قضیه به این سادگی‌ها هم نیست. آلرژی ممکن است در هر سنی بروز پیدا کند، به طوری که حتی جنینی که در رحم مادر قرار دارد هم از شر آلرژن‌های عوامل حساسیت‌زا بی‌نصیب

نخواهد ماند. اما چرا برخی از افراد در مقایسه با دیگران حساس‌ترند؟ پاسخ این مسئله را باید در سیستم ایمنی بدن افراد جست‌وجو کرد. به گفته متخصصان بروز آلرژی در افراد مختلف به‌ویژه کودکان، نشانه حساسیت بالای سیستم ایمنی بدن آن‌هاست. البته نباید نقش وراثت را در این میان فراموش کنیم، چون اگر یکی از والدینتان حساسیت داشته باشند، شانس شما برای ابتلا به این بیماری ۳۰ درصد بیشتر و اگر هر دو نفرشان آلرژی داشته باشند، شانس شما ۶۰ درصد بیشتر خواهد بود. محیط زندگی نیز می‌تواند احتمال ابتلا به آلرژی را در ما بیشتر کند. در واقع هرچقدر تماس ما با عوامل آلرژن در طول روز بیشتر باشد، احتمال بروز نشانه‌های حساسیت در بدنمان هم بالاتر می‌رود.

سرما خورده‌اید یا حساسیت دارید؟

حساسیت معمولاً با آبریزش بینی، قرمز شدن چشم‌ها و ریزش اشک، عطسه، سرفه، خارش گلو و گود افتادن و سیاه شدن زیر چشم همراه است، اما گاهی ممکن است با سرماخوردگی اشتباه گرفته شود. کسانی که دچار سرماخوردگی می‌شوند، معمولاً تب دارند و درد مبهوم و خفیفی را در همه بدنشان احساس می‌کنند. راه دیگر و دقیق‌تری هم برای تشخیص سرماخوردگی از آلرژی وجود دارد. کافی است به ترشحات بینی‌تان دقت کنید. اگر این ترشحات رقیق و روشن باشند، کار، کار گرده‌های معلق در هواست، اما اگر به رنگ سبز یا زرد درآمده باشند،



از سرماخوردگی و عفونت حکایت می‌کنند. از آن‌جا که حساسیت ممکن است در هر سن‌وسالی بروز کند، بنابراین اگر این روزها متوجه سوزش و خارش چشم و آبریزش بینی شده‌اید، بد نیست سری به یک متخصص آسم و آلرژی بزنید. تشخیص آلرژی کمتر از نیم ساعت از وقت شما را خواهد گرفت. متخصصان برای این کار نمونه کوچکی از ماده آلرژن را زیر پوست بازو یا پشت تزریق می‌کنند، یا از نوعی آزمایش خون موسوم به RAST استفاده می‌کنند که سطح آنتی‌بادی را، که در پاسخ به عامل آلرژن توسط سیستم ایمنی بدن ساخته شده است، ارزیابی می‌کند.

پیش‌گیری بهتر از درمان

حساسیت در صورتی که به‌موقع درمان نشود، پیشرفت می‌کند و کم‌کم با ایجاد التهاب در مسیر تنفس ماندگار می‌شود و شخص را دچار آسم پایدار می‌کند. هرچند درمان حساسیت چندان سخت نیست و با استفاده از آنتی‌هیستامین‌ها، داروهای ضداحتقاق بینی و... کنترل می‌شود، اما در این‌جا هم مانند هر بیماری دیگری، پیش‌گیری بر درمان مقدم است. اگر می‌خواهید از زیبایی‌های فصل پاییز بهره‌مند شوید و عطسه و آبریزش بینی اماتان را نبرد، بهتر است برخورد با عوامل آلرژی‌زا را کمتر کنید و در نتیجه، واکنش‌های بدنتان را کاهش دهید یا به تأخیر بیندازید. مطمئن شوید که همه درها و پنجره‌ها را بسته‌اید. دوش گرفتن پس از برگشتن به منزل هم می‌تواند تعداد عطسه‌ها و میزان مصرف دستمال کاغذی‌تان را کمتر کند، چون باعث از بین رفتن مواد آلرژنی می‌شود که روی بدنتان مانده‌اند. ماسک زدن و استفاده از عینک آفتابی در بیرون از منزل هم جزو روش‌هایی است که امتحان‌شان را پس داده‌اند.

داروهایی که از زمین می‌رویند



کنگر

بچه که بودیم، مادر بزرگمان هر موقع که با کنگر غذا می‌پخت و برایمان می‌آورد، می‌گفت: «کنگر بخور، لنگر بنداز!» حالا شاید این حرف پایه و اساس علمی نداشته باشد، اما باقی خواص این گیاه کاملاً به اثبات رسیده و نمی‌شود به این راحتی‌ها از کنارش گذشت.

اگر در خانواده‌تان سابقه ابتلا به سرطان‌های دستگاه گوارش وجود دارد و شما دل‌تان نمی‌خواهد به این سادگی‌ها بمیرید، پس بهتر است در قفسه‌های یخچالتان یک جای همیشگی برای کنگر کنار بگذارید. این گیاه دارویی باکتری‌های مفید دستگاه گوارش را بیشتر می‌کند و به دلیل داشتن کربوهیدرات‌های پیچیده می‌تواند در رفع یبوست نقش مهمی بازی کند.

اثرات حمایت‌کنندگی کبدی، آثار ضد میکروبی و همچنین پایین‌آوردن‌دهی کلسترول و تری‌گلیسرید خون از دیگر خواص کنگر است. کنگر یکی از سبزیجات غنی از یتاسیم نیز هست که می‌تواند برای مبتلایان به فشار خون معجزه کند. البته چون طبیعتش گرم و خشک است، بهتر است همان‌طور که در سفارش‌های طب سنتی هم ذکر شده، آن را با ماست و آن هم از نوع کم‌چربش میل کنید. با این حال مبتلایان به سنگ‌های کیسه صفرا باید دور خوردن این سبزی پرخاصیت را خط بکشند، چون کنگر باعث انقباض این اندام می‌شود و آن‌ها را به دردسر خواهد انداخت.



ریواس

خیلی‌ها تنها روش استفاده از ریواس را خرد کردن و ریختنش در قابلمه خورش می‌دانند، اما ریواس علاوه بر استفاده‌های غذایی، کاربرد دارویی و خواص مختلفی هم دارد که آن را تبدیل به یک گیاه دارویی پرکاربرد کرده است. اشکالی ندارد اگر دوست دارید عطر و طعم خورش ریواس در خانه‌تان بیچد و سفره خانه را رنگین کند، اما بد نیست نگاهی هم به دیگر خواصش بیندازیم.

در طب سنتی از ریواس به‌عنوان یک گیاه اشتهاآور اسم برده شده است، بنابراین آن‌هایی که می‌خواهند چاق شوند، بهتر است از فرصتی که طبیعت در اختیارشان می‌گذارد، بهترین استفاده را کنند. اما شاید مهم‌ترین تاثیر این گیاه که خیلی از افراد عادی از آن بی‌خبرند، تاثیر ریواس بر بیماری‌های قلبی و عروقی است که سالانه جان میلیون‌ها نفر را در دنیا می‌گیرد و یکی از پنج عامل مرگ‌ومیر مهم در دنیا است. ریواس نمی‌گذارد اسید اوریک شما خیلی بالا برود و البته به کاهش چربی‌های خون از جمله تری‌گلیسرید و کلسترول خون، هم در مردان و هم در زنان کمک می‌کند. علاوه بر این بر اساس مطالعات انجام‌شده مصرف این گیاه روند نارسایی کلیه را کند می‌کند. این نکته در گوشی را هم بدانید که ریواس برای بیماران دچار فشار خون بالا مثل یک داروست.

نشستنی که شما را می کشد!

آیا می دانستید نشستن روی صندلی هم یکی از شیوه های رایج کشت و کشتار در دنیاست؟! نه، اشتباه نکنید، منظورمان صندلی های الکتریکی نیست، بلکه می خواهیم از شیوه آرام و بی سروصدا همین صندلی های معمولی حرف بزنیم که داخل اتاق کار همه مان پیدا می شوند و ما را آرام آرام به سمت مرگ سوق می دهند.

۱. بیماری قلبی و عروقی

وقتی ساعت ها پشت سر هم روی صندلی می نشینیم و از جایمان تکان نمی خوریم، سرعت سوخت و ساز عضلات پایین می آید و گردش خون آهسته تر می شود. به این ترتیب چربی ها فرصت بیشتری پیدا می کنند تا داخل عروق خونی رسوب کرده و به مرور آن ها را تنگ کنند و باعث گرفتگی شان شوند. نشست های طولانی مدت با ریسک افزایش فشار و کلسترول خون در ارتباط است و بیماری های قلبی در میان آدم هایی که کمتر می ایستند، دو برابر شایع تر است.

۳. گردن خسته و آسیب دیده

اگر اغلب ساعات روزتان را پشت میز کار و در حالی که سرتان روی کیبورد خم شده، سپری می کنید، باید منتظر باشید که خیلی زود گردن درد سراغتان بیاید. چراکه این وضعیت به مهره های گردن آسیب می زند و نوعی عدم تعادل دائمی ایجاد می کند.

۵. آسیب دیسک

آن هایی که مدت طولانی می نشینند، بیش از سایرین در معرض خطر بیرون زدگی دیسک قرار دارند. بد نیست بدانید که نشستن طولانی مدت فشار بیشتری به آن هایی وارد می کند که گودی کمر یا وزن بالا دارند و ورزش هم نمی کنند.

۲. مغز مه آلود

حرکت دادن عضلات بدن اکسیژن و خون تازه را به سمت مغز می راند و باعث ترشح همه انواع مواد شیمیایی می شود که عملکرد مغزی را تحریک می کند و شادابی را افزایش می دهد. وقتی به مدت طولانی در حالت نشستگی باقی می مانیم، همه چیز کند می شود، از جمله عملکرد مغزی مان.

۴. فعالیت بیش از حد پانکراس

پانکراس محل ساخته شدن هورمون انسولین است که قند را از خون به سمت سلول ها هدایت می کند؛ اما سلول های یک ماهیچه کم تحرک و غیرفعال کمتر به انسولین موجود در خون پاسخ می دهند و پانکراس مجبور می شود هر روز هورمون بیشتری تولید کند که این وضعیت در درازمدت ریسک دیابت را برای فردی که مدت طولانی می نشینند، ایجاد می کند. مطالعه ای که در سال ۲۰۱۱ انجام شده، نشان می دهد حتی پس از یک روز نشستن طولانی و بدون وقفه پاسخ بدن به انسولین به طور قابل ملاحظه ای کم می شود.

۶. سرطان کولون

پژوهش هایی که طی سال های اخیر انجام شده، حاکی از رابطه مثبت میان نشستن های طولانی و افزایش خطر ابتلا به سرطان آندومتر رحم، کولون و سینه است. البته علت این اتفاق هنوز روشن نیست، اما دو نظریه محتمل تر است؛ اول این که نشستن طولانی با تحریک ترشح انسولین رشد سلولی را افزایش می دهد و دیگر این که حرکت نکردن و خارج شدن از وضعیت نشسته آنتی اکسیدان هایی را در بدن فعال می کند که باعث از بین رفتن رادیکال های آزاد (ترکیباتی که می توانند سبب بروز سرطان شوند) می شوند.





استعجال؛ یک بیماری اقتصادی اجتماعی

بخشید! عجله دارم!

المیرا حسینی

نباید از یک داستان طبیعی و تاریخی غافل شویم. داستانی که سبب می‌شود در اداره‌ها، ناخودآگاه بیشتر کارمندان خانم، پاسخ آقایان را باحوصله و روی گشاده بدهند و بالعکس. از سویی دیگر از بین این ۵ مرد، یک نفر جواب دادن به پرسش‌نامه را منوط به پاسخ در حین قدم زدن در مسیر کرد. دو نفر مسافران سرگردان از شهرستان بودند و یک نفر هم کارمند شهرداری بود و طرح پرسش درباره زیرگذر، او را به خود جذب کرده بود. اما نکته جالب از میان ۸ نفر -۳ مرد و ۵ زن- که برای پر کردن پرسش‌نامه توقف نکردند، این بود که بدون استثنا گفتند وقت ندارند، عجله دارند و دیرشان شده است.

کی عجله ندارد؟

می‌گویند ۲۳ سال است راننده تاکسی است و خودش هم این عجله را در مردم دیده است. تعجیل خودش و رانندگان دیگر در رانندگی و عابران پیاده در رد شدن از خیابان را که هزار بار! «صبح همه عجله دارند بروند سر کار و شب هم برای خانه رفتن می‌دوند! علتش هم به نظر من مشکلات اقتصادی است. ۱۵ سال پیش من با روزی ۸ ساعت کار، به‌خوبی می‌توانستم اموراتم را بگذرانم. در همان سال‌ها با درآمد توانستم خانه بخرم، ولی بعد از گذشت این سال‌ها، با وجود این‌که سنم بالاتر رفته است، مجبورم روزی ۱۰ ساعت کار کنم، ولی باز هم به درآمد ۱۵ سال پیش نمی‌رسم.»

برای متروسواران حرفه‌ای صحنه دویدن و عجله کردن مردم بسیار آشناست. اگر گذارتان به متروی میدان آزادی افتاده باشد، شاهد یکی از جالب‌ترین و عجیب‌ترین این صحنه‌ها خواهید بود. آن‌جا که بعضی از مسافران داخل قطار، به محض باز شدن درها، با سرعتی عجیب شروع به دویدن می‌کنند و پله‌ها را دو تا یکی بالا می‌روند! شاید عجله در سوار شدن را بشود تا حدودی توجیه کرد، اما این عجله غریب در پیاده شدن، چندان توجیه‌پذیر نیست! این حال عجول ما، به تونل‌های زیرزمینی شهر خلاصه نمی‌شود. تعجیل در عبور از خیابان، رانندگی، قدم زدن در پیاده‌رو و... را همگی شاهدیم و بعضاً خود نیز در آن گروه قرار می‌گیریم. گروه بزرگی که فقیر و غنی، جوان و پیر، تحصیل کرده و بی‌سواد را در برمی‌گیرد.

وقت ندارم!

یک پرسش‌نامه الکی طراحی می‌کنم؛ با چهار سوال چند گزینه‌ای ساده درباره زیرگذر چهارراه ولیعصر که پاسخ دادن به آن‌ها کمتر از یک دقیقه زمان می‌برد. مکان پر کردن پرسش‌نامه هم همان زیرگذر ولیعصر است که طیف متنوعی از آدم‌ها از آن عبور می‌کنند. از میان ۱۵ نفری که از آن‌ها خواهش می‌کنم یک دقیقه را برای پر کردن این پرسش‌نامه دانشجویی صرف کنند، ۷ نفر جوابم را می‌دهند؛ ۵ مرد و ۲ زن. نتیجه‌گیری ونهلمونت‌گونه‌اش می‌شود تقریباً ۵۰-۵۰، اما



که بخواهد از آن کاغذ کوچک، چیزهای تازه‌ای کشف کند. می‌گوید خودش چندان آدم عجولی نیست، ولی علت عجله مردم در شهر تا حدود زیادی مشخص است. «این بحران‌های اقتصادی روی مردم فشار وارد می‌کند. خیلی‌ها برای گذران زندگی دو شغله هستند و درگیری‌های اقتصادی کلافه‌شان می‌کند. من هنوز درگیر زندگی خانوادگی نیستم. شاید اگر من هم درگیر شوم، عجول و بی‌حوصله باشم.»

ما مریضم؟

دکتر حسین باهر، جامعه‌شناس، عجله را نوعی بیماری می‌داند و می‌گوید: «در علم روان‌پزشکی، بیماری‌ای وجود دارد به نام استعجال یعنی بی‌خودی



عجله کردن. از قدیم هم این مثل را شنیده‌ایم که می‌گفتند عجله کار شیطان است. امروز می‌بینیم که این شیطان چترش را در شهرهای بزرگ باز کرده است و مردم به خاطر مسائلی که شاید چندان ارزشی هم نداشته باشند، به صورت غیرهدفمند عجله می‌کنند. اگر از کسی که در خیابان گاز می‌دهد و با بوق و چراغ مزاحم رانندگان دیگر می‌شود، بپرسید که چرا عجله دارد؟ می‌فهمید غالباً کار ضروری ندارد. این عجله را می‌شود در گفتار، کردار و پندارهایمان هم مشاهده کرد.»

اما علت چیست؟ باهر معتقد است: «مسائل زیادی دخیل هستند؛ آلودگی صوتی، آلودگی هوا، ناهماهنگی‌های فرهنگی در شهر، فشارهای اقتصادی و... اما به نظر من عامل اقتصاد بیش از هر چیز در دچار شدن مردم به بیماری استعجال دخالت دارد. در حال حاضر حتی مبنای بسیاری از مشکلات فرهنگی ما، مشکلات اقتصادی است و نگرانی از وضعیت اقتصادی همه چیز را تحت تاثیر قرار داده است.»

پسر جوان پیش از سوار شدن به موتور، جوابش را می‌دهد. مسافر است و دارد چانه می‌زند که تا هفت تیر مبلغ کمتری بپردازد: «به نظرم وقت ما برای زندگی کردن تنگ است. از گیر کردن در ترافیک خوشم نمی‌آید و احساس می‌کنم دارم عمرم را هدر می‌دهم. به خاطر همین زیاد پیش می‌آید که سوار موتور شوم. هزینه‌اش بیشتر می‌شود، اما مثل این است که دارم برای خودم زمان می‌خرم.»

مدعی است عجله ندارد. دختر جوان را در ایستگاه اتوبوس می‌بینم که روی نیمکت فلزی داغ ایستگاه نشسته و انتظار اتوبوس را می‌کشد: «عجله معنایی ندارد. وقتی توی موقعیت خاصی گیر می‌کنم، به این فکر می‌کنم که آیا کاری از دست من ساخته است؟ اگر نیست، دیگر عجله کردن تنها باعث خرد شدن اعصاب خودم و بقیه می‌شود. به نظرم کسانی هم که عجله می‌کنند، از یک چیزی می‌ترسند؛ ترس از دست دادن پول، موقعیت شغلی، ملامت شدن و...»

«جوان‌تر که بودم، خیلی عجله داشتم و گیر کردن در ترافیک واقعا عصبی‌ام می‌کرد. اما الان بهتر شده‌ام و خیلی آرام‌ترم. هنوز هم همان مشکلات را با ترافیک دارم. چون زندگی بسیار پرمشغله‌ای دارم و ترافیک یک خیابان ممکن است باعث شود از یک قرار مهم جا بمانم.» این را خانمی می‌گوید که در سوپرمارکت دارد با دقت تاریخ انقضای روی اجناس را نگاه می‌کند. البته خودش معتقد است نمی‌شود جا ماندن از قرار را کاملا به گردن ترافیک انداخت و گاهی بی‌برنامگی خودش عامل اصلی است و ترافیک تنها مزید بر علت شده است. «به نظرم مردم ما مشکلات زیادی دارند که نمود بیرونی آن عجله است. مردم در طول روز استرس و فشار عصبی زیادی را تحمل می‌کنند. خودم هر وقت استرس دارم، ناخودآگاه عجله می‌کنم.»

اتو کشیده روی صندلی بانک نشسته و کتوشلوار به تن دارد. محو کاغذ شماره‌اش شده است. انگار

مگر کشتی‌هایتان غرق شده؟

امیر رازی

و روزگاری است که شور و حال رادیکالی و اورکت و پیراهن چینی و کتانی جایش را به آرامش و وقار و طمانینه و کت و شلوار و کفش براق و ریش آنکادر داده است. این که بیشتر مردان عصبانی و بی‌اعتنا بدلباس و شکم‌گنده هستند و از زیادی چربی و تراکم پیه در پهلوها رنج می‌برند، به این معنی است که عموماً شیوه زندگی یا به قول غربی‌ها لایف استایلمان ایراد دارد و یک ضرورت و فوریت است که هر چه زودتر فکری برای لایف استایلمان بکنیم. خیلی بد و حیف است که امت محمد مصطفی (ص)، این همه عصبانی و بدخلق باشند و در گرمای تابستان بوی بد بدهند و دندان‌هایشان پوسیده و زرد و آمیخته با عفن باشد و گند بغلشان سر بقیه را درد آورد... آدم خوش تیپ و خوش قیافه دوروبرمان کم نیست، اما متأسفانه در هجوم فرهنگ منحط مصرف‌زدگی، تفاخر به برند و گران‌خری جای پاکیزگی و آراستگی را گرفته است. بحث این است که اگر سبک زندگی‌مان را اصلاح نکنیم و به همین شیوه غلط ادامه دهیم، ۱۰ سال دیگر کشوری خواهیم داشت که اضافه وزن و تراکم چربی چهره شهر را در بر خواهد گرفت. دانشمند، باسواد، پیر، جوان، مومن، دهری، زن و مرد، فرقی نمی‌کند، همه در یک پروسه جمعی تتبل و تن‌پرور شده‌اند و آن قدر از ورزش و پیاده‌روی و تحرک بدنی دوری کرده‌اند که اگر چهار قدم پیاده بردارند، نیاز به پودر بچه و پماد کالان‌دولا پیدا می‌کنند. بچه تا مدرسه را با ماشین می‌رود، دانشجویان با ماشین آپ‌اند داون می‌کنند و مردم عادی هم اصلاً حوصله چهار قدم پیاده‌روی ندارند. عیب

یک جایی که سمینار دولتی با گردهمایی مدیران برقرار است، چشم بچرخانید ببینید چند مرد خوش قد و قامت خوش هیكل خوش برورو می‌بینید؟ بروید توی دانشگاه و قبل از این که به سلف اساتید بروید، به ناهار خوری دانشجویان سر بزنید. تعداد خوش تیپ‌ها و خوش هیكل‌ها این‌جا بیشتر است، اما هم‌چنان غلبه با چاق و چله‌ها و برآماسیده‌هاست. حالا توی سلف اساتید را نگاه کنید. این‌جا هم مثل گردهمایی مدیران غلبه با شکم‌گنده‌ها و بی‌حال و حوصله‌هاست. بروید به دبیرستان‌های غیرانتفاعی. بچه‌ها را به صف کنید، ببینید چند تا بچه اضافه وزن دارند؟ حالا توی کوچه، پس‌کوچه‌های شهر بچرخید و با موبایلتان هر شکم‌برآمده افسرده‌حالی را که می‌بینید، کنتور بیندازید. زودتر از آن چه فکر می‌کردید، به سه رقمی و چهار رقمی رسیدید؛ نه؟ حالا شروع کنید به شمردن قیافه‌های اخمو و عصبانی. قبلش اما تعداد دعوای و بددهنی‌ها را ثبت کنید. یکی، دو تا، سه تا، ده تا، صدوچهار تا، صدوده تا، هزار و صدویست، هزار و صدویست و یک... ما مسلمانیم و در دینمان تاکید شده که «المومن بشاش و المومن بشره فی وجه...». پیامبر ما بیشترین هزینه را برای خرید عطر پرداخت می‌کرده‌اند و مطابق همه سیره‌ها همیشه و در همه حالی آراسته و باوقار و خوش‌لباس بوده‌اند. اولیاءالله، همه به آراستگی ظاهرشان توجه داشتند و همواره ادب ظاهر و باطن را حفظ کرده‌اند، مع‌ذلک در شهر مسلمانان پیدا کردن مرد خوش‌لباس و خوش‌اندام و بشاش و خوش‌بو حکم کیمیا دارد و این تازه در شرایطی



مدیری، «از مدیر اداره تا وزیر»، وقت یک ساعت قدم زدن و پیاده‌روی ندارد؟ این همه ماشین، یعنی این همه آلودگی و یعنی این همه اتلاف انرژی و یعنی این همه کولر و گاز فرار فریون و این همه پلییدی و پلشتی و گرسنگی کاذب و چاقی و مریضی و مشکلات اجابت مزاج و قند و چربی و اوره و... سبک زندگی مان ایراد دارد. به سبکی که جایی برای قدم زدن و تامل و درنگ نداشته باشد، باید بدبین بود و از آن گریخت. باید در سبک زندگی مان یک جور انقلاب، انقلاب فرهنگی - دینی، اتفاق بیفتد تا از شر این شکم‌های برآمده و این هیکل‌های شل و وارفته نجات پیدا کنیم. ما احتیاج به یک ریکاوروی اساسی داریم. ■

ماشین فقط اشاعه تنبلی و تن‌پروری نیست، بلکه عصبانیت متراکم و بددهنی و بداخلاقی هم تبعات رانندگی هستند. قیافه راننده‌های ایستاده در پشت چراغ راهنمایی را ملاحظه کنید. انگار کشتی‌هایشان غرق شده، یا زبانم لال عزیزانشان را از دست داده‌اند. از جهتی هم حق دارند. این ترافیک و این آلودگی و این قانون‌گریزی و این موتورسواران و این عابران و این نوع رانندگی، عصبانیت هم دارد و مخصوصاً وقتی دیرتان شده باشد و جای پارک پیدا نکنید، عصبانیتتان صدچندان می‌شود. یک عیب اصلی ما همین عجله و شتاب بیهوده است که در کارهایمان داریم. واقعا با این همه شتاب به کجا می‌خواهیم برسیم؟ این چه نوع مدیریتی است که هیچ

نگاهی به مهارت‌هایی که هیچ‌گاه نمی‌آموزیم

رفوزگی در کلاس درس زندگی

مرجان حیدری

می‌کند. اصلا اگر لپ‌تاپش شارژ داشته باشد، از اداره هم که بیرون می‌آید، خاموش نمی‌کند و تمام طول راه سرش توی صفحه لپ‌تاپ است. کاش فقط موقع شام خوردن و... روشنش می‌گذاشت؛ ولی ماجرا که به همین جا ختم نمی‌شود. اصلا انگار لپ‌تاپ، اکسیژن توی هواست که اگر نباشد، نفسش بند می‌آید و بال‌بال می‌زند. خدا آن روز را نیاورد که بی‌شارژ بماند یا لپ‌تاپش را جا گذاشته باشد. عین مرغ سرکنده از این اتاق به آن اتاق می‌رود و نمی‌داند چه کار باید بکند. باز اگر این لپ‌تاپ لعنتی موقع خواب دست از سرمان برمی‌داشت، می‌شد تحمل کرد، ولی مشکل این است که پایش به اتاق خوابمان هم باز شده است و تا آخرین دقیقه‌ای که پلک‌هایش روی هم بیفتد و خروپفش به هوا برود، سرش به کار با آن گرم است. دریغ از چند دقیقه حرف یا کمی توجه؛ نه خودش چیزی می‌گوید، نه حواسش به حرف‌هایی است که من می‌زنم. اگر هم اعتراض کنم، سریع جبهه می‌گیرد و اوقاتش تلخ می‌شود. بعضی وقت‌ها هم به شکاک می‌تهمم می‌کند و می‌گوید از منی که قرار است چند وقت دیگر کنکور دکترا بدهم، بعید است نفهمم او مشغول انجام کارهای مهم یا به قول خودش پروژه‌هایی است که آینده را جور دیگری رقم می‌زند. ولی آخر او که می‌خواست در تمام

این‌که بلد باشی هم‌دلی کنی، شنونده خوبی برای دوست و رفیق و همسر و خانواده‌ات باشی و راه و رسم نشان دادن هم‌دردی را بدانی و به‌موقع هم از آن‌ها استفاده کنی، این‌که بتوانی در هر لحظه و به تناسب موقعیتی که در آن هستی، تصمیم‌گیری، یا با طرف مقابلت ارتباط موثر برقرار کنی، هیچ ربطی به مدرک دانشگاهی، دوره‌های تحصیلی که گذراندی، تعداد سمینارهای علمی که در آن‌ها شرکت کردی و خیلی چیزهای دیگر ندارد. شاید تو مهندس خوبی باشی و وقتی به طراحی سد یا پل فکر می‌کنی، ذهنت مثل کامپیوتر کار کند؛ اما نتوانی در زندگی جاری و روزمره‌ات از پس یک سوء‌تفاهم کوچک و دوستانه بریایی. همه این‌ها را که گفتم و خیلی چیزهای دیگر، از جمله توانایی مقابله با استرس، خودآگاهی، روابط بین‌فردی و... جزو مهارت‌های زندگی هستند که نه از طریق ژن، بلکه به کمک تمرین‌های مداوم از دوران کودکی گسترش می‌یابند و ما را برای روبه‌رو شدن با مسائل روزانه زندگی‌مان آماده می‌کنند و توانایی‌های روانی، اجتماعی و بهداشتی‌مان را افزایش می‌دهند.

«انگار بسش نیست که از صبح تا بوق شب پای لپ‌تاپ و رایانه شخصی‌اش در آزمایشگاه و دفتر کارش بوده. همین که به خانه می‌رسد، دکمه لپ‌تاپ را می‌زند و روشنش

زندگی با لپ تاپش معاشرت کند، اصلا چرا با من ازدواج کرد؟»

این‌ها را بنفشه می‌گوید که مدیریت خوانده و خودش را برای آزمون دکترا آماده می‌کند. شوهرش هم دکترا دارد و در یکی از معتبرترین دانشگاه‌های فنی پایتخت درس خوانده، اما به قول همسرش: «حیف که دو واحد هم مهارت زندگی نگذرانده است!»

این مسئله فقط مربوط به زندگی بنفشه و همسرش نیست. خیلی‌های دیگر هم هستند که تحصیلات عالی دارند، مدیر پروژه‌های عمرانی، صنعتی و...

هستند، هر وقت اسمشان می‌آید، بقیه چند ثانیه مکث می‌کنند

و زیر لب می‌گویند فلانی نخبه است. اما همین آدم‌ها در دو دو تا

چهارتای زندگی‌شان مانده‌اند و نمی‌دانند چطور با همسر، فرزند یا حتی همسایه‌شان رابطه‌ای صحیح و موثر داشته باشند.

چرای این مسئله را باید در ضعف‌های سیستم آموزشی کشور جست‌وجو کرد، که بین

همه درس‌هایی که در طول ۱۲ سال دوران ابتدایی تا متوسطه و پس از آن در دانشگاه می‌خوانیم، واحدی با موضوع مهارت‌های

زندگی ارائه نمی‌شود. ما در دبستان یاد

نمی‌گیریم چگونه باید «نه» بگوییم، معلمی

نداریم که یادمان بدهد چطور باید با دیگران هم‌دلی کرد، خانواده آن‌قدر استرس انتخاب

بهترین مدرسه و بهترین امکانات آموزشی و... را برای فرزند محصلشان دارند، که دیگر وقتی

برای آموزش مهارت‌های اولیه زندگی به او پیدا نمی‌کنند، یا شاید خودشان هم از اهمیت

آن غافل‌اند.

با محمد و پروانه در مطب یک روان‌شناس آشنا شدم. من برای مصاحبه رفته بودم، آن‌ها

برای جلسه مشاوره. خودشان می‌گفتند که بیش از ۲۰ جلسه است که این‌جا می‌آیند

تا همین مهارت‌های به‌اصطلاح ساده اما

حیاتی را یاد بگیرند. هر دوشان در رشته تحصیلی و شغلشان آدم‌های موفق هستند، با رتبه دورقمی وارد دانشگاه

شده‌اند و با نمره‌های عالی برای پایان‌نامه‌شان فارغ‌التحصیل. با این حال به گفته محمد ۳۳ ساله اگر کمی دیر جنجیده بودند، ممکن بود در درس زندگی رفوزه شوند. محمد می‌گفت نه فقط در ارتباط با همسرش مشکل داشته، بلکه نمی‌توانسته با یک گروه کار کند و همیشه در کارهای انفرادی موفقیت بیشتری کسب کرده است. پروانه گل داشت که

همسرش ابراز محبت کردن را بلد نیست، اما می‌گفت که خودش هم قبل از این‌که به فکر یادگیری مهارت‌های زندگی بیفتد، دوست صمیمی چندانی نداشته و در تحمل دیگران با مشکلاتی مواجه بوده است.

آدم‌هایی مثل این زوج کم نیستند؛ آدم‌هایی که چون درس خوانده‌اند و مدرک گرفته‌اند، فکر می‌کنند باید از عهده حل هر مسئله‌ای بر بیایند، یا اصلا قبول ندارند که زندگی کردن به معنای روزمره‌اش را بلد نیستند. ■

ایجاد فشار عمق سیارات فراخورشیدی در آزمایشگاه



محققان با تهیه سیلندری از طلا که رویش نمونه‌ای از الماس را سوار کرده بودند، توانستند فشاری معادل ۱۴ برابر فشار هسته زمین را ایجاد کنند. بد نیست بدانید این مقدار فشار تنها در عمق سیارات فراخورشیدی وجود دارد. ری اسمیت و همکارانش در آزمایشگاه لارنس لیورمور کالیفرنیا نوعی لیزر قدرتمند را در اختیار دارند که برای تحقیقات هم‌جوشی لیزری طراحی شده است و می‌تواند نور لیزر آبی را به اشعه ایکس تبدیل کند. این تیم تحقیقاتی با تابش ۱۷۶ پرتو لیزری روی لایه‌های طلای نازک‌تر از مو و الماس مصنوعی توانستند چنین فشاری را ایجاد کنند. طلای مورد استفاده در این تحقیق به دفع گرما کمک می‌کند و الماس هم که کریستالی متشکل از کربن و شکننده است، با افزایش فشار تبدیل به مایع می‌شود که این فرایند پژوهش دانشمندان را با مشکل روبرو می‌کند. بنا بر محاسبات دانشمندان این فشار ۵ ترا پاسکالی معادل ۵۰ میلیون برابر فشار سطح دریاست.

«جاذبه زمین»؛ عامل ایستایی طاق‌های ماسه‌ای



۲ اخیرا محققان دریافته‌اند طاق‌های ماسه‌سنگی به لطف نیروی جاذبه زمین پایدار می‌مانند و فرو نمی‌ریزند. نیروی جاذبه از معلق ماندن اجرام در فضای اطراف زمین جلوگیری می‌کند. دانه‌های شن با چسبیدن به یکدیگر نوعی سنگ محکم به نام ماسه‌سنگ را ایجاد می‌کنند و باد و باران نیز به مرور با از بین بردن لبه‌های این ماسه سنگ‌ها آن‌ها را تبدیل به طاق و ستون می‌کند. اما بر خلاف انتظار دانه‌های این سنگ‌ها مثل چسب محکم به هم چسبیده‌اند، به طوری که کارگران معادن برای از میان برداشتن این اجرام بزرگ مجبور به استفاده از مواد منفجره هستند. این در حالی است که ماسه‌سنگ‌های کوچک به راحتی خرد می‌شوند. دانشمندان برای بررسی این پدیده مکعبی به بعد ۱۰ سانتی‌متر را تحت فشار یک کیلوگرمی قرار دادند تا وزن سنگ‌های روی شن‌های طبیعت را شبیه‌سازی کنند. آن‌ها این

مکعب را در آب جای دادند و به مرور دریافتند کناره‌های مکعب تحلیل می‌رود، اما ستون به‌جای‌مانده بسیار مستحکم سر جای خود باقی می‌ماند. دانشمندان معتقدند که نیروی جاذبه ستون مرکزی این مکعب را از فرسایش حفظ می‌کند که این پدیده در مورد ماسه‌سنگ‌های عظیم هم رخ می‌دهد. نتایج این تحقیق که به‌تازگی در مجله دانش زمین‌شناسی طبیعت منتشر شده، به این سوال مهم که چه چیزی طاق‌های ماسه‌ای را پایدار نگه داشته، پاسخ داده است.

هکرها در کمین خودروهایی با تکنولوژی بالا



۳ محققان اخیرا هشدار داده‌اند که خودروهای با تکنولوژی بالا خطرناک‌اند؛ چراکه سیستم کامپیوتری این وسایل نقلیه مانند سایر کامپیوترها از گزند هکرها در امان نیست. سازندگان خودروهای مدرن طرح‌های جدیدشان را بسیار هوشمندانه ساخته و سرهم کرده‌اند. این خودروها زودتر از آن‌که شما

انتشار جزوه‌های درسی مدرسه غیردولتی انگلیسی در iTunes



یک مدرسه غیرانتفاعی در کمبریج انگلستان برای اولین بار جزوه‌های درسی خود را به‌طور رایگان در iTunes قرار داده تا دانش‌آموزان و مدرسان سایر مدارس نیز بتوانند این محتواهای درسی را دانلود کنند. این مدرسه با تهیه ابزارهای کمک‌آموزشی دیجیتال برای دروس مختلف دانش‌آموزان را در یادگیری موضوعات درسی یاری می‌کند. معلمان این مدرسه می‌گویند تمام دانش‌آموزان این مدارس یک‌آی‌پد شخصی دارند و می‌توانند از این جزوات استفاده کنند. این آموزگاران تاکنون ۸۷ واحد درسی را در iTunes آپلود کرده‌اند که برای دانش‌آموزان ۱۱ تا ۱۴ ساله مناسب است. سرویس iTunes U تا کنون مورد استفاده هزاران دانشگاه در سراسر دنیا قرار گرفته و بیش از یک میلیارد نسخه جزوه از آن دانلود شده است. مزیت جزوات آن‌لاین این است که همه دانش‌آموزان و معلمان در سراسر دنیا

اتحادیه ممنوع کرده است؛ اقدامی که احتمالاً به‌زودی شامل سایر وسایل خانگی نیز می‌شود. اما آیا این کار می‌تواند جلوی هدر رفتن انرژی را بگیرد؟ کتری برقی، توستر، فر، اتو، سشوار و... از جمله وسایل خانگی هستند که قرار است مشمول طرح صرفه‌جویی انرژی اتحادیه اروپا شوند. پژوهش‌گرانی که مسئولیت تحقیق در این زمینه را برعهده دارند، همچنان در مراحل اولیه کار خود هستند و ممکن است تا مدتی نه‌چندان دور کاهش توان مصرفی بسیاری از لوازم خانگی را الزامی کنند. اما سوالی که مطرح می‌شود، این است که آیا توان مصرفی تعیین‌کننده میزان مصرف انرژی است و کاهش توان یک دستگاه به نصف به منزله دو بار استفاده از آن است؟ برای مثال آیا استفاده از سشوار ۱۰۰۰ واتی به مدت یک دقیقه معادل دو دقیقه استفاده از سشوار ۵۰۰ واتی است؟ محققان می‌گویند وقتی پای توان مصرفی در میان باشد، موضوع به این سادگی‌ها هم نیست. مثلاً در مورد سشوار دستگاه علاوه بر هوا باید برای گرم کردن سایر قسمت‌های سشوار هم انرژی مصرف کند و در ضمن ارتباط واضحی هم بین اندازه موتور و توان مصرفی آن وجود ندارد.

عبارت «خطر در کمین است» را در ذهنتان تحلیل کنید، خطر را تشخیص می‌دهند. این وسایل نقلیه می‌دانند که چه زمانی باران می‌بارد، موقع انحراف از مسیر به شما هشدار می‌دهند و هنگام پارک کردن خطر برخورد به دیوار و خودروی پستی را اعلام می‌کنند. در اصل خودروهای امروزی نه‌تنها مجهز به سیستم کامپیوتری هستند، بلکه به شبکه‌های کامپیوتری نیز متصل‌اند و همین مسئله آن‌ها را به یک طعمه برای هکرها تبدیل کرده است. در حال حاضر اولین هک‌های سیستم خودرو با دستیابی به اطلاعات لپ‌تاپ موجود در این وسایل نقلیه مدرن صورت گرفته است. این کامپیوترهای کوچک به سیستمی جانبی متصل هستند که وضعیت راندن خودرو را زیر نظر می‌گیرد.

کی؟ چرا؟ چگونه؟ محدود کردن قدرت، مصرف انرژی را کاهش می‌دهد؟



اتحادیه اروپا فروش جاروبرقی‌های با قدرت بالا را در کشورهای عضو این

می‌توانند بلافاصله از مطالب آن استفاده کنند. این در حالی است که کتب کاغذی در چاپ‌های اول بسیار گران هستند و تا رسیدن به دست مخاطبان ممکن است مطالب آن تاریخ گذشته شوند.

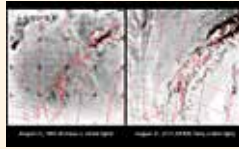
ورود دانشجویان سال اول به دانشگاه با هلی‌کوپتر!



دانشجویان ترم اول یک دانشگاه انگلیسی با هلی‌کوپتر وارد دانشگاه شدند! هرچند رسم استفاده از سرویس‌های VIP برای ورود دانشجویان ترم یک به دانشگاه چیز عجیبی نیست، اما مسئولان یک دانشگاه انگلیسی تجربه عجیب و غریبی را برای دانشجویان تازه‌وارد پاییز ۲۰۱۴ رقم زدند. اگرچه این کمپیک که چیزی حدود ۲۵ هزار پوند (که با هزینه بلیت قطارهای بین شهری تفاوتی نجومی دارد) برایشان آب خورده است، ممکن است حسادت ستاره‌های سینما و قهرمانان ورزشی را برانگیزد، اما اعتراض‌های فراوانی را نیز به دنبال داشته است. سخن‌گوی اتحادیه دانشجویان بریتانیا گفته اگرچه این استقبال باشکوه تغییر بزرگی در زندگی دانشجویان است، اما بر سطح اجتماعی آن‌ها هیچ

تأثیری نمی‌گذارد.

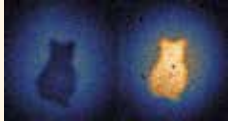
تصاویر ماهواره‌ای ناسا؛ نگرشی جدید به تغییرات آب‌وهوایی



در دهه ۱۹۵۰ ناسا ماهواره‌هایی را برای بررسی ابرهای اطراف کره زمین به فضا فرستاد و اخیراً بازتاب فیلم‌ها و تصاویر این ماهواره‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. محققان بعد از تهیه تجهیزات مناسب برای تفسیر این تصاویر دریافته‌اند که این تصاویر هر ۹۰ ثانیه یک بار ثبت شده‌اند و نشان‌دهنده ۱۶ طیف رنگ خاکستری هستند. دانشمندان با کنار هم قرار دادن این تصاویر توانسته‌اند ۲۵۰ هزار آن‌ها در ۳۱ اوت ۱۹۶۴ ثبت شده است. دانشمندان بعد از بررسی این عکس‌ها متوجه شده‌اند که یخ دریایی در قطب جنوب در سپتامبر ۱۹۶۴ حدود ۱۹/۷ میلیون کیلومتر مربع بوده که معادل سطح آمریکا و کانادا است و این سطح در تصاویر سال‌های ۱۹۷۲ و ۲۰۱۲ به شدت کاهش یافته است. این محققان معتقدند تا سال آینده بتوانند درباره پدیده‌های جنگل‌زدایی و

افزایش درجه حرارت آب دریاها اطلاعات جدید را کسب و منتشر کنند.

گره شروپینگر در قاب دوربین



یکی از معروف‌ترین متناقض‌نماهای (پارادوکس) فیزیک کوانتوم، مبحث زندگی و مرگ گره شروپینگر است. در این مسئله معروف یک گره در داخل جعبه بسته قرار می‌گیرد، درحالی‌که یک ظرف سم هم در این جعبه هست؛ در این وضعیت زندگی و مرگ گره به یک اندازه محتمل است و مسئله این است که بدون گشودن در جعبه چطور می‌توان فهمید کدام احتمال واقعیت دارد؟ اخیراً یک تیم تحقیقاتی به سرپرستی دانشگاه وین اتریش، موفق شدند بدون جمع‌آوری هرگونه نوری، پرتوهای از یک گره مقوایی داخل جعبه تهیه کنند. این تیم تحقیقاتی که نتایج آزمایش خود را در شماره ماه اوت مجله نیچر منتشر کرده‌اند، توانسته‌اند با استفاده از لیزر و کریستال تکنیکی برای عکاسی از ذرات میکروسکوپی ابداع کنند که با استفاده از دوربین‌های موجود ناممکن است. گابریلا لموس، سرپرست تیم تحقیقاتی از

دانشگاه وین، درباره این شیوه گفت: «ما هیچ فوئونی را که از سوژه گسیل شده باشد، در دوربین خود دریافت نکردیم، اما به طرز شگفت‌انگیزی تصویری واضح از موضوع عکاسی تشکیل شد.»

خشک‌سالی راز دیگری از بنای شگفت‌انگیز استون هنج را فاش کرد



استون هنج، یکی از معروف‌ترین آثار تاریخی دنیا، مجموعه‌ای از غول‌های سنگی در جنوب انگلستان است که چگونگی ساخته شدن آن توسط انسان‌ها آن هم با امکانات بسیار محدود ۵۰۰۰ سال قبل مورد توجه و کنجکاوی تاریخ‌شناسان بوده است. خشک‌سالی‌های اخیر این منطقه معمای دیگری از این بنای سنگی را افشا کرده و اکنون پژوهش‌گران مطمئن شده‌اند که این سنگ‌های باستانی مرمری که تاکنون تصور می‌شد به شکل یک نیم‌دایره قوس‌دار کنار هم قرار گرفته‌اند، در سال‌های بسیار دور یک دایره کامل بوده‌اند. چمن‌های اطراف استون هنج همواره سرسبز بوده‌اند، اما خشک‌سالی اخیر باعث شده بخش‌هایی

از چمن‌ها بسوزند، چراکه شیلنگ‌های این باغ به بخش‌های دورتر نمی‌رسیده و آب کافی برای رشد چمن‌ها وجود نداشته است. درواقع تنها یک اتفاق تصادفی باعث شده بخش‌های تخریب‌شده این بنای تاریخی نمایان شود.

موزها را نجات دهید



محققان می‌گویند موزها در خطر نوعی بیماری هستند که ممکن است آن‌ها را برای همیشه از سبد غذایی مردم حذف کند. موز در خانه، رستوران و اغلب هتل‌ها استفاده چشم‌گیری دارد و در کشورهای تولیدکننده این میوه زندگی ۴۰۰ میلیون نفر در گرو کشت آن است. بد نیست بدانید موز ۴۰۰ گونه مختلف دارد. اخیراً دانشمندان دریافته‌اند برخی از بیماری‌ها می‌توانند انواع خاصی از موز را منقرض کنند. در رأس این بیماری‌ها یک بیماری قارچی به نام TR4 قرار دارد. این قارچ که سبب بروز بیماری پانام می‌شود، گیاه را خشک می‌کند و از بین می‌برد. نوعی دیگر از قارچ به نام Race 1 هم در دهه ۱۹۵۰ سبب انقراض یک گونه از موز شد. قارچ TR4 از آسیای شرقی به خاورمیانه،

استرالیا و اخیراً آفریقا نقل مکان کرده است. این قارچ ابتدا به ریشه گیاه موز حمله می‌کند. سپس رشته‌های بلند قارچ به سمت قسمت‌های بالاتر گیاه می‌روند و با قطع جریان آب و غذا سبب پژمردگی و مردن گیاه می‌شوند. متأسفانه اقدامات پیش‌گیرانه تا به حال در از بین بردن این قارچ موثر نبوده، زیرا اسپورهای مقاوم TR4 تا چندین دهه در خاک می‌مانند و به محض رشد موز به آن حمله می‌کنند.

افزایش حافظه با تقویت جریان‌های الکتریکی مغز ممکن است؟



افزایش جریان الکتریکی به مغز می‌تواند به بهبود حافظه کمک کند. این کشف جدید گروهی از محققان دانشگاه فین برگ است که می‌تواند در درمان بیماران و قربانیان سکتة مغزی یا آلزایمر بسیار مفید باشد. تحریک منطقه‌ای در مغز از طریق جریان الکتریکی غیرتهاجمی با استفاده از پالس‌های مغناطیسی یا تحریک مغناطیسی ترانس عملکرد حافظه را بهبود می‌بخشد. این تحقیق دامنه جدیدی از احتمالات را برای درمان بیماری

آزایمر، آسیب‌های مغزی، ایست قلبی و مشکلات حافظه ایجاد می‌کند. این اولین بار است که محققان بدون استفاده از عمل جراحی یا مواد مخدر توانسته‌اند در عملکرد حافظه بهبود نسبی ایجاد کنند. به عبارت دیگر جریان الکتریکی سبب می‌شود ساختارهای هماهنگ حافظه هم‌گام‌تر شوند. دانشمندان می‌گویند بهبود حافظه با این روش ظرف ۲۴ ساعت بعد از القای جریان الکتریکی قابل مشاهده است.

میکروب‌های خانه‌تان را حفظ کنید!



تحقیقات نشان داده که انسان‌ها و میکروب‌ها در تعامل پیچیده‌ای با هم قرار دارند. مثلاً برخی از باکتری‌ها باعث می‌شوند که موش‌ها بهتر وزن بگیرند و برخی دیگر عملکرد مغز موش‌های جوان را بهبود می‌بخشند. از آن‌جا که خانه هر فردی محلی پر از میکروب است، دانشمندان سعی دارند نقش میکروب‌های ساکن محل زندگی انسان‌ها را بر سلامت آن‌ها بررسی کنند. این محققان با بررسی هفت خانواده، سه سگ و یک

گره در مدت شش هفته به نتایج جالبی رسیدند. شرکت‌کنندگان در این مطالعه از دست، پا، بینی و دهان خود به‌طور روزانه نمونه‌هایی را به محققان ارائه دادند و به گفته پژوهش‌گران نتایج به‌دست آمده می‌تواند در آینده راه‌های جدیدی را برای درمان انواع و اقسام بیماری‌های انسان بگشاید.

انفجار جمعیت از ۱۰۰ سال قبل شروع شد یا ۲۰۰۰ سال قبل؟



۱۳ رشد صنعتی و بهداشتی در قرن ۱۸ و ۱۹ سبب افزایش ناگهانی جمعیت در کره زمین شده است؟ بر اساس نظریه جمعیتی توماس رابرت مالتوس باید به این سوال پاسخ مثبت داد؛ درحالی‌که آرون استانس استادپار انسان‌شناسی در کالج آکسفورد، مدل جدیدی از داده‌های جمعیتی و باستان‌شناسی ارائه کرده که نشان می‌دهد انفجار جمعیت از ۲۰۰۰ سال قبل شروع شده است! بنا بر نظریه جمعیتی مالتوس در قرن هجدهم، عواملی چون جنگ و قحطی، موانع پیش روی

از دیاد جمعیت هستند. اما تئوری مالتوس تا زمانی معتبر بود که بشر به جمعیت یک میلیاردی خود رسید. در ۵۰ سال گذشته رشد جمعیت به هشت میلیارد رسیده است و این در حالی است که تخریب محیط زیست، جنگ و بیماری هم‌چنان رخ می‌دهد. به گفته این انسان‌شناس انقلاب صنعتی و بهبود بهداشت عمومی دلایل تقریبی بودند که به افزایش طول عمر تعداد بیشتری از مردم منجر شد، اما با بررسی گذشته درمی‌یابید که پایه سازمان‌های اقتصادی و سیاسی در ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل شکل گرفته‌اند.

تشریح حیوانات در دانشگاه‌های پزشکی هند ممنوع شد



۱۴ مبارزات طولانی مدت برای متقاعد کردن مقامات دانشگاهی هندوستان برای ممنوعیت تشریح حیوانات در کلاس‌های دانشگاه بالاخره به پیروزی رسید. گروه مدافع حقوق حیوانات یا پتا (PETA) از چندین سال پیش تا کنون برای ممنوعیت تشریح حیوانات در این کشور تلاش کرده، با این استدلال که به جای تشریح

کنترل گازهای متصاعدشده از وسایل نقلیه، کاتالیزوری را تولید کنند که روند تولید هیدروژن از گاز متصاعدشده از زباله را تسریع می کند.

اعلام خطر بلوتوثی با مچ‌بندهای هوشمند



۱۷ یک طراح هندی موفق به ساخت نوعی مچ‌بند هوشمند شده که از طریق بلوتوث به گوشی‌های تلفن همراه هوشمند متصل می شود و وقتی خطری شما را تهدید می کند، نزدیکانتان را مطلع می کند. این مچ‌بند در حال حاضر توسط یک برنامه رایگان اندروید کار می کند و به‌زودی روی آیفون نیز قابل استفاده خواهد بود. این طرح جدید از آن جهت مورد توجه قرار گرفته که گاهی هنگام خطر شما این امکان را ندارد که تلفن همراهتان را از جیبتان خارج کنید یا پیامک ارسال کنید، ولی تنها یک فشار روی دکمه مچ‌بند کافی است تا درخواست کمک شما را همراه با اطلاعات مکانی تان برای نزدیکانتان ارسال کند. جالب است بدانید که اطلاعات مکانی فردی که این مچ‌بند را به دست دارد، پس از فشردن دکمه کمک هر دو دقیقه یک بار روی نقشه گوگل نمایش داده می شود. ■

می کنند سطح زیر کشت فعلی نمی تواند نیازهای غذایی جمعیت ۹/۶ میلیاردی جهان را در آینده تامین کند. با این حال با مدیریت مصرف غذا و کنترل حجم تولید زباله‌های غذایی می توان میزان تولید گازهای گل‌خانه‌ای را به‌طور چشم‌گیری کاهش داد.

تبدیل گاز زباله به سوخت پاک



۱۶ محققان برزیلی اخیراً موفق شده‌اند با بهره‌گیری از نوعی فناوری جدید گازهای حاصل از زباله‌های انباشته را به نوعی سوخت پاک تبدیل کنند. هیدروژن بزرگ‌ترین سوخت فسیلی پاک است. دیگر سوخت‌ها هنگام سوختن، دی‌اکسید کربن آزاد می کنند که بر محیط زیست تاثیر دارد، اما زمانی که هیدروژن می‌سوزد، تنها آب در محیط آزاد می‌کند. گاز بدبویی که در محل دفن زباله وجود دارد، منبع خوبی برای این هدف محسوب می‌شود. میکروب‌هایی که در زباله زندگی می‌کنند، میزان قابل توجهی دی‌اکسید کربن تولید می‌کنند و محققان موسسه ملی تکنولوژی برزیل موفق شده‌اند با الهام از کاتالیزور مصرفی در کارخانه‌ها برای

حیوانات می‌توان از روش‌هایی چون مدل‌سازی کامپیوتری و ساخت مدل‌های مصنوعی استفاده کرد. فعالان گروه پنا معتقدند طی ۴۰ سال گذشته گونه‌های قورباغه در هند به دلیل همین تشریحات دانشجویی منقرض شده است.

تغییر رژیم غذایی در جهان روشی جدید برای حفاظت از کره زمین



۱۵ به گفته محققان آمریکایی، مردم باید برای کاهش تغییرات آب‌وهوایی در کره زمین رژیم غذایی خود را تغییر دهند. به عبارت دیگر یکی از راه‌حل‌های تامین مواد غذایی مورد نیاز و جلوگیری از تغییرات آب‌وهوایی پیروی از رژیم غذایی سالم و کاهش ضایعات مواد غذایی است. محققان می‌گویند روند تغذیه‌ای فعلی مردم جهان به‌تنهایی می‌تواند انتشار گازهای گل‌خانه‌ای را به میزان پیش‌بینی‌شده در سال ۲۰۵۰ برساند. آن‌ها از مردم می‌خواهند در مورد غذای مصرفی خود تامل بیشتری کنند. البته این تنها یک قدم در مسیر مقابله با اثرات خطرناک انسان بر تغییرات آب‌وهواست. علاوه بر این محققان پیش‌بینی

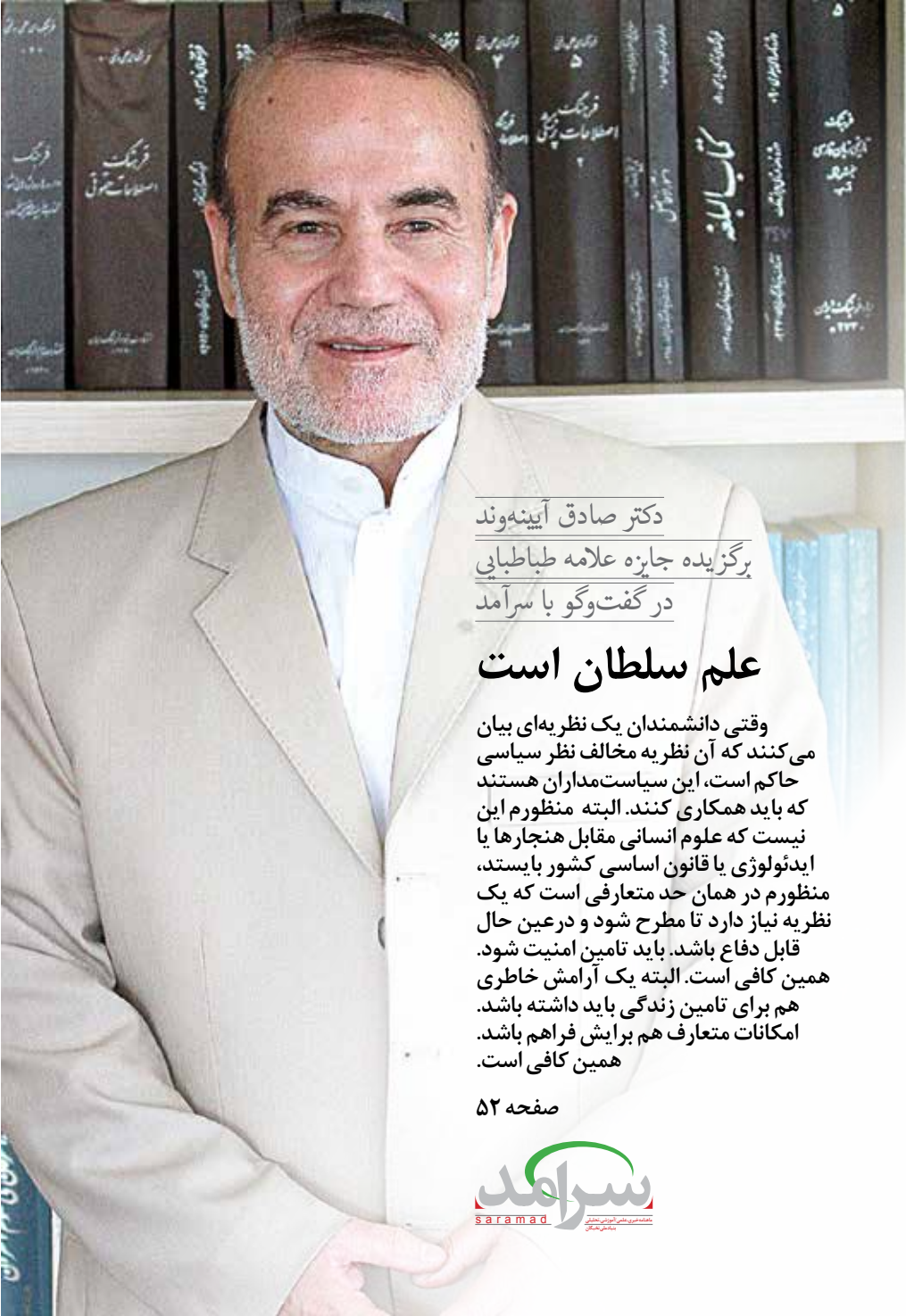
بعضی چیزها تعطیلی بردار نیست...

سید حسین متولیان



چشم‌هایت را بسته باشی و مثل بازیگوش‌ترین شاگردها برای خودت تعطیلشان کرده باشی... خدا جان!
 من همان دانشجوی بازیگوش و بی‌حواسم، که گاهی راه‌بندان می‌شود توی قلبم!
 گاهی تعطیل می‌کنم خودم را. درست همان وقت که حواسم نیست قلب و جان آدم تعطیلی بردار نیست...
 اما، حتی اگر من ندانم، تو که خوب می‌دانی همه راه‌های بسته یک روز باز می‌شوند...
 قلب مرا باز کن برای خودت؛
 پیش از آن‌که تعطیل شوم... ■

باز می‌شوند!
 همه راه‌های بسته یک روز باز می‌شوند...
 همه کوچه‌های بن‌بست یک روز به خیابان می‌ریزند
 درست مثل همه چشمه‌ها و رودخانه‌ها که مقصدشان از همان نخستین نفس‌های حیات به دریا ریختن است...
 همه بسته‌ها یک روز باز می‌شوند... شبیه مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها که پس از سه ماه خمیازه تابستانی باز می‌شوند.
 مثل راه‌های اندیشیدن و پیشرفت و فراتر رفتن...
 شبیه ذهن بشر که هر روز باز و بازتر می‌شود تا یک روز راه پرواز را بگشاید و روز دیگر به گشودن مسیر فضای بی‌انتها بیندیشد... یک روز چرخ را اختراع کند و روز دیگر سرعت را...
 اما در این میان بعضی چیزها تعطیلی بردار نیستند! یعنی اصلاً تعطیل نمی‌شوند که بخواهند یک روز باز شوند...
 شبیه عاشقی، مانند مهر مادری، مثل میهن... هر قدر هم که میان صفحات تقویم زندگی‌ات، سه ماه تعطیلی اعلام کنی؛ توی قلبت نمی‌توانی مهر مادری را تعطیل کنی... حق نداری میهن را ندیده بگیری... اجازه نخواهی داشت عاشقی را از صفحات وجودت حذف کنی...
 بعضی چیزها تعطیلی بردار نیست! حتی اگر



دکتر صادق آیینه‌وند

برگزیده جایزه علامه طباطبائی

در گفت‌وگو با سرآمد

علم سلطان است

وقتی دانشمندان یک نظریه‌ای بیان می‌کنند که آن نظریه مخالف نظر سیاسی حاکم است، این سیاستمداران هستند که باید همکاری کنند. البته منظوم این نیست که علوم انسانی مقابل هنجارها یا ایدئولوژی یا قانون اساسی کشور بایستند، منظوم در همان حد متعارفی است که یک نظریه نیاز دارد تا مطرح شود و در عین حال قابل دفاع باشد. باید تامین امنیت شود. همین کافی است. البته یک آرامش خاطری هم برای تامین زندگی باید داشته باشد. امکانات متعارف هم برایش فراهم باشد. همین کافی است.

صفحه ۵۲



گفت‌وگو با پرویز کلاتری

چراغ من در این خانه می‌سوزد

وقتی اسم وطن می‌آید، نخستین چیزی که به خاطر می‌آید، دوران کودکی و روزهای خوش مدرسه است و لحظه‌ای است که سر صف صبحگاه می‌ایستادیم و با هم یک‌صدا سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر» را می‌خواندیم. آن زمان با معلم سرودمان، اجرای این سرود را تمرین کرده بودیم و هر روز سر صف معلممان ویولن می‌نواخت و ما این سرود را یک‌صدا می‌خواندیم. هر وقت این سرود را می‌شنوم، اشک از چشم‌هایم جاری می‌شود.

صفحه ۳۱

سرامد
s.a.r.a.m.a.d
مجلس شورای اسلامی استان تهران
مجلس شورای اسلامی